

آشنائی با ادیان در قرآن

نویسنده:

دکتر عبدالکریم زیدان

مترجم:

حسن سرباز

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

فهرست مطالب

فهرست مطالب ۳

مقدمه‌ی مترجم ۱۱

مقدمه‌ی نویسنده ۲۱

* هدف از این پژوهش ۲۱

فصل اول: تعریف دین و نیاز به آن ۲۳

* تعریف دین در لغت ۲۵

* مفهوم واژه‌ی «دین» در قرآن کریم ۲۷

* دین در اصطلاح شرعی ۳۱

* نیاز انسان به دین حق ۳۱

فصل دوم: گرایش به دینداری در انسان ۳۳

* هر انسانی دینی دارد ۳۵

* هر انسانی بر فطرت (خداشناسی) متولد می‌شود ۳۸

* اعتراف به آفریدگار هستی امری فطری و بدیهی است ۴۱

* انسان با طبیعت و سرشت خود دیندار است ۴۲

* گرایش به دینداری در انسان همیشگی است ۴۵

* چرا انسان از مقتضای فطرت خود منحرف می‌شود؟ ۴۷

* پدر و مادر فرزند خود را از فطرت (توحیدی) منحرف می‌سازند ۴۹

* انسان با چه چیزی از فطرت منحرف می‌شود؟ ۵۱

* آشنا ساختن مردم با دین حق از لوازم ربوبیت خدا است ۵۱

* معرفی کردن دین حق به مردم بوسیله‌ی فرستادگان خدا ۵۴

* انکار شریعت‌های الهی، جهل به قدر و منزلت خداست ۵۶

* ادیانی که در قرآن کریم ذکر شده‌اند ۵۷

فصل سوم: یهودیت ۵۹

* یهودیان چه کسانی هستند و چرا به این اسم نامگذاری شده‌اند؟ ۶۱

* بنی اسرائیل چه کسانی هستند؟ ۶۲

مبحث اول: حضرت موسی (علیه السلام) از ولادت تا رسالت ۶۳

* فرعون و تعذیب بنی اسرائیل ۶۳

* ولادت موسی (علیه السلام) و پرورش او در خانه‌ی فرعون ۶۴

* موسی و قتل قبطی ۶۶

* موسی بر آب مدین ۶۷

* خروج موسی (علیه السلام) با خانواده‌اش از مدین ۶۹

* سخن گفتن خدا با موسی و ارسال او به سوی فرعون و بنی اسرائیل ۷۰

مبحث دوم: آمدن موسی (علیه السلام) به مصر و سرگذشت او با فرعون ۷۲

* آمدن موسی و برادرش به سوی فرعون ۷۲

* گفتگوی موسی و هارون با فرعون ۷۳

* فرعون و مسخره کردن دعوت موسی و ادعای ربوبیت و الوهیت ۷۳

* مشورت فرعون با سران قوم در مورد موسی ۷۵

* پیشنهاد درباریان به فرعون در مورد موسی (علیه السلام) ۷۷

* فرعون ساحران را جمع می‌کند ۷۷

* اجتماع ساحران و موسی (علیه السلام) در روز زینت ۷۸

* ظهور حق و بطلان سحر ساحران ۷۸

* ایمان آوردن ساحران ۸۰

* فرعون و تهدید به کشتن ساحران ۸۱

۸۲.....	* پاسخ ساحران به تهدید فرعون
۸۲.....	* ایمان آوردن همسر فرعون
۸۲.....	* خروج موسی (علیه السلام) با بنی اسرائیل از مصر و به هلاکت رسیدن فرعون و لشکریانش
۸۴.....	
۸۷.....	* ایمان آوردن فرعون و انداختن جسد او به ساحل دریا
۸۹.....	مبحث سوم: حضرت موسی (علیه السلام) به همراه بنی اسرائیل
۹۰.....	* موسی (علیه السلام) و دریافت تورات
۹۰.....	* موسی (علیه السلام) و درخواست رؤیت خدا
۹۲.....	* اوصاف تورات
۹۳.....	* یهودیان و پرستش گوساله
۹۵.....	* بازگشت خشمگینانه و اندوهناک موسی به میان بنی اسرائیل
۹۷.....	مبحث چهارم: اخلاق یهودیان و برخی از کارهای ناپسند آنان
۹۷.....	* تحریف تورات
۹۹.....	* برخی از کردارهای زشت قوم یهود
۱۰۰.....	* برخی از ویژگیهای اخلاقی قوم یهود
۱۰۰.....	* ۱- نقض عهد و پیمان
۱۰۱.....	* ۲- پیروی از هوا و هوس
۱۰۳.....	* ۳- انکار حق اگر متعلق به دشمنانشان باشد
۱۰۳.....	* ۴- حسادت یهودیان نسبت به مسلمانان
۱۰۴.....	* ۵- یهودیان و آرزوی برگشتن مسلمانان از اسلام
۱۰۶.....	* ۶- یهودیان و راههای به شک انداختن مسلمانان نسبت به اسلام
۱۰۷.....	* ۷- اصرار یهودیان بر انکار نبوت حضرت محمد (ص)
۱۰۹.....	مبحث پنجم: برخی از باورهای یهودیان

- * ۱- یهودیان عزیر را پسر خدا می‌نامند ۱۰۹
- * ۲- یهودیان می‌گویند: بجز چند روز محدود آتش جهنم گریبانگیر ما نمی‌شود ۱۱۲
- * ۳- یهودیان و مسیحیان خود را پسران و عزیزان خدا می‌نامند ۱۱۳
- * ۴- یهودیان خدا را بخیل می‌دانند ۱۱۴
- * ۴- یهودیان خدا را فقیر و نیازمند می‌دانند ۱۱۵

فصل چهارم: نصاری (مسیحیت) ۱۱۹

مبحث اول: آشنایی با نصاری، عیسی و مادرش مریم علیهما السلام ۱۲۱

- * الف - نصاری ۱۲۱
- * ب - آشنایی با حضرت عیسی (علیه السلام) ۱۲۲
- * اطلاق لفظ «کلمه» بر عیسی (علیه السلام) ۱۲۳
- * نامگذاری حضرت عیسی (علیه السلام) به «مسیح» ۱۲۴
- * ج - آشنایی با مریم مادر عیسی (علیه السلام) ۱۲۶
- * زکریا و سرپرستی کردن مریم ۱۲۷
- * کرامت مریم ۱۲۸
- * مزدهی تولد عیسی (علیه السلام) به مریم ۱۲۹

مبحث دوم: حامله شدن مریم، تولد عیسی و گفتگوی مریم با قومش ۱۳۰

- * چگونگی حامله شدن مریم (علیه السلام) ۱۳۰
- * دوری جستن مریم از قومش به سبب حاملگی ۱۳۲
- * ندایی به مریم توصیه می‌کند و از او دل‌داری می‌نماید ۱۳۳
- * برگشتن مریم با فرزندش به میان مردم و تهمت‌های ناروا ۱۳۴
- * عیسی (علیه السلام) در گهواره سخن می‌گوید و خود را بنده‌ی خدا می‌نامد ۱۳۵
- * عیسی (علیه السلام) در گهواره مردم را به بندگی خدا دعوت می‌کند ۱۳۶

۱۳۷.....	* اختلاف اهل کتاب در مورد عیسی (علیه السلام)
۱۳۸.....	مبحث سوم: عیسی (علیه السلام) پیامبر بنی اسرائیل
۱۳۸.....	* رسالت عیسی (علیه السلام) در قرآن کریم
۱۴۰.....	* شریعت عیسی (علیه السلام) و کتاب انجیل
۱۴۱.....	* نعمت‌های خدا بر عیسی و مادرش و معجزات او
۱۴۲.....	* یهودیان قصد کشتن عیسی را می‌کنند و خدا او را به آسمان می‌برد
۱۴۵.....	* فرود آمدن عیسی (علیه السلام) بر زمین
۱۴۷.....	مبحث چهارم: غلو و کفر مسیحیان در شأن عیسی (علیه السلام)
۱۴۷.....	* معنی غلو در دین و حکم آن
۱۴۸.....	* غلو و کفر مسیحیان در شأن عیسی (علیه السلام)
۱۵۰.....	* عیسی (علیه السلام) بنی اسرائیل را به بندگی خدای یگانه دعوت می‌کند!
۱۵۲.....	* عیسی (علیه السلام) از دیدگاه قرآن کریم
۱۵۵.....	* مسأله‌ی آفرینش عیسی همچون آفرینش آدم است
۱۵۶.....	* عیسی بنده‌ی خداست
۱۵۹.....	فصل پنجم: صابئیان و مجوسیان
۱۶۱.....	مبحث اول: صابئیان
۱۶۱.....	* صابئیان در قرآن و نظریات مفسران در مورد آنان
۱۶۵.....	۱- قرآن کریم:
۱۶۷.....	۲- سنت نبوی:
۱۶۸.....	مبحث دوم: مجوسیان
۱۶۸.....	* مجوسیان در قرآن کریم و نظریات مفسران در مورد آنان
۱۷۳.....	فصل ششم: مشرکان و دهریان

مبحث اول: مشرکان..... ۱۷۵

* توحید الوهیت..... ۱۷۵

* تنها خدای یگانه شایسته‌ی عبادت و بندگی است..... ۱۷۶

* مفهوم عبادت..... ۱۷۷

* شرک در الوهیت..... ۱۷۸

* توحید ربوبیت..... ۱۷۹

* توحید ربوبیت امری فطری است..... ۱۸۰

* شرک در ربوبیت..... ۱۸۱

* توحید ربوبیت مقتضی توحید الوهیت است..... ۱۸۲

* اشتباه در فهم معنی عبادت..... ۱۸۴

* تقرّب جستن به خدا با عبادت کردن غیر او شرک است..... ۱۸۷

مبحث دوم: دهریان..... ۱۹۲

* دهریان در قرآن و نظریات مفسران در مورد آنان..... ۱۹۲

* حجت منکران معاد و رد آن..... ۱۹۶

* انکار معاد کفر است..... ۱۹۸

فصل هفتم: اسلام..... ۱۹۹**مبحث اول: تعریف اسلام و بیان حقیقت و مقتضیات آن..... ۲۰۱**

* تعریف اسلام و بیان حقیقت آن..... ۲۰۱

* شرط تسلیم شدن در برابر خدا اختیاری بودن آن است..... ۲۰۳

* دین نزد خداوند اسلام است..... ۲۰۵

* بجز اسلام دین دیگری پذیرفته نخواهد شد..... ۲۰۷

* اطلاق اسلام بر دین حضرت محمد (ﷺ)..... ۲۰۸

* مقتضیات اسلام..... ۲۰۹

۱- اطاعت از تمام احکام شریعت اسلامی.....	۲۰۹
۲- اطاعت بدون قید و شرط و با رضایت کامل از شریعت الهی.....	۲۱۰
۳- تقدیم آنچه که خدا دوست دارد بر آنچه که نفس دوست دارد:.....	۲۱۱
مبحث دوم: اسلام همان دین حق و راستین است.....	۲۱۲
* عنوان اسلام و مضمون آن.....	۲۱۲
* دلایلی بر این که اسلام همان دین حق و راستین است.....	۲۱۲
* اعجاز قرآن بزرگترین دلیل.....	۲۱۴
* شروط تحدی.....	۲۱۷
* قرآن کریم و شروط تحدی.....	۲۱۸
* نتیجه‌ی تحدی قرآن.....	۲۲۰
* استمرار تحدی قرآن کریم.....	۲۲۰
* حفظ قرآن توسط خداوند و نظریات مفسران در مورد آن.....	۲۲۱
* امکان عملی محفوظ ماندن قرآن کریم.....	۲۲۴
* انکار نبوت حضرت محمد (ﷺ) از روی نادانی و عناد.....	۲۲۶
* اثبات نبوت حضرت محمد (ﷺ) در واقع اثبات نبوت پیامبران پیشین است.....	۲۲۷
* اسلام خاتم ادیان آسمانی است.....	۲۲۸
مبحث سوم: رابطه‌ی اسلام با ادیان دیگر.....	۲۲۹
* ادیان آسمانی و ادیان ساختگی.....	۲۲۹
* رابطه‌ی اسلام با ادیان ساختگی.....	۲۳۰
* رابطه‌ی اسلام با ادیان آسمانی.....	۲۳۱
مبحث چهارم: موضع اسلام در برابر پیروان دیگر ادیان.....	۲۳۷
* اسلام دین همه‌ی انسان‌ها است.....	۲۳۷
* پذیرش اسلام بر همه‌ی انسان‌ها واجب است.....	۲۳۸

-
- * رستگاری اهل کتاب مشروط به ایمان آوردن به نبوت و رسالت حضرت محمد(ﷺ) است ۲۴۵
- * هر کس به نبوت حضرت محمد(ﷺ) ایمان نیاورد، کافر می‌شود ۲۴۸
- * سوره‌ی «بینه» و دلالت آن بر کفر اهل کتاب و مشرکان ۲۵۳
- * گفتگو با غیرمسلمانان ۲۵۶
- * روش دعوت به اسلام ۲۵۸
- * در جدال و گفتگو با اهل کتاب باید صراحت را بخرج داد ۲۶۲
- * مبحث پنجم: بعضی از اصول و قواعد کلی در اسلام ۲۶۹
- * رفع حرج ۲۶۹
- * عدالت ۲۷۳
- * هیچ کس مسئولیت گناه دیگری را برعهده نمی‌گیرد ۲۷۵
- * عقوبت (باید) به اندازه‌ی جرم باشد ۲۷۸
- * تعاون و همکاری بر نیکی و تقوا و عدم همکاری بر گناه و تجاوز ۲۸۰
- * حکومت مبتنی بر اصل شورا ۲۸۱
- * مسئولیت فرد در برابر اصلاح جامعه ۲۸۳
- * خاتمه ۲۸۴
- فهرست منابعی که در ترجمه‌ی کتاب مورد استفاده قرار گرفته‌اند: ۲۸۵

مقدمه‌ی مترجم

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّغُوتَ»^۱

«در میان هر امتی پیامبری را مبعوث کردیم (تا به مردم بگوید): که خدا را
بپرستید و از طاغوت دوری کنید».

هنگامی که آدم (علیه السلام) مرتکب خطا شد و از بهشت برین و نعمت‌های
جاودانش بیرون رانده شد و مجبور به هبوط بر زمین گردید، خداوند او و
فرزندانش را به حال خود رها نکرد بلکه خواست که تا مدتی زمین را قرارگاه
آنان سازد و آنان را در بوته‌ی ابتلا و آزمایش قرار دهد تا بتوانند از طریق
تهذیب نفس و آباد کردن زمین یک زندگی پر از آرامش و بدور از خوف و حزن
را برای خود در این دنیا فراهم نمایند و همچنین صلاحیت بازگشت به مأوای
نخست خود و دیدار با پروردگار خویش پیدا کنند، چون انسان مؤمن دنیا را
گذرگاهی بیش نمی‌بیند که باید با تبعیت از هدایت الهی زاد و توشه‌ای برگیرد و
به دیار اصلی خود عزم سفر کند. و به قول مولانا:

هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست	ما به فلک می‌رویم عزم تماشا که راست
ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم	باز همانجا رویم جمله که آن شهر ما است
خود ز فلک برتریم وز ملک افزون‌تریم	زین دو چرا نگذریم منزل ما کبریا است
گوهر پاک از کجا عالم خاک از کجا	بر چه فرود آمدیت بار کنید این چه جا است ^۲

۱- نحل: ۳۶.

۲- مولانا جلال الدین محمد بلخی، کلیات شمس تبریزی، چاپ سوم، ۱۳۸۱، تهران، نشر ثالث، ج ۱، ص ۱۷۹.

و این بدین خاطر است که انسان همواره در فکر بازگشت به سرزمین و منزلگاه اصلی خود است و به قول ابوتمام شاعر عرب:

نَقْلُ فُؤَادِكَ حَيْثُ شِئْتَ مِنَ الْهَوَىٰ مَا الْحَبُّ إِلَّا لِلْحَبِيبِ الْأَوَّلِ
كَمْ مَنْزِلٍ فِي الْأَرْضِ يَأْلَفُهُ الْفَتَى وَ حَنِينُهُ أَبَدًا لِأَوَّلِ مَنْزِلٍ^۱

«به هر که می‌خواهی دل ببند (ولی در نهایت) عشق و محبت انسان تنها برای محبوب اول است. و چه بسیاری سرزمین‌هایی که انسان به آنها انس می‌گیرد ولی شوق انسان همواره به نخستین منزلگاه اوست».

خداوند متعال برای اینکه آدمیان بتوانند از این آزمایش سربلند بیرون بیایند و این مرحله‌ی گذار را با موفقیت پشت سر بگذارند، در طول تاریخ حیات بشری پاره‌هایی از رحمت و هدایت خود را به نام دین با ارسال رسولان به سوی آنان فرستاده و با این انعام و منت باب بهشت را بر روی این عالم گشوده و نوید حیاتی سعادت‌مند و پر از آرامش و به دور از خوف و حزن را به مؤمنان راه یافته و عاشقان دل‌باخته‌ی راه انبیا داده و رهایی آنان را از گمراهی و بدبختی تضمین کرده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْنَا أَهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا^ط فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۲﴾

«گفتیم: همگی از آنجا (به زمین) فرود آید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد (که حتما هم خواهد آمد) پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند، نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین خواهند شد».

و در جای دیگر می‌فرماید:

۱- ابوتمام، دیوان ابوتمام، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۷م، ص ۴۶۳.

۲- بقره: ۳۸.

«قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا^ط بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ^ط فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى ﴿٣١﴾ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمًى^١»

«(خدا) گفت: همگی با هم از بهشت فرود آیید (و در زمین ساکن شوید که در آنجا) برخی از شما دشمن برخی دیگر خواهند شد، و هر گاه هدایت من برای شما آمد هر که از هدایت من پیروی کند نه گمراه می‌شود و نه بدبخت می‌گردد. و هر که از یاد من روی بگرداند، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت و در روز قیامت او را نابینا حشر خواهیم کرد».

از این آیات چنین برمی‌آید که تنها راه نجات انسان از گمراهی و اضطراب درون و نگون‌بختی، و برخورداری از یک زندگی سرشار از آرامش و بدور از خوف و حزن، در پیش گرفتن راه انبیا و پیروی از هدایت خدا و ادیان الهی است، و در این زمینه هیچ چیز نمی‌تواند جایگزین دین و هدایت الهی گردد. حتی علم و دانش با وجود اینکه تحولات عظیمی در عرصه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی بشر را به دنبال داشته است، به گفته‌ی استارک (Stark) □ و بین بریج (Bainbridge) نمی‌تواند نیازها و آرزوهای اساسی بشر را برآورده سازد و همه‌ی رنج‌ها و بی‌عدالتی‌ها را در این جهان از میان بردارد و برای نابودی فردی نمی‌تواند راه‌گزینی را ارائه کند و بالأخره قادر نیست که وجود بشر را معنی‌دار سازد.^۲

۱- طه: ۱۲۴ - ۱۲۳.

۲- ملکلم همیلتون، جامعه‌شناسی دین، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، چاپ دوم ۱۳۸۱ ش، تهران، مؤسسه فرهنگی

انتشاراتی تبیان، ص ۳۰۶.

خداوند متعال پیامبران را به همراه ادیان آسمانی فرستاده است تا با تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت، بندگان خدا را از تاریکی جهل و کفر و خرافه پرستی درآورند و به نور و روشنائی ایمان و عمل صالح رهنمون گردند، و تا آنان را از بندگی بندگان خدا و جور ادیان باطل و ساختگی و غرق شدن در گرداب زندگی مادی نجات دهند و آنان را از لبه‌ی پرتگاه آتش و جهنم عداوت و کینه و حسدورزی برهانند و آنان را به بهشت انس و الفت و برادری دراندازند، تا تنها بنده‌ی مخلص خدا و مطیع فرمان او گردند، چون کسی که تن به بندگی خدا می‌دهد، نه کس را بندگی می‌کند و نه کس را به بندگی می‌گیرد و به قول علامه اقبال لاهوری:

بنده‌ی حق بی‌نیاز از هر مقام نی غلام او را نه او کس را غلام
بنده‌ی حق مرد آزاد است و بس ملک و آئینش خداداد است و بس
رسم و راه و دین و آئینش ز حق زشت و خوب و تلخ و نوشینش ز حق.^۱

گوهر تمام ادیان آسمانی و اساس رسالت همه‌ی پیامبران الهی و اصول دعوت همه‌ی آنان یکی است، چراکه همه‌ی آنان ظهور یک حقیقت و آفتاب یک فلکند و تقدم و تأخر زمانی و اختلاف صورت، وحدت و یگانگی آنان را از بین نمی‌برد، چون در عقائد و روح عبادات و اصول اخلاقی تفاوتی با هم ندارند و تفاوت‌هایی که در معتقدات پیروان مکاتب آسمانی دیده می‌شود بخاطر تحریف و دست درازی اصحاب زر و زور و تزویر به سرچشمه‌های صاف و زلال این مکاتب بوده است تا از این طریق به اهداف شوم مادی خود برسند و اگر دست تحریف به سوی اصول مکاتب آسمانی دراز نمی‌شد، پیروان تمام این مکاتب به

۱- اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، چاپ ششم، ۱۳۷۳، تهران، انتشارات سنایی، ص ۳۱۰.

دعوت خاتم پیامبران و آخرین سفیر آسمانی حضرت محمد مصطفی (ص) لَبِیک گفته و در راه شناخت حقیقت و بندگی خدا و سیر به سوی کمال گام برمی‌داشتند. از این روی خداوند متعال در سوره‌ی «ق» بعد از ذکر اقوام نوح و اصحاب الرس و ثمود و عاد و فرعون و لوط و اصحاب الایکة و قوم تبع، تکذیب دعوت هر یک از پیامبران را به منزله‌ی تکذیب دعوت تمام پیامبران قلمداد کرده و فرموده است:^۱

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ ﴿٦٠﴾ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ ﴿٦١﴾ وَأَصْحَابُ الْآيِكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ ﴿٦٢﴾ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ۚ﴾^۲

«پیش از اینان قوم نوح و اصحاب الرس و قوم ثمود و قوم عاد و فرعون و قوم لوط و اصحاب‌ایکه و قوم تبع هر یک از آنان فرستادگان الهی را تکذیب کردند و وعده‌ی عذاب من در مورد آنان تحقق پیدا کرد».

اختلاف ادیان آسمانی در شریعت و بعضی از احکام حلال و حرام و روش‌های عبادت، به آداب و رسوم و سطح فکری و فرهنگی و اخلاقی و اجتماعی و محیط زندگی جوامع مختلف برمی‌گردد و خداوند حکیم برای اصلاح و تربیت هر یک از این جوامع با توجه به ظروف و شرایط آنها احکام و روش‌های عبادتی خاصی را تشریع کرده است، چون برای تکلیف و امتحان بندگان خدا و پرستش خدا روش‌های گوناگونی قابل تصور است ولی در هر حال وظیفه‌ی مکلف و بنده‌ی خدا این است که از چارچوبی که خدا برای او تعیین کرده است خارج نشود و با نیروی عقل و اراده و قدرت عمل خود در دایره‌ی اوامر و نواهی او حرکت کند.

۱- سید قطب، فی ظلال القرآن، چاپ پانزدهم، ۱۹۸۸ م، بیروت، دارالشروق، ج ۶، ص ۳۳۶۱.

۲- ق: ۱۴-۱۲.

خداوند متعال در ارسال رسل و تشریع احکام، وضعیت و میزان تحول فکری تمام امت‌های روی زمین از امت‌های بدوی ساکن در روستاهای دور دست گرفته تا امت‌های متمدن و پیشرفته‌ی ساکن در شهرها را در نظر گرفته است، از این روی برای هر یک از این امت‌ها احکامی را تشریع کرده که در شکل و صورت متفاوت ولی در روح و معنی یکی هستند، چون اصلاح و تربیت هر یک از این امت‌ها نیازمند قوانین و احکامی است که متناسب با وضعیتشان باشد. به همین خاطر وقتی که روابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جوامع گسترش پیدا کرد و مردم توانستند در یک یا چند قاره با هم ارتباط برقرار نمایند، وظیفه‌ی پیامبران و مسئولیت آنان هم بزرگتر شد. در چنین شرایطی بود که خداوند در قاره‌ی آسیا و آفریقا حضرت موسی (ع) را با معجزات عدیده مبعوث و کتاب تورات را بر او نازل کرد که حاوی احکام و قوانینی است که بسیاری از روابط مردم را بیان کرده است. بعد از حضرت موسی (ع) خداوند متعال پیامبران زیادی از بنی‌اسرائیل را مبعوث کرد که مبلّغ و مجری شریعت او بودند، تا اینکه در دورانی که بشریت تا حدی توان پذیرش یک دعوت انسانی و جهانی که شرق و غرب را در برگیرد پیدا کردند، خداوند حضرت عیسی (ع) را مبعوث کرد تا دعوت خود را به گوش جهانیان برساند.^۱

بعد از دوره‌ی فترت و گذشت چند قرن از رسالت حضرت عیسی (ع) که رشد فکری بشر به حدی رسید که بتواند یک دین کامل جهانی را بپذیرد و روابط مختلف اقتصادی و فرهنگی میان جوامع گسترش یافت و دایره‌ی معانی و مفاهیم و گنجینه‌ی لغات در بعد حقیقی و مجازی رو به گسترش نهاد به طوری که انسان می‌توانست هر یک از مفاهیم دقیق انسانی را با الفاظ و

۱- عبدالرحمن حسن جنبکه الميدانی، العقیده الإسلامية، چاپ دوم، ۱۹۷۹ م، بیروت، دارالقلم، ص ۵۲۴.

عباراتی واضح و اسلوبی روشن بیان کند، در چنین شرایطی بود که خداوند حضرت محمد مصطفی (ص) از سلاله‌ی حضرت ابراهیم (ع) را با رسالتی جهانی و به عنوان خاتم پیامبران مبعوث کرد و قرآن کریم را به عنوان آخرین پیام آسمانی و بهترین برنامه‌ی زندگی که مصالح و سعادت بشری را به بهترین وجه تأمین می‌کند، بر او نازل کرد و خود عهده‌دار حفظ و نگهداری آن از هر گونه تبدیل و تحریفی گردید و آن را رسالتی برای عامه‌ی مردم نامید و فرمود:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرِ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

«ما تو را نفرستاده‌ایم مگر برای جملگی مردمان تا مژده‌رسان و بیم دهنده باشی ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

در واقع با آمدن اسلام و نازل شدن قرآن کریم، دین و شریعت کامل شد و ادیان پیشین نسخ گردیدند و نیاز به آمدن دینی جدید هم منتفی گردید، چرا که بقای قرآن کریم که با احکام و قوانین خود اساس مطالب تشریعی بشر را در بردارد و محفوظ ماندن سیره‌ی پاک و سنت مطهر پیامبر (ص) به عنوان مبین و مفسر قرآن کریم به منزله‌ی استمرار وجود پیامبر (ص) در میان ما است و بدیهی است که با وجود آن حضرت نیازی به آمدن ادیان جدید نخواهد بود. برای تعلیم اسلام و دعوت مردم به آن هم نیازی به ارسال رسل نیست، چراکه این امر رسالت و وظیفه‌ی علما و مجتهدان مسلمان است و بر آنها لازم است که احکام جدید و مورد نیاز جامعه‌ی اسلامی را با توجه به اصول ثابت

شریعت و با استفاده از قیاس و دیگر ادله‌ی احکام، استخراج کنند و در اختیار جامعه‌ی اسلامی قرار دهند.^۱

کتابی که پیش روی خوانندگان عزیز قرار دارد، ترجمه‌ی کتاب «موجز الأديان في القرآن» نوشته‌ی دکتر عبدالکریم زیدان استاد سابق حقوق دانشگاه بغداد است که در آن نخست به بررسی تعریف دین و نیاز بشر به ادیان آسمانی و فطری بودن گرایش به دینداری در انسان پرداخته و سپس ادیان و نحله‌هایی همچون یهودیت، مسیحیت و مجوسیت و نیز باورهای صابئیان، دهریان و مشرکان که در قرآن کریم به آن‌ها اشاره شده مورد بررسی قرار داده است و در پایان به تحقیق در مورد آیین اسلام و حقانیت آن و موضع‌گیری اسلام در برابر دیگر ادیان و گفتگوی مسلمانان با غیر مسلمانان و برخی از اصول و قواعد کلی اسلام پرداخته است. روش نویسنده در این کتاب بدین ترتیب است که نخست آیات مربوط به موضوعات مورد بحث خود را ذکر کرده و سپس با نقل آرای مفسران مختلف به تجزیه و تحلیل آن‌ها پرداخته است. البته در بیشتر موارد به نقل نظریات مفسرین اکتفا کرده و از نقد و بررسی آن‌ها سرباز زده است.

در واقع می‌توان گفت این کتاب تفسیری موضوعی است از قرآن کریم که آیات مربوط به ادیان را مورد بررسی قرار داده است و چون جای چنین کتابی به زبان فارسی خالی بود، تصمیم گرفتم که آن را به زبان فارسی ترجمه و آن را به فارسی زبانان و فارسی خوانان تقدیم کنم به امید اینکه خداوند متعال آن را به عنوان زاد و توشه‌ای از ما بپذیرد و مورد استفاده‌ی خوانندگان عزیز قرار گیرد.

۱- عبدالرحمن حسن حبنکه الميداني، العقيدة الإسلامية، ص ۵۲۶.

در ترجمه‌ی کتاب، بعضی از عناوین که به نوعی با هم ارتباط دارند، درهم ادغام شده و تحت یک عنوان ذکر شده‌اند و در مواردی که لازم بوده است برای فهم بهتر مطالب عباراتی در داخل پرانتز به متن اصلی کتاب افزوده شده و در ترجمه‌ی آیات با اندک تغییراتی از تفسیر نور نوشته‌ی دکتر مصطفی خرم دل استفاده شده است.

در پایان بر خود لازم می‌دانم که از همه‌ی دوستانی که به نوعی در به ثمر رساندن این کار مرا یاری کرده‌اند، تشکر و قدردانی کنم و از همه‌ی خوانندگان محترم تقاضا دارم که ضمن دعای خیر نواقص احتمالی ترجمه را با دیده‌ی اغماض نگریسته و ضمن تصحیح آن‌ها در صورت امکان بنده را نیز از آنها مطلع فرمایند.

و ما توفیقی إلا بالله علیه توکلت و إلیه أنیب

حسن سرباز

تهران فروردین ۱۳۸۴

مقدمه‌ی نویسنده

سپاس و ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است، و درود و رحمت خدا بر سرور ما حضرت محمد (ص) و بر خاندان و یارانش باد.

آنچه پیش روی شما است بررسی کوتاهی است در مورد پیدایش، حقیقت و انواع ادیان که رابطه‌ی انسان با دین و نیاز انسان به آن و همراهی دین با انسان و تأثیر آن در زندگی انسان را بیان می‌کند. گزافه نیست اگر بگویم انسان از قدیم الایام هیچگاه بدون دین نبوده است، از این روی دین جایگاه والایی در زندگی و اندیشه‌های مردم در هر زمان و مکانی داشته و تأثیر به سزایی – با قطع نظر از طبیعت این تأثیر و نوع آن – بر رفتار افراد و جوامع بشری داشته است و این تأثیرگذاری همچنان باقی خواهد ماند اگر چه انکارورزان تلاش کنند که دین را از صحنه زندگی و روابط انسان‌ها با یکدیگر دور سازند!

* هدف از این پژوهش

هدف از این بررسی کوتاه در مورد ادیان، آشنایی با ادیان و دینداران است که در این مورد از قرآن کریم راهنمایی گرفته‌ایم؛ چراکه قرآن کریم صادق‌ترین و مطمئن‌ترین منبعی است که در این زمینه به ما کمک می‌کند. بعد از شناخت این ادیان می‌خواهیم دین حق را از دین باطل بازشناسیم تا دین حق را با دین باطل در نیامیزیم و پیروان دین حق مرتکب اشتباهات پیروان دین باطل نگردند، چراکه (برای سعادت و خوشبختی انسان و رهایی وی از آتش

دوزخ) تنها این کافی نیست که خود را منتسب به دینداران راستین بداند در حالیکه دارای افکار باطل و اخلاق و رفتار باطل‌گرایان باشد. علاوه بر این با این بررسی کوتاه می‌خواهیم نعمتی را که خداوند بوسیله‌ی اسلام به مسلمانان ارزانی داشته به آن‌ها به‌نمایانیم؛ چون خداوند متعال بوسیله‌ی اسلام هدایت را برای آنان میسر ساخته است. پس بر مسلمانان نیز لازم است که بطور شایسته شکر این نعمت بزرگ را بجای بیاورند، چون شکر نعمت باید به اندازه‌ی نعمت باشد و هیچ نعمتی برای انسان از نعمت اسلام بزرگتر نیست، چراکه هر نعمتی که به انسان داده می‌شود فانی و از بین رفتنی است به جز نعمت اسلام که همواره باقی است و حتی در قبر هم انسان را همراهی می‌کند و برای وی انس و الفت ایجاد می‌نماید، سپس با وی از قبر خارج شده و در روز قیامت و در میدان محشر با وی همراه می‌گردد تا اینکه او را در جایگاه ابدیش در بهشت مستقر می‌سازد.

با توجه به مطالب گفته شده، این کتاب را در فصلهای زیر تدوین کرده‌ام:

فصل اول: تعریف دین و نیاز به آن.

فصل دوم: گرایش به دینداری در انسان.

فصل سوم: یهودیت.

فصل چهارم: مسیحیت.

فصل پنجم: صابئیان و مجوسیان.

فصل ششم: مشرکان و دهریان.

فصل هفتم: اسلام.

فصل اول

تعریف دین و نیاز به آن

* تعریف دین در لغت

در مورد تعریف دین و بیان معنی لغوی آن آمده است^۱: دین به معنی اطاعت و جزا است، گفته می‌شود «دَانَهُ يَدِينُهُ دِينًا» یعنی او را مجازات کرد. و گفته می‌شود: «كَمَا تَدِينُ تُدَانُ» یعنی همانطوری که مجازات می‌کنی، با کردار خود مجازات می‌شوی. خداوند فرموده است: ﴿أَيْنَا لَمَدِينُونَ﴾ یعنی مجازات و محاسبه می‌شویم. و «دَانَهُ يَدِينُهُ فِدَانٌ» یعنی او را ذلیل کرد و به بردگی کشید و او هم ذلیل و برده شد. و «الدین» به معنی اطاعت است، گفته می‌شود: «دَانَ لَهُ يَدِينُ دِينًا» یعنی از او اطاعت کرد و واژه‌ی دین که جمع آن «أدیان» است نیز از این ماده گرفته شده است. و نیز گفته می‌شود: «دَان بَكَذَا دِيَانَهُ فَهُوَ دِينٌ» یعنی آن را دین خود قرار داد. از آنچه در مورد معانی لغوی واژه‌ی دین گفته شد نتیجه می‌گیریم که:^۲

۱- «دَانَهُ دِينًا» یعنی مالک و حاکم او گردید و رهبری و تدبیر او را بر عهده گرفت و بر او مسلط شد و او را محاسبه و مجازات کرد. پس واژه‌ی دین با این صیغه دارای معنی مالکیت و تصرف است و با مفاهیم مربوط به فرمانروایان، از قبیل سیاست، تدبیر، حکومت، تسلط، محاسبه و مجازات سر و کار دارد و دین در آیه ﴿مَنْ لَكَ يَوْمَ الدِّينِ﴾ - یعنی روز محاسبه و جزا - به این معنی آمده است. و با همین معنی پیامبر (ص) فرموده است: «الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ» یعنی شخص هوشیار و زرنگ کسی است که مالک نفس خود و بر آن مسلط باشد.

۱- راغب اصفهانی، معجم مفردات ألفاظ القرآن الكريم، ص ۷۷ و رازی، مختار الصحاح، ص ۹۱.

۲- دکتر محمد عبدالله دراز، کتاب الدین، صص ۳۱ - ۳۰.

۲- «ذَانْ لَهُ» یعنی از او اطاعت و فرمانبرداری کرد، پس دین با این صیغه به معنی خضوع و اطاعت و عبادت است و واژه‌ی «الدین» در عبارت «الدین لله» هم به معنی حاکمیت به کار می‌رود و هم به معنی فرمانبرداری و [گاهی] گفته می‌شود: «دَانَهُ فَذَانْ لَهُ» یعنی او را وادار به اطاعت کرد و او هم اطاعت کرد.

۳- «ذَانْ بِالْشَیْءِ» یعنی آن را دین و مذهب خود قرار داد و به آن اعتقاد پیدا کرد و آن را عادت و اخلاق خود قرار داد. دین با این کاربرد به معنی مذهب و راه و روشی است که انسان از لحاظ نظری و عملی در پیش می‌گیرد. مذهب عملی هر انسانی، عادت و رفتار اوست. مثلاً گفته می‌شود: «هَذَا دِیْنِی وَ دِیْدَنِی» یعنی این رفتار و منش من است. و مذهب نظری هر انسانی، عقیده و باوری است که به آن معتقد است، و با این معنی گفته می‌شود: «دِیْنْتُ الرَّجُلَ» یعنی او را به عقیده‌ی خودش واگذار کردم و به اعتقاد و باور او اعتراض نکردم.

از مجموع معانی لغوی واژه‌ی «دین» نزد عربها، به این نتیجه می‌رسیم که این واژه به رابطه‌ای بین دو طرف اشاره دارد که یکی از آنها دیگری را تعظیم کرده و از او فرمانبرداری می‌کند که با توجه به طرف اول دین به معنی خضوع و فرمانبرداری و با توجه به طرف دوم به معنی امر و سلطه است ولی با توجه به رابطه‌ی بین دو طرف، دین به معنی دستور و قانونی است که روابط بین دو طرف را تنظیم می‌کند.

* مفهوم واژه‌ی «دین» در قرآن کریم

۱_ «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^۱ دین در این آیه به معنی جزا و خضوع است.^۲

۲_ «وَقَتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ»^۳

«و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای باقی نماند و دین متعلق به خدا گردد».

دین در این آیه به معنی اطاعت و شریعت است.^۴

۳_ «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ»^۵

«خدا را پرستش کن در حالیکه دین خود را برای او خالص می‌گردانی».

در این آیه دین به معنی عبادت و اطاعت است.^۶

۴_ «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۷ «جباری در دین نیست».

دین در این آیه به معنی عقیده و باور است.^۸

۵_ «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۹ «بدرستی که دین نزد خداوند، اسلام است».

۱- الفاتحه: ۴.

۲- تفسیر ابن عطیه، ج ۱، ص ۱۱۲، فتح البیان، ج ۱، ص ۴۶، تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۴، تفسیر المنار، ج ۱، ص ۵۵.

۳- البقره: ۱۹۳.

۴- تفسیر ابن عطیه، ج ۱، ص ۱۴۲.

۵- الزمر: ۲.

۶- تفسیر شوکانی، ج ۴، ص ۴۴۸.

۷- البقره: ۲۵۶.

۸- تفسیر ابن عطیه، ج ۲، ص ۳۸۸.

۹- آل عمران: ۱۹.

در این آیه دین یعنی اطاعت و آئین، بدین معنی که تنها آئین پذیرفته شده یا مفید یا مقرر نزد خدا، اسلام است و اسلام در این آیه به معنی ایمان و اطاعت است.^۱

۶- ﴿قَتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾^۲

«با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز آخرت ایمان ندارند، و آنچه را که خدا و فرستاده‌اش تحریم کرده‌اند، حرام نمی‌دانند و از دین حق پیروی نمی‌کنند، پیکار کنید تا اینکه خاضعانه به اندازه‌ای که می‌توانند جزیه را می‌پردازند».

در این آیه «لایدینون» یعنی اطاعت و فرمانبرداری نمی‌کنند و دین در اینجا به معنی شریعت است.^۳

۷- ﴿فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كَدْنَا لْيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾^۴

«(یوسف) شروع کرد به (بازرسی) بارهای دیگران قبل از بار برادرش، سپس پیمانه را از بار برادرش بیرون آورد. ما این چنین برای یوسف چاره‌جویی کردیم، یوسف طبق آئین پادشاه مصر نمی‌توانست برادرش را بگیرد، مگر اینکه خدا می‌خواست».

در این آیه «دین الملک» بنابر نظر ابن عباس به معنی قدرت پادشاه و بنابر عقیده قتاده به معنی قضاوت پادشاه است.^۱

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۳، ص ۵۴.

۲- التوبه: ۲۹.

۳- تفسیر ابن عطیه، ج ۶، ص ۴۵۶.

۴- یوسف: ۷۶.

۸_ ﴿وَلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ﴾^۱

«آنچه در آسمانها و زمین است تنها متعلق به خداست. و همواره دین از آن اوست، آیا از غیر خدا می‌ترسید».

دین در این آیه به معنی اطاعت و مالکیت است، و «واصباً» یعنی دائماً.

۹_ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾^۲

«ما این کتاب را به حق بر تو فرو فرستاده‌ایم، پس خدا را پرستش کن در حالیکه دین خود را برای او خالص می‌گردانی».

دین در این آیه هم اعتقادات را در بر می‌گیرد و هم اعمال ظاهری را.^۳

۱۰_ ﴿أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾^۴

«دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید».

منظور از «إقامه‌ی دین» در این آیه توحید خدا و ترک ماسوای اوست.^۵

۱۱_ ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾^۶

«آیا آنان انبازها و معبودهائی دارند که بر ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است».

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۸، ص ۳۲ و تفسیر شوکانی، ج ۳، ص ۴۴.

۲- النحل: ۵۲.

۳- الزمر: ۲.

۴- تفسیر ابن عطیه، ج ۱۲، ص ۴۴۹۸.

۵- الشوری: ۱۳.

۶- تفسیر ابن عطیه، ج ۱۳، ص ۱۵۱.

۷- الشوری: ۲۱.

دین در اینجا به معنی عادات و احکام و راه و روش است که اعتقادات را نیز شامل می‌شود، چون مشرکان در همه‌ی این زمینه‌ها احکامی را برای خود وضع می‌کردند که بر اساس آن حرکت کرده و به آن ملتزم بودند.^۱

۱۲- ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ۖ وَإِنَّ الَّذِينَ لَوَاقِعٌ﴾^۲

«مسلماً آنچه بدان وعده داده می‌شوید، راست و قطعی است، و روز جزا حتماً تحقق پیدا می‌کند».

دین در اینجا به معنی جزا است، ولی مجاهد آن را به معنی حساب دانسته است.^۳

۱۳- ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ﴾^۴

«(فرعون در مورد موسی گفت:) من می‌ترسم که او دین شما را تغییر دهد».

در این آیه دین به معنی سلطه و قدرت است.^۵

۱۴- ﴿يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾^۶

«در آن روز خداوند جزای واقعی آنان را بدون کم و کاست بدیشان می‌دهد و خواهند دانست که خداوند حق آشکار است».

دین در اینجا به معنی جزا و پاداش و «حق» صفت آن است.^۷

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۱۳، ص ۱۵۹.

۲- الذاریات: ۵-۶.

۳- تفسیر ابن عطیه، ج ۱۴، ص ۴.

۴- الغافر: ۲۶.

۵- تفسیر ابن عطیه، ج ۱۳، ص ۳۰.

۶- نور: ۲۵.

۷- تفسیر ابن عطیه، ج ۱۰، ص ۴۷۳.

* دین در اصطلاح شرعی

در تفسیر «المنار» آمده است: دین، قانونی الهی است که خداوند با آن در حق مردم نیکی کرده و آن را از زبان یکی از خودشان بعنوان پیامبر که نه دخل و تصرفی در آن دارد و نه با تلقی و یادگیری به آن می‌رسد، به آنان ابلاغ می‌کند.

دکتر محمد عبدالله دراز گفته است: دین از نظر اندیشمندان اسلامی یک قانون الهی است که خداوند آن را برای خردمندان فرستاده است تا با پیروی از آن به صلاح دنیا و رستگاری در آخرت برسند. پر واضح است که منظور از این دین، دین حقی است که خداوند به پیامبران خود وحی می‌کند تا آن را به مردم برسانند و مردم هم به آن ایمان بیاورند و به مقتضای آن عمل کنند. بدون شک این دین حق در برگیرنده‌ی پاسخ سؤالات مهمی است که انسان با توجه به فطرت و گرایش دین‌دارانه‌ی خود خواستار پاسخ دادن به آن‌ها است. این سؤالات عبارتند از: از کجا آمده‌ایم و آمدنمان بهر چه بود؟ و به کجا باز می‌گردیم؟.

* نیاز انسان به دین حق

انسان نیازمند دین حق است، و دین حق ضرورتی است برای وی، چون انسان نمی‌تواند از آن بی‌نیاز باشد یا چیزی را جایگزین آن سازد، چرا که غیر آن باطل است و انسان نمی‌تواند بدون آن پاسخی برای سه سؤال فوق پیدا کند. از آنجائیکه دین اسلام خاتمه‌ی ادیان الهی و مسلط بر دیگر ادیان است، انسان نمی‌تواند دین حق را با جزئیاتش و به دور از خطا و لغزش بدون پیروی کردن از دین اسلام، دینی که خداوند به حضرت محمد (ص) وحی کرده است، بشناسد.

فصل دوم

گرایش به دینداری در انسان

* هر انسانی دینی دارد

سه سؤال اساسی وجود دارند که در طول تاریخ ذهن بشر را به خود مشغول کرده و هر گاه انسان در مورد زندگی به فکر فرو رفته یا جنازه‌ای را تشییع کرده و یا گورستانی را مشاهده کرده است، با این سؤالات مواجه شده است.

این سؤالات عبارتند از:

از کجا آمده‌ایم؟

از بهر چی آمده‌ایم؟

به کجا باز می‌گردیم؟

پاسخ به این سؤالات و قانع شدن به آن‌ها اساس دین انسان را تشکیل می‌دهد. پس اگر پاسخ به این سؤالات و مستلزمات آن صحیح باشد، دین انسان نیز صحیح و حق خواهد بود و تأثیر صحیح و مفیدی هم در زندگی انسان برجای می‌گذارد ولی چنانچه پاسخ به این سؤالات و مقتضیات آن غیر صحیح باشد، دین انسان نیز غیر صحیح و باطل و دارای تأثیر منفی در زندگی انسان خواهد بود.

پاسخ درست به این سؤالات همان پاسخی است که اسلام داده است.

خداوند در پاسخ سؤال اول فرموده است:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ۖ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ

ۚ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا

الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا ءَاخَرَ ۚ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ۝۱

«بدرستی ما انسا را از عصاره‌ای از گل آفریده‌ایم، سپس او را به صورت نطفه‌ای در آورده و در قرارگاه استواری جای دادیم. سپس نطفه را به صورت لخته خونی و لخته‌ی خون را به صورت قطعه گوشت جویده‌ای و تکه گوشت را به شکل استخوانی درآوردیم، آنگاه بر استخوان گوشت پوشاندیم و سپس او را آفرینش دیگری دادیم. خدا و الامقام و مبارک و بهترین آفرینندگان است».

و نیز فرموده است:

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ۝ إِنَّا خَلَقْنَا

الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ۝﴾^۱

«بدرستی که مدت زمانی بر انسان گذشته است که در آن چیز قابل ذکر نبوده است. بی‌گمان ما انسان را از نطفه‌ی آمیخته آفریده‌ایم و (چون) او را می‌آزمائیم، وی را شنوا و بینا کرده‌ایم».

در پاسخ به سؤال دوم هم خداوند فرموده است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۝﴾^۲

«ما جن و انسان را نیافریدیم مگر برای عبادت و بندگی».

عبادت هم خود در برگیرنده‌ی شناخت خدا و محبت او و خضوع در برابر او و پیروی از برنامه‌هایی است که خداوند برای انسان وضع کرده است تا با پیروی کردن از آن به کمال مطلوب و مستوای لایق به خود برسد و به سعادت و خوشبختی واقعی در دنیا و آخرت دست یابد. پس انسان برای عبادت و بندگی خدا به معنی وسیع کلمه – همانطور که به خواست خدا بعداً بیان خواهیم کرد – آفریده شده است.

و اما در پاسخ به سؤال سوم خداوند متعال فرموده است:

۱- الإنسان: ۲ - ۱.

۲- الذاریات: ۵۶.

﴿يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱

«ای انسان تو پیوسته با تلاش بی‌امان و رنج فراوان به سوی پروردگار خود رهسپاری، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد».

﴿اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۲

«خداوند آفرینش (انسان) را آغاز می‌کند. سپس او را دوباره بر می‌گرداند. آنگاه به سوی خدا بازگردانده می‌شوید».

﴿ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ...﴾^۳

«سپس بازگشت همه‌ی شما به سوی پروردگارتان خواهد بود و شما را آگاه می‌سازد از آنچه که انجام می‌دادید».

﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلُّجَعَىٰ﴾^۴

«به درستی که بازگشت به سوی پروردگار شما است».

این آیات کریمه سرنوشت انسان بعد از مرگ را مشخص می‌سازند و بیان می‌کنند که انسان بعد از مرگ به سوی خدا، آفریدگار خود باز می‌گردد تا او را طبق کردارش در دنیا مجازات کند و او را در جایی که متناسب با اوست اسکان دهد. پس اگر از کسانی باشد که با عبادت پروردگارش نفس خود را تزکیه کرده و خود را در زمره‌ی پاکان قرار داده است، در منزلگه پاکان یعنی بهشت سکنی می‌گزیند، ولی اگر نفس خود را با چرک گناهان آلوده کرده باشد، در دیار ناپاکان یعنی جهنم قرار می‌گیرد. همانطور که بعداً به خواست خدا بیان خواهد شد.

۱- الانشقاق: ۶.

۲- الروم: ۱۱.

۳- الزمر: ۷.

۴- العلق: ۸.

بنابراین پاسخهای صحیح و مقتضیات آن در اسلام یافت می‌شوند، اسلامی که خداوند به فرستاده‌ی خود محمد (ص) وحی کرده است تا آن را به مردم برساند، و پیامبر (ص) هم این وظیفه‌ی خود را انجام داده است، خدای جزای خیرش دهد!

با توجه به آنچه گفته شد به این نتیجه می‌رسیم که هیچ انسانی بدون دین قابل تصور نیست، ولی می‌توان تصور کرد که دین او صحیح یا باطل است.

* هر انسانی بر فطرت (خداشناسی) متولد می‌شود

قرآن کریم به ما خبر داده است که هر انسانی بر فطرت خداشناسی آفریده شده است به طوری که آفرینش او خود به خود مقتضی شناخت خدا و توحید و پذیرش دین حق اسلام است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ

لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾^۱

«روی خود را خالصانه متوجه دین (حقیقی خدا یعنی اسلام) کن. این سرشتی

است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است، سرشت خدا قابل تغییر نیست، این

است دین و آئین محکم و استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

در این آیه «فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ» یعنی روی خود را مستقیماً متوجه خدا گردان و به راست و چپ توجه نکن. و این تمثیلی است برای اقبال انسان به دین و ثبات و پایداری بر آن و اهمیت دادن به اسباب آن؛ چون کسی که به چیزی اهمیت می‌دهد، به آن خیره می‌شود و روی خود را متوجه آن می‌کند.

«حنیفاً» یعنی رویگردانیدن از تمام ادیان تحریف شده و نسخ شده و از هر چه که غیر دین حق است. و این کار دشواری نیست، چون فطرت خدایی انسان چنین است.

«فطره الله» منظور از آن نوعی آفرینش است که خداوند انسان را طبق آن آفریده است که بر اساس آن، انسان آفریده‌های خدا را از هم متمایز می‌سازد و از طریق آن‌ها به وجود خدا استدلال کرده و شریعت او را می‌شناسد و به او ایمان می‌آورد. انگار خداوند فرموده است: به فطرت خدا بچسبید و آن را رها نکنید. چون خداوند انسان را طوری آفریده است که خود به خود پذیرای توحید و دین اسلام است و از آن دور نمی‌شود و آن را انکار نمی‌کند بلکه اگر با همان فطرت سالمی که خداوند وی را با آن آفریده است به حال خود رها شود، چیزی جز دین اسلام را بر نمی‌گزیند. و اگر کسی گمراه شود یا از اسلام منحرف شود، در واقع شیاطین انس و جن او را از راه بدر کرده‌اند؛ بدلیل حدیثی قدسی که پیامبر (ص) از پروردگار خود روایت می‌کند که می‌فرماید: «كُلَّ عِبَادِي خُلِقَتْ حُنَفَاءً فَاجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ دِينِهِمْ وَأَمْرُوهُمْ أَنْ يَشْرِكُوا بِي غَيْرِي» «تمام بندگان من یکتاپرست آفریده شده‌اند ولی شیاطین آنان را از دینشان بازگردانده و به آنان دستور داده‌اند که غیر من را شریک من قرار دهند».

و نیز بدلیل فرموده‌ی خداوند که می‌فرماید: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ یعنی نباید این فطرت خدایی تغییر داده شود. یعنی خداوند هیچ وقت این فطرت را تغییر نمی‌دهد و هیچ امری برخلاف آن صادر نمی‌کند.^۱

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۱۱، صص ۴۵۴ - ۴۵۲. تفسیر زمخشری، ج ۳، ص ۴۸.

ابن کثیر در تفسیر این آیه گفته است:^۱ روی خود را متوجه دینی کن که خداوند برای تو تشریع کرده و بر آن ثبات و پایداری داشته باش، و با این کار با فطرت سالم خود که مردم بر آن آفریده شده‌اند همراه می‌شوید، چون خداوند انسان را بر فطرت خدانشناسی و توحید آفریده است و بعدها برخی از انسان‌ها در دام ادیان فاسد افتاده‌اند. ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ بعضی گفته‌اند: یعنی آفرینش خدا را دگرگون نسازید تا از طریق آن فطرتی را که خداوند مردم را بر آن آفریده است تغییر دهید. در این صورت جمله «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» یک جمله خبریه و به معنی جمله طلبیه است، ولی عده‌ای دیگر گفته‌اند: جمله به معنی خبریه است یعنی خداوند همه‌ی انسان‌ها را بدون تفاوت بر فطرت مستقیم (توحید و خدانشناسی) آفریده است.

﴿ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَیِّمُ﴾ یعنی تمسک به شریعت و فطرت پاک و سالم، دین محکم و استوار است.

در تفسیر فتح البیان آمده است:^۲ ﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ فطرت در اصل به معنی آفرینش است و منظور از آن در اینجا آئین اسلام و توحید است. بعضی هم گفته‌اند: منظور از فطرت قابلیت و آمادگی برای دین است و اگر عوارضی که منجر به کفر می‌شوند نباشند، همه‌ی مردم این قابلیت و آمادگی را دارند همانطور که در حدیثی که ابوهریره از پیامبر (ص) روایت کرده آمده است: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ أَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ أَوْ يَنْصَرَانِهِ أَوْ

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۳۲.

۲- تفسیر فتح البیان، ج ۱۰، ص ۲۴۶.

يُمَجِّسَانَهُ» یعنی: هر کودکی بر فطرت (توحید) متولد می‌شود، (ولی بعداً) پدر و مادرش او را یهودی، مسیحی و یا مجوسی می‌گردانند. جمهور علمای سلف معتقدند که منظور از فطرت در این حدیث اسلام است. ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ یعنی: این فطرت حق گرایی که خداوند مردم را بر آن آفریده است از جانب خداوند هیچ گونه تغییری نخواهد کرد.

* اعتراف به آفریدگار هستی امری فطری و بدیهی است

شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته است: اقرار و اعتراف به آفریدگار (هستی) امری فطری و بدیهی است در درون انسان، اگرچه بعضی از مردم بر اثر فاسد شدن فطرتشان برای شناخت خدا به نظر و دلیل نیاز دارند.^۱ این آیه هم گفته شیخ الاسلام ابن تیمیه را تأیید می‌کند:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۲

«ای پیامبر برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشتشان پدید آورد، و آنان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان هم گفته‌اند: آری! گواهی می‌دهیم، تا روز قیامت نگویید ما از این غافل و بی‌خبر بوده‌ایم».

خداوند در این آیه خبر می‌دهد که فرزندان آدم را از پشت‌هایشان پدید آورده در حالی که بر خود گواهی می‌دهند که خداوند پروردگار و فرمانروای آنهاست و به جز خداوند متعال هیچ معبود به حقی وجود ندارد، و خداوند

۱- تفسیر قاسمی، صص ۲۹۸ - ۲۹۳.

۲- الاعراف: ۱۷۲.

آنان را بر این عهد و پیمان آفریده است. علمای سلف و خلف گفته‌اند: منظور از این به گواهی گرفتن فرزندان آدم، آفرینش آن‌ها بر عقیده‌ی توحید است.

﴿وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمُ ٱلْأَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۖ قَالُوا بَلَىٰ ۗ﴾

یعنی خداوند آنان را آفرید در حالی که به این امر گواهی می‌دهند و با زبان حال خود می‌گویند...^۱

حقیقت توحید در فطرت هر انسانی نهفته است، و هر کودکی با این فطرت توحیدی به دنیا می‌آید و از این فطرت منحرف نمی‌شود مگر اینکه یک عامل خارجی با استفاده از استعداد انسان برای هدایت و گمراهی، آن را به فساد بکشانند.^۲

* انسان با طبیعت و سرشت خود دیندار است

انسان همانطور که متمدن است فطرتاً دیندار نیز است، چرا که خداوند انسان را با فطرتی آفریده است که به وجود آفریدگار (هستی) اعتراف کرده و به او پناه می‌برد و از او طلب می‌کند و مقتضیات خالقیت و ربوبیت خدا را بجای می‌آورد. پس اعتراف به وجود خدا به عنوان پروردگار و آفریدگار (هستی) همانطوریکه شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته است، امری فطری است که حتی مشرکان نیز بدان اعتراف می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مِّنْ خَلْقِهِمْ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۖ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ۚ﴾^۳

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، صص ۲۶۴ - ۲۶۱.

۲- تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۳۹۴.

۳- الزخرف: ۸۷.

«اگر از مشرکان بپرسی که چه کسی آن‌ها را آفریده است، قطعاً می‌گویند: خدا، پس چگونه منحرف گردانده می‌شوند».

﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾^۱

«اگر از آنان بپرسی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، بدون شک خواهند گفت: خداوند عزیز و دانا آن‌ها را آفریده است».

از این روی خداوند متعال از زبان پیامبران گرامی خود، معاندان و مخالفان دعوت پیامبران را پند و اندرز می‌دهد و می‌فرماید:

﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲

«پیغمبرانشان به آن‌ها گفتند: مگر درباره‌ی وجود خدا، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین بدون الگو و نمونه‌ی پیشین، شک و تردیدی در میان است؟».

در همین حال گاهی انسان با وجود اینکه به دلایلی که بر ربوبیت و خالقیت خدا دلالت می‌کنند یقین دارد، آن‌ها را انکار می‌کند. خداوند از چنین انسان‌هایی بعنوان نمونه از فرعون و قوم فرعون یاد می‌کند که چگونه آیاتی را که رسالت حضرت موسی را مورد تأیید قرار داده و دلالت می‌کنند بر اینکه تنها خدا شایسته‌ی عبادت و بندگی است، انکار کرده‌اند؟ خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ ءَايَتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿١٠﴾ وَجَحَدُوا بِهَا

وَأَسْتَيْقِنَتَهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾^۳

«وقتی که این آیات روشن ما برایشان آمدند گفتند این سحری آشکار است و با وجود اینکه به آن‌ها یقین داشتند (و می‌دانستند که حق و از جانب خدا هستند و قابل انکار نیستند)، ولی باز هم از روی عناد و تکبر آن‌ها را انکار

۱- الزخرف: ۹.

۲- ابراهیم: ۱۰.

۳- النمل: ۱۳-۱۴.

کردند و بدین ترتیب به خود ستم کرده و از پیروی کردن از حق کبر ورزیدند».^۱

البته انکار وجود خدا و انکار ربوبیت و خالقیت او به این معنی نیست که فطرت انسان خالی از احساس عمیق نسبت به آفریدگار عظیم الشان است، بلکه به این معنی است که چنین انسانی شخصی متکبر و معاند است و پرده‌ای ضخیم فطرت او را پوشیده است. از این روی هر گاه چنین انسانی با خطر فراگیری مواجه شود و هیچ راهی برای رهایی از آن پیش‌روی نداشته باشد، خود بخود کبر و عناد او از بین رفته و بدون اختیار رو به خدا می‌کند و با زبان خود او را می‌خواند و با تمام هستی خود از او یاری می‌جوید.

به یاد دارم که در یکی از مجلات زمان جنگ جهانی دوم مصاحبه‌ای از یک روزنامه‌نگار خواندم که آن را با یکی از خلبانان روسی انجام داده بود. روزنامه‌نگار در مورد سخت‌ترین ساعاتی که قبل از اسارت در حین انجام مأموریت با آن مواجه شده بود و از احساس او در آن ساعات دشوار سؤال کرده بود. خلبان در پاسخ او گفته بود: من در خانه‌ای متولد شده‌ام که هیچ چیزی در آن نبود که مرا به یاد خدا بیاندازد، چون پدرم بی‌دین بود و به خدا ایمان نداشت و تنها به چیزهایی ایمان داشت که آن‌ها را می‌دید و لمس می‌کرد. همین طور بی‌دین و بی‌ایمان باقی ماندم تا اینکه از دانشکده نیروی هوایی فارغ التحصیل شدم و به نیروی هوایی جنگی ارتش ملحق شدم، و در یکی از پروازهایم که می‌خواستم دشمن را بمباران کنم، احساس کردم که هواپیمای من در آستانه‌ی سقوط قرار دارد. در آن لحظات سخت و دشوار به چیزی بر روی زمین فکر نمی‌کردم، نه به خانواده و نه به خویشاوندان و نه به همسر. بلکه

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۵۷. تفسیر ابن عطیه، ج ۱۱، ص ۱۸۰.

بدون اینکه خود احساس کنم، دیدم که به خدا روی کرده‌ام و او را می‌خوانم و از او درخواست کمک می‌کنم. بدین ترتیب بطور شگفت انگیز و به فضل خدایی که هرگز در مورد او فکر نکرده بودم، نجات پیدا کردم.

این داستان به نظر من صحیح است و قرآن کریم هم از وضعیت مشرکانی خبر داده است که خطر آن‌ها را احاطه کرده است. خداوند در مورد چنین مشرکانی فرموده است:

﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوَّجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ^۱﴾

«(منکران خدا) هنگامی که موجهایی همچون کوه آنان را فرا می‌گیرد، خدا را به فریاد می‌خوانند در حالیکه عبادت خود را برای او خالص می‌گردانند ولی هنگامی که آنان را نجات داده و سالم به خشکی رساند، برخی از آنان میانه‌روی را در پیش می‌گیرند.»

مسأله‌ی ایمان به خدا از بدیهیاتی است که هیچ چیز به بداهت و وضوح آن نمی‌رسد، بطوریکه اگر این مسأله در عقل انسان به صحت نرسد، هیچ مسأله‌ی دیگری در آن به صحت نمی‌رسد، چراکه هیچ مسأله‌ای وجود ندارد که به اندازه‌ی وجود خدا دلیل داشته باشد. و پر واضح است که ایمان به ربوبیت و خالقیت خدا مبنای ایمان به دیگر بنیان‌های دین صحیح را تشکیل می‌دهد.

* گرایش به دینداری در انسان همیشگی است

قبلاً آیه‌ی ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ آلَتِي فَطَرَهُ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ را ذکر کردیم و گفتیم که منظور از فطرت، نوعی آفرینش است که خداوند انسان را بر

اساس آن آفریده است، نوع آفرینشی که مقتضی ایمان به خداست و خداوند تمام انسان‌ها را بدون هیچ گونه تفاوتی بر اساس آن آفریده است. و این بدین معنی است که گرایش به دینداری یک امر همیشگی است و همواره با انسان باقی خواهد ماند و هر تلاشی در جهت از بین بردن آن در انسان، کاری عبث و بیهوده است و تنها کاری که (بدخواهان می‌توانند) در این زمینه انجام دهند منحرف کردن فطرت از مسیر اصلی خود و از ایمان آوردن به خداست، چون این فطرت خدایی مقتضی ایمان به خدا و گرایش به دین حق است ولی گاهی انسان در این زمینه دچار اشتباه می‌شود و به ادیان باطل گرایش پیدا می‌کند.

در واقع هر اندازه انسان از نظر علوم طبیعی پیشرفت کند و بر اسرار هستی و دقت به کار رفته در آن که فطرت بشری را در مسیر صحیح خود یعنی ایمان به خدا و مقتضیات آن قرار می‌دهد آگاهی پیدا کند، باز هم این گرایش به دینداری در او باقی خواهد ماند.

کوتاه سخن اینکه انسان همانگونه که خدا به ما خبر داده است، بر فطرت (توحیدی) آفریده می‌شود و بر اساس این فطرت، استعداد پذیرش دین حق و هدایت به سوی خدا و ایمان به او را دارد. و این گرایش به دینداری که ریشه در فطرت انسان دارد، همواره با انسان باقی می‌ماند و محال است که انسان عاری از این گرایش بشود اگرچه ممکن است که انسان گاهی از این گرایش غافل بماند یا اینکه آن را با دین باطل اشباع کند، ولی (باید دانست که) باطل دوام ندارد و در درون انسان‌ها پایدار نمی‌ماند. برخی از نویسندگان غربی به این حقیقت - گرایش به دینداری در انسان - پی برده‌اند. مثلاً دکتر محمد عبدالله دراز سخن ارنست رینان و تعلیق محمد فرید وجدی بر آن در کتابش «دائرة المعارف قرن بیستم» را نقل می‌کند که ارنست رینان گفته است: «ممکن است هر چیزی که دوست داریم از بین برود و آزادی به کارگیری خرد، عقل و صنعت باطل شود، ولی محال است که دینداری از بین برود، بلکه همواره به عنوان

حجتی گویا بر بطلان مکتب ماتریالیستی که می‌خواهد اندیشه‌ی انسانی را در تنگناهای پست زندگی دنیوی منحصر کند، باقی می‌ماند». محمد فرید وجدی هم در دائره المعارف خود در تحلیل سخنان رینان می‌گوید: «بله: اندیشه‌ی دینداری نه تنها از بین نمی‌رود بلکه روز به روز رو به افزایش می‌یابد، چراکه این اندیشه عالی‌ترین تمایل و عاطفه‌ی درونی انسان است و علاوه بر این، موجب سربلندی انسان می‌شود. در واقع تا زمانی که انسان از عقل و خرد برخوردار باشد و زیبایی و زشتی را از همدیگر تشخیص بدهد، سرشت دینداری او را همراهی می‌کند و هر اندازه درک و شعور و معارف وی افزایش یابد، این سرشت دینداری نیز در او افزایش پیدا می‌کند».^۱

هنری برگون، یکی از دین‌شناسان غربی می‌گوید: «جوامع بشری بدون دانش و هنر و فلسفه یافت شده و یافت می‌شوند، ولی هرگز جوامع بشری بدون دین وجود نداشته‌اند».^۲

* چرا انسان از مقتضای فطرت خود منحرف می‌شود؟

گفتیم که خداوند انسان را با سرشتی آفریده است که مستلزم شناخت خدا و مقتضیات آن است ولی این فطرت گاهی از مسیر درست خود وایمان به دین حق منحرف می‌شود. پیامبر راستی و راستگویی حضرت محمد (ص) هم به این

۱- دکتر محمد عبدالله دراز، الدین، صص ۸۸ - ۸۷.

۲- همان، ص ۸۳.

حقیقت اشاره کرده و فرموده است: «ما من مولود یولدُ إِلَّا علی الفطره فأبواه یهودانه أو یمنّونه أو یمجّسانه کمثل البهیمه تُنتج البهیمه هل تری فیہ جدعاء».^۱

«هیچ کودکی متولد نمی‌شود مگر بر فطرت (توحیدی) ولی پدر و مادرش او را یهودی، مسیحی و یا مجوسی می‌کند، همانطوری که چهارپایان بچه‌ی خود را سالم به دنیا می‌آورند و هیچ اثری از قطع گوش (و تغییر خلقت) در آن‌ها دیده نمی‌شود».

منظور از فطرت در این حدیث، اسلام است. ابن عبدالبر در این مورد گفته است: آنچه که نزد عموم علمای سلف شهرت دارد این است که منظور از فطرت در این حدیث، اسلام است، بدین معنی که خداوند قلب آدمیان را طوری آفریده است که استعداد پذیرش حق را دارد، همانطور که چشمها و گوشهایشان را طوری آفریده است که قابلیت دیدن و شنیدن را دارند، و تا زمانی که قلب آدمیان چنین استعدادی را داشته باشد، می‌تواند (دین) را دریابد و دین حق همان دین اسلام است. ادامه‌ی حدیث هم بر این معنی دلالت می‌کند. چون در ادامه‌ی حدیث آمده است: «کما تُنتج البهیمه» یعنی چهارپایان بچه‌های خود را به صورت کامل به دنیا می‌آورند و اگر به همان صورت باقی بمانند، از هر عیب و نقصی بدور خواهند ماند، ولی صاحبان چهارپایان خودشان گوش بچه‌ی چهارپایانشان را می‌برند و بدین ترتیب خلقت آن‌ها را تغییر می‌دهند.^۲

ابن قیم گفته است: منظور از این حدیث این است که فطرت انسان مقتضی شناخت دین اسلام و محبت نسبت به آن است، چراکه خود فطرت مستلزم اقرار

۱- صحیح بخاری با شرح عسقلانی، ج ۳، ص ۲۴۶.

۲- یعنی همانطوری که اگر خلقت بچه‌ی چهارپایان دست کاری نشود، کامل و بدون عیب و نقص است، فطرت کودکان هم اگر از طرف والدینشان دست کاری نشود پاک و بدون عیب باقی خواهد ماند. (مترجم).

و محبت است، اقرار به وجود خدا و ربوبیت و خالقیت و محبت او. البته منظور این نیست که فطرت انسان تنها استعداد اقرار به ربوبیت خدا را دارد، بلکه به این معنی است که اگر انسان به حال خود رها شود و معارضی نداشته باشد از این فطرت خود عدول هم نمی‌کند.^۱

* پدر و مادر فرزند خود را از فطرت (توحیدی) منحرف می‌سازند

حدیث شریفی که ذکر کردیم به این نکته اشاره دارد که پدر و مادر بر فرزند خود تأثیر می‌گذارند و او را از مقتضای فطرت منحرف می‌سازند و با تلقین و تقلید او را وادار می‌کنند که اسلام را رها کند و به یهودیت، مسیحیت و یا مجوسیت بگروَد. و این بدین خاطر است که فطرت اگرچه در اصل سالم و مستلزم شناخت خدا و اقرار به ربوبیت او و دیگر اعتقادات دینی است، ولی قابل انحراف نیز است، چراکه فطرت همچون رنگ پوست نیست که قابل تغییر نباشد. و این بدان معنی است که اگر فطرت انسان به حال خود رها شود، راهی جز ایمان به خدا را برنمی‌گزیند. و این اساس ایمان به اصول و ثوابت دین حق را تشکیل می‌دهد.

علت اینکه پدر و مادر این چنین تأثیری بر فرزندان خود دارند، این است که پدر و مادر نسبت به فرزندان‌شان همچون جامعه‌ی کوچکی هستند و بدیهی است که جامعه بر افراد خود تأثیر مثبت یا منفی می‌گذارد. از این روی خداوند متعال فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را بر مسلمانان واجب کرده است تا جامعه را از مفاسد مادی و معنوی‌ای که بر فطرت انسان تأثیر می‌گذارند و

۱- شرح عسقلانی بر صحیح بخاری، ج ۳، صص ۲۴۹ - ۲۴۸.

آن را از مسیر آئین حق یعنی اسلام منحرف می‌سازند، پاک کنند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۱

«مردان و زنان مؤمن دوستان و یاوران یکدیگرند، همدیگر را به نیکی سفارش می‌کنند و از بدی باز می‌دارند».

پیامبر اکرم (ص) هم می‌فرماید: «من رأى منكماً منكراً فليغيره بيده فإن لم يستطع فبلسانه، فإن لم يستطع فبقلبه و ذلك أضعف الإيمان». «هر گاه یکی از شما کار منکر و زشتی را دید، باید آن را با دست تغییر دهد، اگر نتوانست با زبان و اگر باز هم نتوانست قلباً (از آن ناراحت شود) و این پائین‌ترین درجه‌ی ایمان است».

از حدیث «کل مولود يولد على الفطرة...» می‌توان فهمید که اگر پدر و مادر تا این حد بر فرزند خود تأثیرگذار باشند و بتوانند او را از مقتضای فطرتش یعنی اقرار به ربوبیت خدا و شناخت اسلام و عشق به آن منحرف سازند، او را یهودی، مسیحی و مجوسی گردانند، بدیهی است که در تحکیم مفاهیم اسلامی در درون فرزندشان تأثیر بیشتری خواهند داشت، چراکه اسلام مقتضای فطرت انسان است. از این روی والدین نسبت به تربیت اسلامی فرزندان خود مسئولیت سنگینی برعهده دارند. نکته‌ی دیگری که می‌توان از این حدیث دریافت این است که جامعه‌ی فاسد روی انسان تأثیر می‌گذارد و فطرت او را از مسیر صحیحش منحرف می‌سازد، پس اصلاح جامعه و وظیفه‌ی هر مسلمانی است که می‌تواند سهمی در فرآیند اصلاح داشته باشد. و هر اندازه قدرت علمی و

حکومتی انسان بیشتر باشد، مسئولیت بیشتری در این زمینه خواهد داشت. از این روی مسئولیت عالمان از جاهلان و مسئولیت حاکمان از مسئولیت افراد جامعه بیشتر است.

* انسان با چه چیزی از فطرت منحرف می‌شود؟

در حدیث شریف «کل مولود یولد علی الفطره فأبواه یهودانه أو ینصرّانه أو یمجّسانه...» از ادیان یهودیت و مسیحیت و مجوسیت نام برده شده است، و آیا این بدین معنی است که انحراف از فطرت تنها با یهودی، مسیحی و یا مجوسی شدن تحقق می‌یابد، یا اینکه دیگر ادیان و عقائد کفر و گمراهی را نیز شامل می‌شود؟ در پاسخ باید گفت که انحراف از فطرت با رویگردانیدن از اسلام و رو کردن به غیر آن تحقق می‌یابد، و ذکر یهودیت و مسیحیت و مجوسیت هم در حدیث به خاطر حصر نیست بلکه بدین خاطر است که این سه دین بعنوان نمونه ذکر شده‌اند و یا اینکه چون این سه دین، ادیان شایع در دوران پیامبر (ص) بوده‌اند. و در واقع ذکر این سه دین در حدیث به این معنی نیست که مخالفت با اسلام و انحراف از فطرت تنها با روی کردن به این سه دین صورت می‌گیرد، چون دلیل ذم این رویگردانی، خود رویگردانیدن از اسلام است، و اینکه بعد از اسلام به کدام دین باطل می‌گروند، مهم نیست.

* آشنا ساختن مردم با دین حق از لوازم ربوبیت خدا است

خداوند متعال پروردگار و آفریدگار هستی است. لازمه‌ی این امر این است که خداوند مردم را با دین حق آشنا سازد و آنان را به فطرت خودشان واگذارد نکند، چون فطرت انسان اگرچه مستلزم شناخت آن چیزی است که خدا از او می‌خواهد و به او می‌گوید که باید چه نوع ارتباطی با خدا داشته باشد و چگونه

زندگی کند و بعد از مرگ سرنوشت او چه خواهد شد و بر چه چیزی محاسبه می‌شود و رضایت و خشم خدا در چیست؛ ولی با وجود این، نمی‌تواند تمام این مسایل را خود درک کند بلکه نیازمند هدایت خداوندی است تا به او به نمایاند که به چه چیزی باید ایمان بیاورد و چه وظایفی نسبت به پروردگار جهانیان برعهده دارد.

برای روشن شدن این مطلب، باید معنی «ربّ» و معانی «ربوبیت» را مورد بررسی قرار دهیم:

واژه‌ی «ربّ» در لغت به معنی معبود، سرور، مالک و انجام دهنده و اصلاحگر امور است.^۱ کلمه‌ی «ربّ» به معانی دیگری از جمله تربیت نیز بکار رفته است.^۲ تربیت هم به معنی ایجاد تدریجی چیزی است تا اینکه به حد کمال می‌رسد. گفته می‌شود:

«رَبَّهٗ، رَبَّاهُ وَ رَبَّهٗ» یعنی او را تربیت کرد. لفظ «ربّ» مصدر و به معنی اسم فاعل (یعنی مربّی) است. واژه‌ی «ربّ» به تنهایی و بدون قید تنها برای خداوند که عهده‌دار مصالح موجودات است بکار می‌رود. مانند آیه:

﴿بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ﴾^۳ «شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری است آمرزنده».

ولی واژه‌ی «ربّ» به صورت مقید هم برای خدا بکار می‌رود و هم برای غیر خدا. مثلاً نسبت به خدا گفته می‌شود: «ربّ العالمین» و از همین قبیل است آیه:

﴿رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ﴾^۱ «پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما است».

۱- معجم ابن عطیه، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲- راغب اصفهانی، معجم مفردات القرآن، ص ۱۸۹.

۳- سباء: ۱۵.

نسبت به غیر خدا هم گفته می‌شود: «رَبِّ الدَّارِ وَ رَبِّ الْفَرَسِ» یعنی صاحب خانه و صاحب اسب. و از همین قبیل است سخن حضرت یوسف خطاب به جوانی که خواب دیده بود و گمان بر این بود که از زندان رهایی می‌یابد:

﴿أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ﴾^۱

«مرا نزد سرور خود (یعنی شاه مصر) ذکر کن، ولی شیطان آن را از یادش برد که پیش سرورش بازگو کند».

پس از لوازم ربوبیت خداوند این است که به تدبیر امور مخلوقات و تضمین مصالح آن‌ها بپردازد و با امر و نهی، آنچه به صلاح آن‌ها است برایشان بیان کند. شکی در این نیست که انسان نه تنها برای حفظ جسم خود به چیزهایی از قبیل غذا و غیره نیازمند است، بلکه برای حفظ روح خود که مایه‌ی تمایز انسان از دیگر مخلوقات است نیز نیازمند غذای مناسبی است تا وی را به کمال شایسته و سعادت و خوشبختی در دنیا و آخرت برساند. انسان همچنین نیازمند این است که با روشهای زندگی و چگونگی ارتباط با دیگران و حفظ حقوق آنان آشنائی پیدا کند و بداند که چه وظایفی نسبت به پروردگار خود بر عهده دارد و چه چیزی بعد از مرگ در انتظار اوست. انسان با عقل و فطرت خود نمی‌تواند به شناخت این مسایل دست پیدا بکند بلکه باید آشنائی با این مسایل را از پروردگار خود بگیرد؛ چرا که حکمت و رحمت خدا نسبت به بندگانش و مقتضیات ربوبیت او مانع این می‌شوند که انسان را به صورت مهمل و بدون بیان و هدایت به حال خود واگذارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الْحَسْبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۲

۱- الشعراء: ۲۶.

۲- یوسف: ۴۲.

۳- القیامه: ۳۶.

«آیا انسان می‌پندارد که بیهوده به حال خود رها شود».

منظور از «سدی» در این آیه همانطور که امام شافعی می‌گوید این است که خداوند به وی امر و نهی نکند.^۱

در واقع امر و نهی چیزی جز بیان روشهای رفتاری و قواعد تنظیم امور زندگی در ارتباط با خدا و دیگر انسان‌ها نیست، و این جوهر دین و جوهر قانون است.

* معرفی کردن دین حق به مردم بوسیله‌ی فرستادگان خدا

آشنا ساختن مردم با دین حق و مقتضیات آن، از طریق فرستادگان خدا صورت می‌گیرد؛ چراکه خداوند متعال کلیات دین خود را به پیامبران وحی می‌کند تا آن را به مردم ابلاغ کنند. از این روی هیچ امتی بدون پیامبر نبوده است. پیامبری که دین خدا را دریافت نماید و آن را در اختیار امتش قرار دهد که اگر به ندای پیامبر خود لبیک بگویند ثواب و پاداش را دریافت می‌کنند و اگر از آن سرپیچی کنند به عذاب الهی گرفتار می‌شوند. در این میان وظیفه‌ی پیامبر، تنها تبلیغ آشکار دین است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الصِّغُوتَ﴾^۲

«در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم (تا به مردم بگویند) که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید».

خداوند در مورد بیان وظیفه‌ی پیامبران و پاداش کسانی که دعوت آنان را می‌پذیرند و جزای کسانی که دعوت آنان را رد می‌کنند، می‌فرماید:

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۵۲.

۲- النحل: ۳۶.

﴿ وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ^ط فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿ وَالَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا يَمْشِيهِمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

«ما پیامبران را جز بعنوان بشارت دهندگان و بیم دهندگان نمی فرستیم. پس کسانی که ایمان بیاورند و کار شایسته انجام دهند، نه ترسی بر آنها است و نه اندوهگین می شوند. و آنان که آیات ما را تکذیب می کنند، به سبب نافرمانی دچار عذاب می شوند.»

یعنی پیامبران به کسانی که به آنان و به آنچه بر آنان نازل شده ایمان می آورند و از آنان اطاعت می کنند، مژده‌ی ثواب و پاداش بزرگی را می دهند، و کسانی را که آنان را تکذیب کرده و از آنان نافرمانی می کنند از عذابی سخت و دشوار بیم می دهند.^۲

تعداد پیامبران خدا زیاد است که خداوند متعال بعضی از آنها را به ما معرفی کرده و بعضی دیگر را به ما معرفی نکرده است. خداوند متعال می فرماید:

﴿ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ ^ع وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ^۳

«و ما پیامبران زیادی را فرستاده‌ایم که سرگذشت آنان را قبلاً برای تو بیان کرده‌ایم. و پیامبران زیاد دیگری را نیز روانه کرده‌ایم که سرگذشت آنان را برای تو بیان نکرده‌ایم. خداوند حقیقتاً با موسی سخن گفت.»

۱- الأنعام: ۴۹ - ۴۸.

۲- تفسیر کشاف، ج ۲، صص ۲۵ - ۲۴، تفسیر ابی سعود، ج ۲، صص ۲۱۰ - ۲۰۹.

۳- النساء: ۱۶۴.

در واقع ارسال پیامبران از مظاهر رحمت خدا نسبت به انسان و از مقتضیات ربوبیت او محسوب می‌شود، بدین ترتیب که پیامبرانی را از جنس بشر به سوی آن‌ها فرستاده است تا با زبان خودشان با آنان سخن بگویند و رسالت خدا و آنچه که موجب سعادت و خوشبختی آنان در زندگی دنیا و آخرت می‌شود، به آنان برسانند. از این روی ایمان به پیامبران خدا از لوازم ایمان به خدا و ربوبیت او به حساب می‌آید.

* انکار شریعت‌های الهی، جهل به قدر و منزلت خداست

گفتیم که یکی از لوازم ربوبیت خدا این است که پیامبرانی را برای جوامع بشری فرستاده است تا دین حق و قوانین و احکام و عبادات و اعتقاداتی را که از آن سرچشمه می‌گیرند، به آنان بشناسانند. و اینها در واقع مضامین شریعت‌های الهی را تشکیل می‌دهند و انکار آن‌ها، جهل نسبت به قدر و عظمت خداوند است و با ایمان به خدا سازگاری ندارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ...﴾^۱

«کافران چنانکه باید منزلت و عظمت خدا را نشناخته‌اند، آنگاه که گفتند: خداوند

هیچ چیزی را بر هیچ کسی فرو نفرستاده است.»

یعنی کسانی که این سخن را گفته‌اند - بعثت پیامبران و آنچه خدا بر آنان فرو فرستاده است تا به مردم برسانند را انکار کرده‌اند - در واقع آنطور که باید خدا را نشناخته و به صورت لازم به قدر و منزلت خدا پی نبرده‌اند؛ چراکه اگر خدا را می‌شناختند، این سخن زشت را بر زبان نمی‌راندند و بعثت پیامبران و رسالت انبیاء را انکار نمی‌کردند. رسالتی که از مظاهر رحمت و لطف خدا

نسبت به بندگانش به حساب می‌آید و بزرگترین نعمتی است که خداوند به آنان داده و از لوازم ربوبیت و الوهیت او به شمار می‌رود.^۱

* ادیانی که در قرآن کریم ذکر شده‌اند

ادیانی که از پیروان آنها در قرآن کریم ذکری به میان آمده است عبارتند از: دین اهل کتاب یعنی یهودیت و مسیحیت، دین صابئیان، دین مجوسیان، دین مشرکان، دین دهریان و دین اسلام.

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۵۶. تفسیر آلوسی، ج ۷، ص ۲۱۸، فتح البیان، ج ۴، صص ۱۹۱ - ۱۹۰.

فصل
سوم

يهوديت

* یهودیان چه کسانی هستند و چرا به این اسم نامگذاری شده‌اند؟^۱

در تفسیر ابن عطیه آمده است که منظور از ﴿وَالَّذِينَ هَادُوا﴾^۲ در سوره‌ی بقره، یهودیان هستند. و بدین خاطر به این اسم نامگذاری شده‌اند که گفته‌اند: ﴿إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ﴾ «به سوی تو بازگشتیم» بنابراین واژه‌ی یهود از «هَادَ يَهُودٌ» یعنی بازگشت، گرفته شده است. یکی از شعرای عرب هم گفته است: إِنِّي امْرُؤٌ مِنْ مَدْحَةِ هَائِدٍ «من کسی هستم که از ستایش او برگشته‌ام».

عده‌ای هم گفته‌اند: یهود منسوب به یهوذا پسر یعقوب است که بر اثر تعریب دچار تغییر شده و به صورت یهود درآمده است. زهراوی هم حکایت کرده است که یهود از تهوید به معنی نرم و با وقار سخن گفتن گرفته شده است. ابن عطیه در تفسیر آیه ﴿وَالَّذِينَ هَادُوا﴾ در سوره‌ی نساء گفته است: واژه‌ی «هادوا» یا از «هَادَ» به معنی بازگشت، و یا از یهوذا پسر یعقوب گرفته شده و بر اثر تعریب تغییر کرده است و یا اینکه از «تَهُودٌ» به معنی آرام و با وقار سخن گفتن یا حرکت کردن، گرفته شده است.

آلوسی در تفسیر آیه ﴿وَالَّذِينَ هَادُوا﴾ در سوره بقره گفته است: یعنی کسانی که یهودی شدند. و واژه‌ی «یهود» یا یک لفظ عربی است که از «هَادَ» به معنی بازگشت و توبه کرد، گرفته شده است که در این صورت علت نامگذاری یهودیان به این اسم این است که آنان از عبادت گوساله توبه کردند، و این توبه کردن دشوارترین کار بود برای آن‌ها، و یا اینکه واژه‌ی «یهود» معرب «یهوذا»

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۱، ص ۳۲۶ و ج ۴، ص ۸۷، تفسیر آلوسی، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲- البقره: ۶۲.

است که در این صورت نام بزرگترین فرزند یعقوب بر یهودیان اطلاق گردیده است.

* بنی اسرائیل چه کسانی هستند؟

خداوند متعال فرموده است:

﴿يَبْنِي إِسْرَءِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾^۱

«ای فرزندان اسرائیل! نعمتی را که به شما ارزانی داشته‌ام به یاد بیاورید».

در تفسیر آلوسی آمده است که: «اسرائیل» یک اسم غیر عربی و مرکب است از «ایل» که یکی از اسماء خدا است، و «اسرا» که به معنی عبد، برگزیده، انسان یا مهاجر است. و اسرائیل لقب حضرت یعقوب (ع) است. سپس آلوسی گفته است که خداوند یهودیان را به اسرائیل نسبت داده است نه به یعقوب تا آنان را به طاعت و عبادت تشویق کند؛ چراکه واژه اسرائیل بیش از لفظ یعقوب در برگیرنده‌ی این مفهوم است. همانطور که اگر گفته شود ای پسر صالح از خدا اطاعت کن نسبت به ای پسر زید از خدا اطاعت کن تشویق بیشتری در بردارد، چون انسان به طور طبیعی تمایل دارد که از آثار نیاکان خود پیروی کند حتی اگر ناپسند باشد.^۲

پس منظور از بنی اسرائیل ذریه‌ی حضرت یعقوب از دوازده پسرش است.^۳ و اولین کسی که از بنی اسرائیل وارد مصر شد، حضرت یوسف پسر یعقوب (ع) بود که بعدها برادرانش هم به وی ملحق شدند و بدین ترتیب نسل او در

۱- البقره: ۴۷.

۲- تفسیر آلوسی، ج ۱، صص ۲۴۲ - ۲۴۱.

۳- تفسیر المنار، ج ۱، ص ۲۸۹.

آنجا رو به افزایش گذاشت تا جائیکه گفته شده وقتی که بنی اسرائیل از مصر خارج شدند، جمعیت آنان ششصد هزار نفر بود، و این افزایش جمعیت در مدت چهارصد سال صورت گرفته است.^۱

این فصل را به پنج مبحث به شرح زیر تقسیم می‌کنیم:

مبحث اول: حضرت موسی (ع) از ولادت تا رسالت.

مبحث دوم: آمدن حضرت موسی (ع) به مصر و سرگذشت او با فرعون.

مبحث سوم: موسی به همراه بنی اسرائیل.

مبحث چهارم: اخلاق و کارهای ناپسند قوم یهود.

مبحث پنجم: برخی از اعتقادات قوم یهود.

مبحث اول:

حضرت موسی (علیه السلام) از ولادت تا رسالت

* فرعون و تعذیب بنی اسرائیل

فرعون لقب حاکمان مصر است. فرعون دستور تعذیب بنی اسرائیل در مصر را با کشتن پسران و باقی گذاشتن دخترانشان صادر کرده بود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكَ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكَ ۚ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكَ عَظِيمٌ ۝۱﴾

۱- همان، ج ۱، ص ۳۱۲.

«و (به یاد آورید) آنگاه را که شما را از دست فرعون و فرعونیان نجات دادیم، آنان که بدترین شکنجه‌ها را به شما می‌رسانیدند. پسرانتان را سر می‌بردند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند و در این امر آزمایش بزرگی از جانب خدا برایتان بود». منظور از «آل فرعون» نزدیکان و درباریان اوست، گاهی هم بر قوم فرعون یعنی مصریان قدیم اطلاق می‌شود.^۲

* ولادت موسی (علیه السلام) و پرورش او در خانه‌ی فرعون

در زمانی که فرعون حمله‌ی ظالمانه‌ی خود به بنی‌اسرائیل را آغاز کرده بود و فرزندان پسر آنان را در هنگام تولد می‌کشت، حضرت موسی متولد شد. خداوند به مادر موسی الهام کرد که اگر از جانب فرعون بر فرزندش احساس خطر می‌کند، وی را در صندوق یا تابوتی بگذارد و به دریا بیندازد. مادر موسی هم چنین کرد و خانواده‌ی فرعون موسی را از آب گرفتند و وی را به خانه‌ی فرعون بردند. فرعون خواست او را بکشد ولی همسرش او را منع کرد و با وی به بحث پرداخت و سرانجام او را قانع کرد که از کشتن موسی منصرف شود. و این جزو الطاف خفیه‌ی خداوند نسبت به حضرت موسی (علیه السلام) بحساب می‌آید. خواهر موسی از دور (اوضاع را زیر نظر داشت و) وضعیت موسی را دنبال می‌کرد و زمانی که موسی از خوردن شیر زنان حاضر در قصر فرعون سرباز زد و خواستند وی را به زنی معرفی کنند، خواهرش گفت: آیا زنی را به شما معرفی بکنم که به وی شیر بدهد؟ سپس مادرش را معرفی کرد و بدین ترتیب خداوند همانطور که وعده داده بود موسی را به آغوش مادرش بازگرداند. خداوند متعال می‌فرماید:

۱- البقره: ۴۹.

۲- تفسیر المنار، ج ۱، ص ۳۰۹.

﴿ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ ۖ فإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي ۗ إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۖ ﴿١٠﴾ فَالْتَقَطَهُ ءَالُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا ۖ إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَمَمَنَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ۖ ﴿١١﴾ وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنِي لِي وَلَكَ ۖ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۖ ﴿١٢﴾ وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَرِحًا ۖ إِنَّ كَادَتْ لِتُبَدِيَ بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۖ ﴿١٣﴾ وَقَالَتِ لَأُخَيِّرَنَّ قُصِيهِ ۖ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۖ ﴿١٤﴾ وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْأَمْرَاضَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ ۖ ﴿١٥﴾ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۖ ﴿١٦﴾ ۝

«به مادر موسی الهام کردیم که به او شیر بده و هر گاه بر وی ترسیدی او را به دریا بینداز، و مترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و او را از پیامبران قرار می‌دهیم. خاندان فرعون، موسی را برگرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه‌ی اندوهشان گردد. بدرستی فرعون و هامان و لشکریانشان خطاکار بودند. زن فرعون گفت: او روشنی چشم من و تو است. او را نکشید، شاید برای ما مفید باشد و یا او را پسر خود کنیم. در حالی که آنان نمی‌فهمند. دل مادر موسی تهی شد و اگر دل او را استوار نمی‌ساختیم تا از زمره‌ی ایمان‌داران باشد، نزدیک بود او را آشکار سازد. (مادر موسی) به خواهر موسی گفت: او را پیگیری کن، (خواهر موسی او را زیر نظر داشت) و او را از جانبی می‌دید بدون اینکه آنان بدانند. و ما دایگان را از او بازداشتیم و (خواهر موسی) گفت: آیا شما را به افراد خانواده‌ای راهنمایی کنم که سرپرستی او را برایتان برعهده بگیرند و خیرخواه و دلسوز او باشند. ما موسی را به

مادرش بازگردانیدیم تا چشمش روشن شود و غمگین نگردد و بداند که وعده‌ی خدا راست است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

* موسی و قتل قبطی

وقتی که موسی (ع) بزرگ شد، خداوند به وی فرزاندگی و دانش داد. قضای روزگار بر این بود که موسی وارد یکی از شهرهای مصر شد و یک قبطی را دید که با یک بنی اسرائیلی دعوا می‌کند. پس بنی اسرائیلی از موسی کمک خواست تا تجاوز قبطی را از او دفع کند. موسی (ع) مشتی به قبطی زد، او را کشت در حالیکه نمی‌خواست او را بکشد. خبر به فرعون رسید که موسی (ع) قبطی را کشته است، پس فرعون دستور داد که وی را احضار کنند تا او را بکشد.^۱ (ولی قبل از اینکه موسی دستگیر شود به او خبر دادند) و او از دست فرعون فرار کرد و مصر را ترک نمود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَمُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ﴾ ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ ۖ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ ﴿وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلَقَّاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾^۲

«مردی از نقطه‌ی دور دست شهر شتابان آمد و گفت: ای موسی! درباریان و بزرگان به رایزنی می‌پردازند تا تو را بکشند، پس (از شهر) بیرون برو! بی‌گمان من از خیرخواهان و دلسوزان تو هستم. موسی ترسان و چشم به راه از شهر خارج شد و

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۸۳. تفسیر فرطی، ج ۱۳، ص ۲۶۵.

۲- القصص: ۲۲ - ۲۰.

گفت: پروردگارا! مرا از قوم ستمکار رهائی بخش. و هنگامی که رو به جانب مدین کرد، گفت: امید است که پروردگارم مرا به راستای راه هدایت فرماید.»

* موسی بر آب مدین

هنگامی که موسی (ع) به آب مدین رسید، آبی که اهالی مدین از آن استفاده می‌کردند، دید که مردمان زیادی بر آن ازدحام کرده بودند و پایین‌تر از آنان دو دختر بودند که گوسفندان خود را از آب باز می‌داشتند. وقتی که موسی (ع) آن دو دختر را دید، دلش برای آنان سوخت و از آن‌ها پرسید چرا به همراه مردم گوسفندان خود را آب نمی‌دهید؟

﴿ قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ۱﴾

«گفتند: ما گوسفندانمان را آب نمی‌دهیم تا اینکه چوپانان (گوسفندان خود را) بر می‌گردانند، و پدر ما پیرمرد کهنسالی است (که نمی‌تواند خود این کار را انجام دهد و بجز ما کس دیگری را ندارد)».

پس موسی (ع) گوسفندانشان را آب داد و وقتی که دختران به سوی پدرشان برگشتند و جریان را برایش تعریف کردند، یکی از آنان را فرستاد تا موسی را دعوت کند که پیش او بیاید. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۲﴾

۱- القصص: ۲۳.

۲- القصص: ۲۵.

«یکی از آن دو (دختر) که با نهایت شرم و حیاء گام برمی‌داشت به پیش او آمد و گفت: پدرم از تو دعوت می‌کند تا پاداش اینکه (گوسفندان ما را) برای ما آب داده‌ای، به تو بدهد. هنگامی که موسی پیش پدر او آمد و سرگذشت خود را برای وی بیان کرد، گفت: نترس که از مردمان ستمگر رهائی یافته‌ای.»

سپس یکی از دختران شعیب به پدرش پیشنهاد کرد که موسی (ع) را بعنوان چوپان استخدام کند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَتَّابِتْ أَسْتَجِرُّهُ^ط إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَجَرْتُ الْقَوِيَّ الْأَمِينُ^ط

«یکی از آن دو (دختر) گفت: ای پدر! او را (جهت چوپانی گوسفندانمان) استخدام کن. چراکه بهترین کسی که باید (برای چوپانی گوسفندانمان) استخدام کنی، شخصی است که بر انجام کارها توانمند و امین باشد.»^۲

این سخن دختر شعیب (ع) یک قانون کلی است که باید در واگذاری وظائف و مسئولیت‌های حکومتی مورد نظر قرار بگیرد.

وقتی که شعیب سخن دخترش را در مورد توان و عفت و امانتداری موسی (ع) شنید، او را همتای دخترش دید و به او پیشنهاد کرد که با یکی از دختران وی ازدواج کند به شرط اینکه بمدت هشت سال برای او چوپانی کند و اگر هشت سال را به ده سال برساند، این کاری داوطلبانه از جانب موسی (ع) خواهد بود. و سرانجام با این شرایط موسی (ع) با یکی از دختران شعیب (ع) ازدواج کرد. خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حِجَجٍ^ط فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ^ط وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُلْشِقَ عَلَيْكَ^ع سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ

۱- القصص: ۲۶.

۲- تفسیر قاسمی، ج ۱۳، ص ۱۰۲.

مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۰﴾ قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿۱۱﴾

«حضرت شعیب) گفت: می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به ازدواج تو درآورم، به شرط اینکه هشت سال برای من کار کنی. پس اگر هشت سال را به ده سال برسانی، کاری داوطلبانه است که خود انجام داده‌ای (و بر تو واجب نیست) من نمی‌خواهم بر تو سختگیری کنم. اگر خدا بخواهد مرا از صالحان خواهی یافت. (موسی پذیرفت و) گفت: این قراردادی میان من و تو است. هر کدام از این دو مدت را برآورم ستمی بر من نیست، خدا هم بر آنچه ما می‌گوئیم، شاهد و گواه است.»

* خروج موسی (ع) با خانواده‌اش از مدین

وقتی که موسی (ع) مدت زمان مورد توافق خود با شعیب (ع) را به پایان رسانید، از مدین خارج شد و عازم مصر گردید. در راه آتشی را از جانب طور مشاهده کرد، به خانواده‌ی خود گفت: بایستید که من آتشی را می‌بینم و از آنجا خبری یا شعله‌ای از آتش را برای شما می‌آورم. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ ۖ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا ۚ قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا ۚ لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ۚ ﴾^۱

«هنگامی که موسی (ع) مدت زمان (تعیین شده) را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش (به سوی مصر) حرکت کرد، از جانب کوه طور آتشی را دید و به

۱- القصص: ۲۸ - ۲۷.

۲- القصص: ۲۹.

خانواده‌اش گفت: بایستید. من آتشی را می‌بینم. شاید از آنجا خبری یا شعله‌ای از آتش را برای شما بیاورم باشد که خویشتن را (بدان) گرم کنید.

* سخن گفتن خدا با موسی و ارسال او به سوی فرعون و بنی اسرائیل

وقتی که موسی به کنار آتش رسید، ندای پروردگارش را شنید که به او دستور داد که به سوی فرعون و درباریانش برود و آنان را به عبادت و بندگی خدای یگانه دعوت کند، و دو معجزه‌ی بزرگ را نیز به او داد، یکی معجزه‌ی عصا، بدین ترتیب که عصای خود را بیاندازد تا به اژدهایی بزرگ تبدیل شود، و دیگری معجزه‌ی «ید بیضاء» بدین ترتیب که دست خود را از گریبانش بیرون بیاورد تا همچون ماه بدرخشد.^۱

ارسال موسی به سوی فرعون و درباریان او به این معنی نیست که موسی تنها فرستاده‌ی خدا به سوی آن‌ها است، بلکه وی فرستاده‌ی خدا برای تمام بنی اسرائیل است. همانطور که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَنْقُورِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ...﴾^۲

«و (به یاد بیاور) زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! چرا مرا می‌رنجانید، در حالیکه می‌دانید من قطعاً فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم». و منظور از قوم موسی، قوم بنی اسرائیل است.^۳

۱- نگاه کنید به آیات ۳۲ - ۳۰ از سوره قصص.

۲- الصف: ۵.

۳- تفسیر قاسمی، ج ۱۶، ص ۱۴۷.

خداوند بدین خاطر موسی را به سوی فرعون فرستاد چون فرعون حاکم ستمگری بود که ادعای ربوبیت و الوهیت می‌کرد و با همکاری درباریان و لشکریان خود به تعذیب بنی‌اسرائیل می‌پرداخت. (از این روی) موسی از پروردگار خود درخواست کرد که برادرش هارون را نیز با وی به سوی فرعون بفرستد، چرا که وی زبان فصیح‌تری داشت، خداوند هم درخواست موسی را اجابت کرد و هارون را با وی فرستاد.^۱

۱- نگاه کنید به آیات ۳۵-۳۳ سوره قصص.

مبحث دوم:

آمدن موسی (علیه السلام) به مصر و سرگذشت او با فرعون

* آمدن موسی و برادرش به سوی فرعون

قبلاً گفتیم که خداوند موسی (ع) را مأمور کرد که به سوی فرعون برود و او را به ایمان به خدا و بندگی او دعوت کند. موسی هم از خدا درخواست کرد که برادرش هارون را نیز با وی بفرستد و خدا هم درخواست او را اجابت کرد و به آنها مأموریت داد که به سوی فرعون بروند و او را با سخنی نرم که در آن به حق تصریح شده باشد، مورد خطاب قرار دهند. خداوند متعال خطاب به موسی (ع) می‌فرماید:

﴿ أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي ﴾ ﴿١﴾ أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٢﴾ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٣﴾

«تو و برادرت به‌مراه آیات من بروید و در ذکر و یاد من سستی نکنید. به سوی فرعون بروید که سرکشی کرده است. پس به نرمی با او سخن بگویید. شاید پند بگیرد یا بهراسد».

منظور از «قول لَیِّن» سخنی است که هیچ گونه خشونت در آن نباشد و به وضوح حق را بیان کند. اگر خداوند به موسی دستور داده است که با فرعون به نرمی سخن بگوید، با دیگران به طریق اولی باید با نرمی امر به معروف و نهی از منکر کرد.^۲

۱- طه: ۴۴ - ۴۲.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۲۰۰.

* گفتگوی موسی و هارون با فرعون

وقتی که موسی و برادرش هارون از فرعون خواستند که به خدا و آنچه که از جانب خدا آورده‌اند، ایمان بیاورد و تنها او را عبادت کند، در پاسخ آنان گفت:

﴿فَمَنْ رَبُّكُمَا يَمْوَسَىٰ﴾^۱ یعنی: «پروردگار شما کیست ای موسی؟!».

موسی در جواب گفت:

﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ۖ ثُمَّ هَدَىٰ﴾^۲

«پروردگار ما خداوندی است که همه‌ی موجودات را به شکل مناسب آن‌ها آفریده و سپس آنان را هدایت کرده است».

یعنی وسایل رسیدن به منافع و مصالح را در اختیار آنان قرار داده است.^۳

* فرعون و مسخره کردن دعوت موسی و ادعای ربوبیت و الوهیت

بعد از آنکه فرعون دعوت موسی به حق و ایمان به خدای یگانه را شنید و معجزه‌ی عصا و ید (بیضا) را مشاهده کرد و آن‌ها را دلیلی بر صدق موسی یافت، با عناد و تکذیب و به سخره گرفتن به مقابله با موسی (ع) پرداخت و او را به سحر متهم کرد. خداوند متعال به نقل از آنچه فرعون گفته و برای خود ادعا کرده است، می‌فرماید:

۱- طه: ۴۹.

۲- طه: ۵۰.

۳- تفسیر ابن عطیه، ج ۱۰، ص ۳۶.

﴿ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَأْتِيهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرِي فَأَوْقَدْ لِي يَهْمُنُ عَلَى الطِّينِ فَأَجْعَلْ لِي صَرْحًا لَّعَلِّي أُطْلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأُظَنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴾^۱

«فرعون گفت: ای بزرگان قوم! من جز خود، خدایی برای شما سراغ ندارم. ای همامان آتشی بر گِل برایم بیفروز و برای من کاخ بزرگی بساز، شاید من خدای موسی را از بالا بنگرم و من یقین دارم که موسی از زمره‌ی دروغگویان است.»

سپس فرعون موسی (ع) را تهدید کرد که اگر او را به خدائی نگیرد یا غیر او را به خدائی برگزیند، او را زندانی خواهد کرد. خداوند به نقل از فرعون می‌فرماید:

﴿ قَالَ لَئِنْ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴾ ﴿ قَالَ أُولَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ ﴾ ﴿ قَالَ فَأْتِ بِمِةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴾ ﴿ فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ﴾ ﴿ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ ﴾ ﴿ قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ ﴾^۲

«(فرعون) گفت: اگر جز مرا به پروردگاری برگزینی، تو را از زمره‌ی زندانیان قرار خواهم داد. (موسی) گفت: آیا اگر چیز روشنی به شما نشان دهم (باز هم مرا زندانی می‌کنی؟). (فرعون) گفت: اگر از راستگویانی آن را بیار. (در این هنگام) موسی عصای خود را انداخت و ناگهان اژدهای آشکاری گردید. و دست خود را بیرون آورد، ناگهان بینندگان آن را سفید و روشن دیدند. (فرعون) به بزرگان دور و بر خود گفت: بدرستی که این جادوگری بسیار آگاه است.»

خداوند همچنین فرموده است:

۱- القصص: ۳۸.

۲- الشعراء: ۲۴ - ۲۹.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿٢﴾﴾

«ما موسی (ع) را به همراه معجزات خود به سوی فرعون و درباریان فرستادیم، پس (موسی) گفت: من فرستاده‌ی پروردگار جهانیانم. هنگامی که موسی با معجزات ما به سوی آن‌ها آمد، ناگهان همگی بدان‌ها خندیدند».

خداوند در مورد ادعای ربوبیت از جانب فرعون می‌فرماید:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ﴿١﴾ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْقُدْسِ طُوًى ﴿٢﴾ أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٣﴾ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَٰهٌ أَن تَزْكَىٰ ﴿٤﴾ وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ ﴿٥﴾ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ ﴿٦﴾ فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ﴿٧﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ ﴿٨﴾ فَحَشَرَ فَنَادَىٰ ﴿٩﴾ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ ﴿١٠﴾﴾

«آیا خبر داستان موسی به تو رسیده است؟ آنگاه که پروردگار او را در سرزمین مقدس طوی صدا زد. (به او گفت:) برو به سوی فرعون که طغیان و سرکشی کرده است. بگو: آیا میل داری که پاک شوی؟ و تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا بیمناک گردی؟ پس موسی معجزه‌ی بزرگ را به او نشان داد. اما فرعون موسی را تکذیب کرد و نافرمانی کرد. سپس پشت کرد و به سعی و تلاش پرداخت. آنگاه (جادوگران را) گرد آورد و دعوت کرد و گفت: من پروردگار والای شما هستم».

* مشورت فرعون با سران قوم در مورد موسی

وقتی که فرعون دریافت که دعوت موسی بزرگتر از آن است که بتواند با ادعای باطل ربوبیت و الوهیت به مقابله با آن برخیزد، دچار ضعف و زبونی گردید و گفت همانطور که خداوند خبر داده است:

۱- الزخرف: ۴۷ - ۴۶.

۲- النازعات: ۲۴ - ۱۵.

﴿ قَالَ لِلْمَلِكِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿۳۵﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴾^۱

«(فرعون) به بزرگان دور و بر خود گفت: این، ساحری بسیار آگاه است، می‌خواهد با

جادوی خود شما را از سرزمینتان بیرون کند، پس شما چه دستوری می‌دهید».

(در اینجا) فرعون با سران قوم و درباریان خود در مورد اینکه در مورد

موسی (ع) چه کاری را انجام دهد، مشورت می‌کند و با این سخن که موسی (ع) می‌خواهد با جادوی خود شما را از سرزمینتان بیرون کند، آنان را تحریک می‌کند و به آن‌ها می‌گوید: موسی می‌خواهد با جادوی خود دل مردم را بدست آورد و اعوان و اتباع و نزدیکان خود را زیاد کند، تا بر شما پیروز شود و حکومت و کشور را از شما بگیرد. پس به من بگوئید که با او چه کار کنم؟^۲

در واقع هنگامیکه فرعون معجزات موسی را دید و ترس او را فرا گرفت، ادعای باطل ربوبیت و الوهیت او نتوانست درمقابل حقی که موسی (ع) آورده بود دوام بیاورد. و در نتیجه تکبر و ادعای ربوبیت و الوهیت خود را کنار زد و در مقابل درباریان خود که آنان را برده‌ی خود به حساب می‌آورد، چنان ذلیل و زبون گشت که در مورد موسی (ع) با آنان مشورت می‌کرد و از آنان دستور می‌گرفت که با موسی چه کار کند. بدین ترتیب فرعون بخاطر شدت تحیر و ترس از آنچه مشاهده کرده بود، برده‌گان را فرمانروا و خود را که پروردگار آنان می‌دانست، مأمور اجرای دستورات آنان قرار داده است.^۳

۱- الشعراء: ۳۵ - ۳۴.

۲- تفسیر ابن عطیه، ج ۱۱، ص ۱۰۵ و تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۳۳.

۳- تفسیر زمخشری، ج ۳، ص ۳۱۰.

ماهیت طاغوت‌های مستکبر در برابر براهین حق و پایداری حق‌گرایان این چنین نمایان می‌شود. پس عبرت بگیرید ای کسانی که دارای بصیرت هستید!

* پیشنهاد درباریان به فرعون در مورد موسی (ع)

درباریان به فرعون پیشنهاد کردند که:

﴿قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ يَأْتُواكَ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٍ﴾^۱

«گفتند: به موسی و برادرش مهلت بده و به تمام شهرها (ی مصر مأمورانی را) اعزام کن که (جادوگران را) جمع‌آوری کنند. تا همه‌ی جادوگران ماهر و بسیار آگاه را پیش تو بیاورند».

* فرعون ساحران را جمع می‌کند

فرعون دستور داد که ساحران تمام شهرهای مصر را جمع کنند. ساحران هم با طمع و وعده‌ی فرعون که به آنان گفته بود اگر بر موسی و دعوت وی چیره شوند پاداش بزرگ و جایگاه والایی را به آن‌ها خواهد داد، نزد فرعون آمدند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ﴾^۲ قَالَ

نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ^۲

«ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم، اجر و پاداشی خواهیم داشت؟ (فرعون) گفت: بله! و بی گمان شما از مقربان خواهید بود».

۱- الشعراء: ۳۷ - ۳۶.

۲- الأعراف: ۱۱۴ - ۱۱۳.

* اجتماع ساحران و موسی (ع) در روز زینت^۱

خداوند متعال به نقل از گفته‌ی فرعون به موسی و تعیین روزی برای مبارزه بین ساحران و موسی (ع) می‌فرماید:

«قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَمُوسَىٰ ﴿١﴾ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ ۖ فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلَفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى ﴿٢﴾ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ تُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى ۖ»^۲

«(فرعون) گفت: ای موسی! آیا پیش ما آمده‌ای تا ما را با این جادوی خود از سرزمین خودمان بیرون کنی؟ یقیناً ما هم جادویی مثل جادوی تو را برایت می‌آوریم. پس موعدی را میان ما و خودت معین کن که نه ما و نه تو از آن تخلف نکنیم، و وعده‌گاه ما مکانی صاف و مسطح باشد. (موسی) گفت: موعد (ما و) شما روز زینت است و باید مردم در چاشتگاه گردآورده شوند (تا نظاره‌گر مبارزه‌ی ما و شما باشند)».

* ظهور حق و بطلان سحر ساحران

در روز موعود یعنی روز زینت مردم جمع شدند و فرعون به همراه دستیاران و سربازان خود آمد و ساحران هم با ریسمان‌ها و عصاهای خود در صحنه حاضر شدند و موسی هم به همراه برادرش هارون و با عصایش که بر آن تکیه می‌داد وارد صحنه شد و ساحران در برابر فرعون صف کشیدند و

۱- روز زینت یکی از اعیاد مصریان بوده است که در آن همه خود را می‌آراسته و به سرور و شادی می‌پرداخته‌اند (مترجم).

۲- طه: ۵۹ - ۵۷.

فرعون آنان را به پیروزی در این روز مهم تشویق می‌کرد و به آنان وعده می‌داد. سپس ساحران رو به موسی (ع) کردند و گفتند:

﴿يَمْوِسَىٰ إِنَّمَا أَنْ تُلْقِيَ وَإِنَّمَا أَنْ نَكُونُ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ﴾^۱

«ای موسی! آیا تو اول (عصای خود را) می‌اندازی یا ما اول بیاندازیم».

موسی در پاسخ آنان گفت همانطور که خداوند فرموده است:

﴿قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ۖ فَأَلْقَوْا حِبَاهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ

فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ۖ فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴾^۲

«موسی به ساحران گفت: آنچه را می‌خواهید بیفکنید، بیاندازید. پس ساحران ریسمان‌ها و عصاهای خود را انداختند و گفتند: به عزت فرعون قسم که ما قطعاً چیره و پیروز هستیم. موسی هم عصای خود را انداخت و ناگهان شروع کرد به بلعیدن آنچه که با دروغ سر هم می‌کردند».

خداوند در سوره اعراف در مورد ساحران فرموده است:

﴿سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ﴾^۳

«چشمان مردم را جادو کردند و آنان را به هراس انداختند و جادوی بزرگی از خود نشان دادند».

و در سوره طه در مورد سحر ساحران فرموده است:

﴿فَإِذَا حِبَاهُمْ وَعَصِيَّهُمْ تُخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهُ تَسْعَىٰ ۖ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ

خَيْفَةً مُّوسَىٰ ۖ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ ۖ وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا

صَنَعُوا ۖ إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَحِرٌ ۖ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ﴾^۴

۱- طه: ۶۵.

۲- الشعراء: ۴۴ - ۴۳.

۳- الأعراف: ۱۱۶.

«موسی) چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی آنان ریسمان‌ها و عصاهایشان تند راه می‌روند. موسی در درون خود احساس هراس کرد. گفتیم: نترس! حتماً تو برتر هستی! و آنچه را که در دست راست داری بیانداز تا همه‌ی آنچه که آنان (مزورانه) ساخته‌اند، به سرعت ببلعد. چراکه کارهایی که کرده‌اند، نیرنگ جادوگر است، و جادوگر هر کجا برود پیروز نمی‌شود».

نتیجه‌ی مبارزه بین ساحران و موسی این شد که حق نمایان شد و سحر ساحران باطل گردید.^۲ همانطور که خداوند می‌فرماید:

﴿فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۳.

«پس حق ثابت و ظاهر گردید و آنچه آنان می‌کردند باطل شد».

*ایمان آوردن ساحران

ساحران وقتی که عصای موسی را دیدند که به اژدهای آشکاری تبدیل شد و تمام عصاها و ریسمان‌هایی را که آنان انداخته بودند، بلعید. فهمیدند که این کار سحر نیست بلکه معجزه و دلیلی است بر اینکه موسی (ع) فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است، پس همه سجده‌کنان برای خدا بر زمین افتادند و ایمان خود را به پروردگاری خدا و پیامبری موسی (ع) اعلام کردند. خداوند متعال در مورد ایمان آوردن ساحران می‌فرماید:

﴿فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَجِدِينَ قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ﴾^۴

«ساحران سجده‌کنان بر زمین فرو افتادند. گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان داریم، به پروردگار موسی و هارون».

۱- طه: ۶۹ - ۶۶.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۲۶۰.

۳- الأعراف: ۱۱۸.

۴- الشعراء: ۴۸ - ۴۶.

ایمان آوردن ساحران حادثه‌ای بسیار بزرگ و دلیلی قاطع و دندان شکن بود بر اینکه موسی (ع) فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است. چون کسانی که فرعون از آن‌ها کمک طلبیده بود و از آن‌ها خواسته بود که پیروز شوند، شکست خوردند و تسلیم شدند و درجا به موسی ایمان آوردند و برای پروردگار جهانیان به سجده افتادند. بدین ترتیب فرعون با چنان شکستی مواجه شد که تاکنون جهان مثل آن را به خود ندیده است و در نتیجه به دشمنی و عناد و ادعای باطل روی آورد و شروع کرد به تهدید کردن ساحران.^۱

* فرعون و تهدید به کشتن ساحران

خداوند متعال در مورد تهدید ساحران به خاطر ایمان آوردنشان به نقل از فرعون می‌فرماید:

﴿ قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَا أَقْطِعُ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ مِّنْ خَلْفٍ وَلَا أُصْلَبْكُمْ أَجْمَعِينَ ۖ ﴾^۲

«(فرعون ساحران را تهدید کرد و) گفت: آیا به او ایمان آوردید پیش از آنکه من به شما اجازه بدهم؟ بی‌گمان او بزرگ و استاد شما است که جادوگری را به شما آموخته است. پس خواهید دانست. بی‌شک دستها و پاهای شما را عکس یکدیگر قطع می‌کنم و همگی شما را به دار می‌آویزم».

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۳۴.

۲- الشعراء: ۴۹.

* پاسخ ساحران به تهدید فرعون

خداوند به نقل از ساحران در پاسخ به تهدید فرعون می‌فرماید:

﴿ قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾ إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَتَنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ٥١﴾

«(ساحران) گفتند: هیچ زیانی نیست. ما به سوی پروردگارمان باز می‌گردیم. ما امیدواریم که پروردگارمان گناهان ما را ببخشد، چون ما نخستین ایمان آوردگان بوده‌ایم.»

یعنی در آنچه که ما را به آن تهدید می‌کنید، زیانی ما را نیست و اهمیتی بدان نمی‌دهیم، چراکه ما به سوی خدا باز می‌گردیم و خدا پاداش هیچ نیکوکاری را ضایع نمی‌گرداند. وقتی که فرعون پاسخ آنان را شنید، تهدید خود را عملی کرد و آنان را کشت و در کنار رود نیل به دار آویخت. ابن عباس (رض) در مورد آنان گفته است: صبحگاهان ساحر بودند و شامگاهان شهید شدند.^۲

* ایمان آوردن همسر فرعون

قرآن کریم از ایمان آوردن همسر فرعون خبر می‌دهد که علی‌رغم اینکه در خانه‌ی فرعون زندگی کرده و همسر او بوده است، ولی باز هم ایمان آورده است، چرا که وقتی که نور ایمان با قلب در می‌آمیزد انسان به تراکم باطل و قدرت باطل‌گرایان توجهی نمی‌کند. خداوند متعال در مورد ایمان آوردن همسر فرعون می‌فرماید:

۱- الشعراء: ۵۱ - ۵۰.

۲- تفسیر ابن عطیه، ج ۱۱، ص ۱۱۰.

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۱

«و خدا برای مؤمنان همسر فرعون را مثال زده است. هنگامیکه گفت: پروردگارا! برایم در بهشت نزد خودت خانه‌ای بنا کن و مرا از فرعون و کارهایش رهایی بخش و از مردمان ستمکار نجات بده».

مفسران در تفسیر این آیه گفته‌اند: این آیه مثالی است که خداوند برای مؤمنان آورده است مبنی بر اینکه اگر انسان مجبور به اختلاط با کافران باشد، این کار ضرری به ایمان او نمی‌رساند، چون فرعون با وجود اینکه سرکش‌ترین و کافرترین انسان روی زمین بود ولی این کفر و سرکشی او هیچ زیانی برای همسرش که به خدا و فرستاده‌ی او موسی (ع) ایمان آورده و از پروردگارش اطاعت کرده بود، در برنداشت. (خداوند این مثال را آورده است) تا مؤمنان بدانند که خداوند، حاکم دادگری است که هیچ کس را بجز با گناه خودش مؤاخذه نمی‌کند. ابن کثیر به نقل از ابن جریر در تفسیر این آیه گفته است: وقتی که فرعون از ایمان آوردن همسرش با خبر شد، درباریان خود را پیش او فرستاد و به آن‌ها گفت: بزرگترین صخره‌ای که می‌یابید با خود بردارید که اگر به سخن خود ادامه داد، آنرا به سر او بکوبید و اگر از سخنش پشیمان شد پس او همسر من است. هنگامیکه درباریان فرعون پیش همسرش رفتند به آسمان نگاه کرد و خانه‌ی خود را در بهشت دید پس بر ایمان و سخن خود پایدار ماند و (در همان لحظه) جان به جان آفرین تسلیم کرد و درباریان صخره را برجسادی انداختند که روحی در آن باقی نمانده بود. ﴿و نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾

عمله یعنی: خدایا مرا از فرعون نجات بده و من با پناه آوردن به سوی تو از کردار او برائت می‌جویم. «و نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» «مرا از قوم فرعون نجات بده».^۱ شوکانی هم در تفسیر آیه «و ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةٌ فَرَعُونَ» گفته است: خداوند وضعیت همسر فرعون را برای مؤمنان مثال و الگویی قرار داده است تا آنان را به ثبات و پایداری بر اطاعت از خدا و تمسک به دین و صبر و بردباری در برابر سختیها تشویق کند و به آنان بگوید که قهر و غلبه‌ی کفر، به ایمان آنان ضرر نمی‌رساند همانطوریکه به ایمان همسر فرعون ضرر نرسانده است و با وجود اینکه همسر یکی از سرسخت‌ترین کافران بوده است، بوسیله‌ی ایمان به خدا از نعمات بهشت برخوردار گردید. «إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ» «گفت خدایا در بالاترین درجات مقربین خودت در بهشت خانه‌ای برایم بساز» «و نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» «و مرا از ذات فرعون و کردار بدش نجات بده». «و نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». مقاتل گفته است: منظور از «قوم الظالمین» قبطیان مصر هستند. حسن بن کیسان گفته است: خداوند به بهترین وجه همسر فرعون را نجات داد و او را در بهشت برین جای داد.^۲

* خروج موسی (ع) با بنی اسرائیل از مصر و به هلاکت رسیدن فرعون و لشکریانش

چون اقامت موسی (ع) در مصر به طول انجامید و فرعون و قوم فرعون هم به کفر و گمراهی خود ادامه دادند، خداوند به حضرت موسی (ع) دستور داد که شبانه با بنی اسرائیل مصر را از مسیری که برایشان تعیین شده است ترک

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۹۴ - ۳۹۳.

۲- تفسیر شوکانی، ج ۵، ص ۲۵۶. فتح البیان، ج ۱۴، صص ۲۲۳ - ۲۲۲.

کنند، پس حضرت موسی (ع) هم این فرمان الهی را اجابت کرد (و راهی سرزمین موعود شدند) ضمناً خداوند به موسی (ع) اعلام کرده بود که فرعون با لشکریانش آنان را دنبال خواهند کرد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِيٰ إِنَّكَ مُتَّبَعُونَ﴾^۱

«ما به موسی وحی کردیم که شبانه بندگان مرا کوچ بده، بی‌گمان شما تعقیب می‌شوید».

وقتی که فرعون از خروج موسی و بنی‌اسرائیل از مصر اطلاع پیدا کرد، خشم و جودش را فراگرفت و لشکریان خود را از شهرهای مختلف جمع‌آوری کرد.

﴿فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ﴾^۲

«پس فرعون (مأموران خود را) به شهرها فرستاد تا (لشکریانش را) جمع کنند». وقتی که لشکریان فرعون جمع شدند، فرعون آنان را به حرکت درآورد و موسی (ع) و قومش را دنبال کردند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ﴾ ﴿فَلَمَّا تَرَاءَا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ﴾ ﴿قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ ﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ ۖ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ﴾^۳

«پس (فرعون و فرعونیان) بنی‌اسرائیل را در هنگام طلوع خورشید دنبال کردند. هنگامیکه دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما (در چنگال فرعونیان) گرفتار می‌شویم. (موسی) گفت: چنین نیست. پروردگار من با من است و او قطعاً

۱- الشعراء: ۵۲.

۲- الشعراء: ۵۳.

۳- الشعراء: ۶۳ - ۶۰.

مرا (به راه نجات) رهنمون می‌گردد. پس به موسی وحی کردیم که عصای خود را به دریا بزن، پس دریا از هم شکافت و هر بخشی همچون کوه بزرگی گردید.^۱ ابن عباس (رض) گفته است: در سطح دریا دوازده راه پدید آمدند که هر راه به قبیله‌ای از بنی‌اسرائیل تعلق داشت. خداوند این راهها را در سطح دریا خشک و سهل العبور قرار داده بود بطوریکه بنی‌اسرائیل توانستند به آسانی از آن بگذرند. خداوند در سوره‌ی طه به این نکته اشاره کرده و فرموده است:

﴿فَاضْرِبْ لَهُم مَّطَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَفُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى﴾^۱

«راهی خشک برای آنان در دریا بگشا. (راهی که چون در آن گام بگذاری) نه از فرعونیان می‌ترسی که به تو برسند و نه (از غرق شدن در آب) هراسی خواهید داشت».

سپس فرعون و لشکریانش، موسی و بنی‌اسرائیل را در دریا دنبال کردند و موج دریا آنان را دربرگرفت و خداوند همه‌ی آنان را غرق کرد و به هلاکت رسانید.

﴿فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَبِجُودِهِ فَعَسَيْتُمْ مِّنَ الْآلَمِ مَا عَشِيتُمْ﴾^۲

«فرعون با لشکریانش آنان را دنبال کرد و دریا بطور شگفت انگیزی آنان را در (میان امواج) خود گرفت».

﴿وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَّعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٦٦﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ﴾^۳

«موسی و تمام کسانی که با او بودند نجات دادیم و سپس دیگران (= فرعون و لشکریانش) را غرق کردیم».

۱- طه: ۷۷.

۲- طه: ۷۸.

۳- الشعراء: ۶۶ - ۶۵.

* ایمان آوردن فرعون و انداختن جسد او به ساحل دریا

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَءِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا ۖ حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَآمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَآمَنْتُ بِهِء بَنُو إِسْرَءِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩٠﴾ ءَأَكْفَنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٩١﴾ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَفَكَ ءَايَةً ۖ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ ءَايَتِنَا لَغَافِلُونَ ﴿٩٢﴾ ۝﴾

«بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم و فرعون و لشکریانش ستمکارانه و متجاوزانه آنان را دنبال کردند تا اینکه غرقاب فرعون را در خود پیچید. (در این هنگام بود که) گفت: ایمان دارم که هیچ خدای بر حقّی وجود ندارد مگر خدایی که بنی اسرائیل بدو ایمان آورده‌اند و من از زمره‌ی فرمانبرداران هستم. آیا اکنون (که) مرگت فرا رسیده و توبه پذیرفتنی نیست، توبه می‌کنی و از کرده‌ی خود پشیمان می‌شوی) در حالیکه قبلاً عصیان می‌کردی و در زمره‌ی تباہکاران بودی. ما امروزه لاشه‌ی تو را نجات می‌دهیم تا برای آیندگان درس عبرتی باشی. بی‌گمان بسیاری از مردم از آیات ما غافل و بی‌خبرند».

فرعون زمانی ایمان آورد که هیچ سودی برای او در پی نداشت؛ چرا که او زمانی ایمان آورد که عذاب را مشاهده کرده بود و سنت الهی بر این است که ایمان کافر را در هنگام نزول عذاب نمی‌پذیرد. خداوند می‌فرماید:

﴿ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا ءَآمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِء مُشْرِكِينَ ﴿٩٣﴾ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا ۖ سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِء ۖ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ ﴿٩٤﴾ ۝﴾

۱- یونس: ۹۲ - ۹۰.

۲- الغافر: ۸۵ - ۸۴.

«هنگامیکه عذاب شدید ما را دیدند، گفتند: به خدای یگانه ایمان داریم و انبازهایی را که شریک خدا قرار می‌دادیم نمی‌پذیریم و مردود می‌شماریم. اما ایمانشان به هنگام دیدن عذاب شدید سودی به آنان نرساند. این سنت همیشگی خدا با بندگان بوده و کافران بدان هنگام زیانبار شده‌اند».

از این روی وقتی که فرعون اعلام کرد که به خدای بنی‌اسرائیل ایمان آورده است، خداوند متعال در پاسخ او فرمود: «آیا هم اکنون که کار از کار گذشته است ایمان را بر زبان می‌رانید در حالیکه قبلاً نافرمانی می‌کردید و از تباهکاران در زمین بودید».

ابن عباس و برخی از علمای سلف در تفسیر آیه «فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً»^۱ گفته‌اند: برخی از بنی‌اسرائیل در مورد به هلاکت رسیدن فرعون دچار شک و تردید شدند و این مسأله را با حضرت موسی (ع) مطرح کردند. از این روی خداوند متعال به دریا دستور داد که لاشه‌ی بیجان فرعون را به کنار دریا و بر مکانی مرتفع پرت کند تا دلیلی باشد برای بنی‌اسرائیل بر مرگ فرعون و تا بدانند که فرعون با وجود آن همه ادعای ربوبیت و تکبری که داشت بر اثر نافرمانی از پروردگار خود به چنین ذلتی گرفتار شده است و قطعاً هر کس دیگری نیز که راه و روش او را ادامه دهد، به سرنوشت او دچار می‌شود، ولی بسیاری از مردم از تأمل و تفکر در آیات خدای متعال رویگردان هستند.^۲

۱- یونس: ۹۲.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۳۰. تفسیر زمخشری، ج ۲، ص ۳۶۹. تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۳۸۱.

مبحث سوم:

حضرت موسی (علیه السلام) به همراه بنی اسرائیل

* درخواستهای یهودیان از موسی (علیه السلام) بعد از رهایی از فرعون

بعد از آنکه خداوند بنی اسرائیل را (از چنگال فرعون) نجات داد و هلاکت فرعون را به آنان نمایاند، انتظار می‌رفت که بر ایمان و اخلاص و توکل خود بر خدا بیفزایند ولی موسی (ع) را با درخواست عجیبی غافلگیر کردند و از او خواستند که معبودی را برای آنان قرار دهد همانطور که مشرکان معبودانی داشتند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَجَیْزُنَا بَنِي إِسْرَءِیْلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ ۖ قَالُوا يَمُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ ۚ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ۖ إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا هُمْ فِيهِ وَبِطِلٌ ۖ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۚ﴾^۱

«بنی اسرائیل را از دریا گذرانده‌ایم، پس (در مسیر خود) به قومی رسیدند که بت‌هایی داشتند و مشغول پرستش آن‌ها بودند. گفتند: ای موسی! برای ما معبودی قرار بده همانگونه که آنان معبودهایی دارند. (موسی) گفت: شما گروه نادانی هستید. اینها کارشان هلاک و نابودی است و آنچه انجام می‌دهند باطل و نادرست است.»

انتظار می‌رفت که بنی اسرائیل بعد از آنکه خداوند این نشانه‌های بزرگ و به هلاکت رسیدن فرعون و پیروان کافرش را به آنان نشان داد، کار مشرکان و پرستش بت‌هایشان را تقبیح می‌کردند. ولی نه تنها این کار را انجام ندادند بلکه (بیشترمانه) از موسی (ع) درخواست کردند که بتی را برای آنان قرار دهد تا آن را پرستش کنند همانطور که آن مشرکان بتانی داشتند و آن‌ها را می‌پرستیدند.

* موسی (ع) و دریافت تورات

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْنَةٍ مِيقَتُ رَبِّهِ أَرْعَبَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلِفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلَحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۱

«ما با موسی (ع) سی شب وعده گذاشتیم (که به مناجات و عبادت بپردازد) و با ده شب (دیگر) آن را کامل گردانیدیم و بدینوسیله مدت (راز و نیاز با) پروردگارش چهل شب تمام شد. موسی به برادر خود هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و اصلاحگری کن و از راه و روش تباہکاران پیروی مکن».

ابن عباس گفته است: موسی (ع) به قوم خود گفت: پروردگارم سی شب را با من وعده گذاشته است تا او را ملاقات کنم و در این مدت هارون را در میان شما جانشین خود قرار می‌دهم. وقتی که موسی به ملاقات پروردگارش رفت، خداوند ده شب دیگر را اضافه کرد و فتنه‌ی بنی‌اسرائیل در این ده شبی که خداوند اضافه کرده بود صورت گرفت، چون بعد از گذشت سی شب، سامری آنان را با گوساله گمراه کرد.

* موسی (ع) و درخواست رؤیت خدا

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي إِلَيْكَ^۲ قَالَ لَنْ تَرَنِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَنِي^۳ فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ

لِلجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَنَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا
أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ^۱

«هنگامیکه موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! (خویشتن را) به من بنمای تا تو را ببینم. (خداوند) فرمود: تومرا نمی‌بینی و لیکن به کوه بنگر، اگر بر جای خود استوار ماند، تو هم مرا خواهی دید. وقتی که پروردگارش برای کوه تجلی یافت، آن را درهم کوبید و موسی بیهوش و بر زمین افتاد. وقتی که به هوش آمد، گفت: پروردگارا! تو منزهی، به سوی تو بر می‌گردم و من نخستین مؤمنان هستم».

حضرت موسی (ع) وقتی که به میعادگاهی که خدا برای او تعیین کرده بود تا با وی سخن بگوید رسید و تورات را دریافت کرد و با پروردگار خود به گفتگو پرداخت، مشتاق رؤیت خدا گردید و گفت: «قَالَ رَبِّي أَرْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ» «پروردگارا! امکان رؤیت خود را به من عنایت بفرما!».

این درخواست حضرت موسی (ع) دلالت می‌کند بر اینکه حضرت موسی معتقد به جواز رؤیت خدا بوده است، چون اگر آن را محال می‌دانست، آن را درخواست نمی‌کرد.

«قَالَ لَنْ تَرَانِي» «در دنیا مرا نخواهید دید». و اما رؤیت خداوند در آخرت با احادیث متواتر ثابت شده و نمی‌توان آن را انکار کرد. و اینکه خداوند فرموده است: «لَنْ تَرَانِي» «یعنی مرا نخواهید دید» و نه گفته است: «لَنْ أَرِي» «یعنی دیده نخواهم شد» بر جواز رؤیت خداوند دلالت می‌کند.

«قَالَ سُبْحَانكَ» یعنی تو را پاک و منزّه می‌دارم از اینکه چیزی را بدون اجازه از شما درخواست کنم.

«تُبْتُ إِلَيْكَ» یعنی از تکرار همچون درخواستی توبه می‌کنم.

«وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی از میان مردمان روزگار خود اولین کسی هستم که به تو ایمان دارم و معتقدم به اینکه هر چند رؤیت شما جایز است ولی در این دنیا صورت نمی‌گیرد.^۱

* اوصاف تورات

خداوند متعال می‌فرماید:

«قَالَ يَمُوسَىٰ إِنِّي أَصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلِمِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٠﴾ وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا ۚ سَأُزَيِّرُكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ﴿١١﴾»

«خدا گفت: ای موسی! تو را با رسالتهای خویش و سخن گفتنم (با تو) بر مردم برگزیدم. پس بگیر آنچه به تو داده‌ام و از شکرگزاران باش. و برای او در الواح از هر چیز نوشتیم تا پند و اندرز و روشنگر (احکامی) باشد (که نیاز به تفصیل دارند). پس الواح را با قوت و توان بگیر و به قوم خود فرمان بده که نیکوترین آن‌ها را بگیرند، بزودی سرزمین گنهکاران را به شما نشان خواهیم داد.»

منظور از «الواح» همان توراتی است که خداوند بر موسی (ع) نازل کرده و هر چه را که بنی‌اسرائیل در امور دین و دنیای خود به آن نیاز داشتند برای آنان در آن نوشته است. سدی و مجاهد گفته‌اند: منظور از الواح توراتی است که تمام مأمورات و منهیات بنی‌اسرائیل در آن نوشته شده است.

«وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا» یعنی به قوم خود فرمان بده که نیکوترین چیزی که در الواح است مانند عفو و بخشش و شکیبایی بگیرند

۱- تفسیر فتح البیان، ج ۵، صص ۱۳-۸

۲- الأعراف: ۱۴۵-۱۴۴.

و آن را بر قصاص گرفتن ترجیح دهند. در اینجا همچنین می‌توان گفت که «أحسن» اسم تفضیلی است که به معنی واقعی خود بکار نرفته است بلکه به معنی کمال نکوئی است. یعنی قوم خود را فرمان بده که به اندرزها و احکامی که در این الواح آمده و در کمال نیکویی هستند، تمسک جویند.^۱

«سأریکم دارالفاسقین» یعنی بزودی خواهید دید که چگونه کسانی که به مخالفت با اوامر الهی برمی‌خیزند و از اطاعت او سرپیچی می‌کنند به هلاکت می‌رسند و نابود می‌گردند.^۲

* یهودیان و پرستش گوساله

بعد از آنکه موسی (ع) در موعد مقرر به کوه طور رفت تا با پروردگار خود به مناجات بپردازد، سامری توانست که بنی‌اسرائیل را گمراه و آنان را به پرستش گوساله وادار کند. ولی پس از آنکه موسی از میعادگاه بازگشت و تورات را از پروردگار دریافت کرد و کلام خدا را شنید، بنی‌اسرائیل فهمیدند که سامری آنان را گمراه کرده است. خداوند متعال فرموده است:

﴿وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلَمَ يَرَوْا أَنَّهُمْ لَا يَكْلَمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٢٥﴾ وَلَمَّا سَقَطَ فِي-

۱- تفسیر فتح البیان، ج ۵، صص ۱۶ - ۱۴. تفسیر زمخشری، ج ۲، ص ۱۵۸، تفسیر أبی السعود، ج ۲، ص

۴۰۲. تفسیر المنار، ج ۹، ص ۱۸۶.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۴۶.

أَيَّدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَتَكُونَنَّ مِنَ
الْخَاسِرِينَ^۱

«قوم موسی بعد از (رفتن) او (به کوه طور) از زیورهایشان گوساله‌ای ساختند و آن را معبود خود ساختند که پیکر و صدای گاو داشت. مگر نمی‌دیدند که چنین گوساله‌ای نه با آنان سخن می‌گوید و نه آنان را به راهی هدایت می‌کند. گوساله را (به خدایی) گرفتند در حالیکه ستمکار بودند. هنگامی که پشیمان و سرگردان شدند و دانستند که گمراه گشته‌اند، گفتند: اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، بی‌گمان از زیانکاران خواهیم بود».

با وجود اینکه تنها سامری گوساله را به صدا درآورد و به خدایی گرفت ولی این فعل به تمام بنی‌اسرائیل نسبت داده شده است، چون سامری یکی از آنان بوده و آنان هم به کار او رضایت داده‌اند.

«و لما سقط فی أیدیهم» یعنی بعد از بازگشت موسی (ع) پشیمان شدند و از کار خود شگفت زده گردیدند.

و اینکه بنی‌اسرائیل در پایان گفتند: «اگر پروردگار ما به ما رحم نکند، بی‌گمان از زیانکاران خواهیم بود» این گفته‌ی آنان دلالت می‌کند بر اینکه آنان به گناه خود اعتراف کرده و به رحمت و مغفرت خدا امیدوار بوده‌اند.^۲

*** بازگشت خشمگینانه و اندوهناک موسی به میان بنی‌اسرائیل**
خداوند متعال می‌فرماید:

۱- الأعراف: ۱۴۹ - ۱۴۸.

۲- تفسیر زمخشری، ج ۲، صص ۱۶۰ - ۱۵۹. فتح البیان، ج ۵، صص ۲۲ - ۲۰.

﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي ۖ أَعْجَلْتُمُ أَمْرَ رَبِّكُمْ ۖ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ ۚ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۱

«هنگامی که موسی خشمگینانه و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: بعد از (رفتن) من (به مناجات) بدجانشینی من کردید. آیا بر فرمان پروردگارتان عجله به خرج دادید؟ موسی الواح را انداخت و سر برادرش را گرفت و به سوی خود کشید و (برادرش هارون) گفت: ای پسر مادرم! این مردمان مرا درمانده و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند. پس دشمنان را به من شاد مکن و مرا با ستم پیشگان قرار نده.»

این آیه بیانگر نهایت خشم و تأسف حضرت موسی (ع) بعد از بازگشت (از مناجات با پروردگارش) است. واژه‌ی «أَسِفًا» در آیه به معنی بسیار خشمگین است. عده‌ای هم گفته‌اند: به معنی اندوهگین است.

ابن جریر طبری گفته است: خداوند قبل از بازگشت موسی به او خبر داده بود که قومش دچار فتنه شده‌اند و سامری آنان را گمراه کرده است، لذا خشمگین و اندوهناک به سوی بنی اسرائیل بازگشت.

﴿قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي﴾ یعنی: بعد از غیبت من و جدایی من از شما بد عملی را مرتکب شدید.

در اینجا حضرت موسی (ع) عمل زشت بنی اسرائیل را مورد نکوهش قرار داده است؛ چرا که آنان آیات و نشانه‌های خدا را مشاهده کرده بودند و

می‌بایست از این کار دوری می‌جستند و به خدای یگانه ایمان می‌آوردند. ولی طبیعت بنی‌اسرائیل چنین است که پیوسته چهره عوض می‌کنند و ثبات ندارند. **﴿أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ﴾** یعنی: آیا از انتظار فرمان پروردگارتان و از وعده‌ای – چهل شب – که برای من تعیین کرده بود، عجله به خرج دادید و مرتکب چنین اعمالی شدید؟ بعضی هم گفته‌اند: یعنی برای خشم خدا عجله به خرج دادید؟. **﴿وَأَلْقَى الْأَلْوَا حَ﴾** یعنی موسی (ع) به خاطر غیرت دینی و از شدت خشم و انزجار از عمل قوم خود که مشغول پرستش گوساله بودند، الواح حاوی تورات را انداخت.

﴿وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجْرَهُ إِلَيْهِ﴾ یعنی: موسی (ع) از شدت خشم نه از روی اهانت موی سر و ریش برادرش هارون را گرفت و به سوی خود کشید، چرا که هارون از کار سامری ایراد نگرفته بود و بنی‌اسرائیل را از پرستش گوساله باز نداشته بود.

﴿قَالَ ابْنُ أُمِّ﴾ با وجود اینکه موسی برادر پدر و مادری هارون بود ولی هارون او را با ای پسر مادرم! مورد خطاب قرار داده است؛ چرا که این تعبیر بر نرمی و عطوفت دلالت می‌کند و مادر هم حق بزرگتری بر فرزندان دارد و رعایت حق او مهمتر است. از این روی هارون با این تعبیر رعایت حق مادر را به موسی تذکر داده است.

﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾ (هارون) گفت: از هیچ تلاشی فروگذار نکرده‌ام و با تمام توان تلاش نموده‌ام که با وعظ و ارشاد و انذار آنان را از این کار زشتشان باز دارم ولی موفق نشدم و آنان بر من چیره شدند تا جائیکه خواستند مرا بکشند.

«فلاتشمت بی الأعداء» یعنی کاری نکن که با بد کردن به من، دشمنان را خوشحال و به آرزویشان برسانی. «شماته» در اصل به معنی خوشحال شدن به گرفتاری دشمنان است. گفته می‌شود: «شمت فلان بفلان» یعنی از مصیبتی که بر او نازل شده خوشحال شد.

«ولا تجعلی مع القوم الظالمین» یعنی با خشم و غضب خود مرا از زمره‌ی کسانی قرار نده که گوساله را پرستش کردند در حالیکه من از آنان و از ظلم و ستمشان بیزارم.^۱

مبحث چهارم:

اخلاق یهودیان و برخی از کارهای ناپسند آنان

* تحریف تورات

خداوند متعال می‌فرماید:

«مَنْ الَّذِينَ هَادُوا تُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَزَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ...»^۲

«برخی از یهودیان سخنان را از جاهای خود منحرف می‌گردانند و می‌گویند: شنیدیم و فرمان نبردیم. بشنو ناشنیدنی را. و (می‌گفتند) ما را بی‌پای در حالی که زبان را پیچ می‌دادند و دین را مورد تمسخر قرار می‌دادند».

۱- تفسیر زمخشری، ج ۲، ص ۱۶۱. فتح البیان، ج ۵، ص ۲۵.

۲- النساء: ۴۶.

امام ابن عطیه در تفسیر این آیه گفته است: تحریف سخن از جانب یهودیان به دو شکل صورت گرفته است، یکی با تغییر لفظ که در مقدار کمی از تورات مرتکب آن شده‌اند و دیگری تحریف با تغییر تأویل که در بیشتر تورات مرتکب آن شده‌اند. طبری هم این را گفته است.^۱

در تفسیر فتح البیان هم چنین آمده است: تحریف به معنی کج کردن و کنار زدن است. یعنی یهودیان تورات را کنار می‌زنند و چیزهای دیگری را جایگزین آن می‌سازند یا اینکه آن را به صورت نادرست تأویل می‌کنند.^۲

در تفسیر قاسمی هم آمده است: فخر رازی گفته است خداوند در سوره‌ی نساء فرموده است: ﴿تُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾^۳ در این آیه اگر تحریف را به معنی تأویل باطل بگیریم، یعنی یهودیان تأویلات باطلی را برای متون تورات ذکر می‌کنند. و این آیه بر حذف الفاظ تورات دلالت نمی‌کند. ولی خداوند در سوره‌ی مائده می‌فرماید: ﴿تُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ﴾^۴ که بر هر دو معنی دلالت می‌کند، یعنی هم تأویلات باطله را ذکر می‌کنند و هم الفاظ تورات را حذف می‌نمایند، که ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ﴾ به معنی اول و ﴿مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ﴾ به معنی دوم اشاره می‌کند.^۵

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۴، ص ۸۷

۲- فتح البیان، ج ۳، ص ۱۳۶.

۳- النساء: ۴۶.

۴- المائده: ۴۱.

۵- تفسیر قاسمی، ج ۵، ص ۱۹۰.

«لَيَّا بِالسُّنْتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ» یعنی به منظور توهین به دین و مورد تمسخر قرار دادن آن، زبان خود را از حق به سوی آنچه که در دل داشتند می‌چرخاندند.^۱

* برخی از کردارهای زشت قوم یهود

خداوند در آیه زیر برخی از افعال زشت قوم یهود را که به سبب آنها مورد خشم و غضب و عذاب خدا قرار گرفتند ذکر کرده است:

«فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفِّرْتُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتَلْتُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ۝ وَكُفِّرْتُمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ هَتِّنَا عَظِيمًا ۝ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ...»^۲

«(خداوند بر آنان خشم گرفت) به خاطر اینکه پیمانشان را شکستند و به آیات خدا کفر ورزیدند و پیامبران را به ناحق کشتند و گفتند: دل‌هایمان در غلاف است، بلکه خداوند به سبب کفرشان بر دل‌هایشان مهر زده است، پس به جز گروه اندکی از آنان ایمان نمی‌آورند. و به سبب کفر ورزیدنشان و بهتان بزرگی که بر مریم بستند و به سبب اینکه (از روی استهزاء) می‌گفتند: ما عیسی پسر مریم فرستاده‌ی خدا را کشتیم».

این آیات بیانگر اعمال زشتی است که یهودیان برخلاف اوامر الهی انجام داده‌اند، آنگاه که به جای وفا کردن به عهد و پیمانی که با خدا بسته بودند و در نتیجه کوه طور بالای سرشان نگاه داشته شده بود، به آیات خدا کفر ورزیدند،

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۴، ص ۱۸۹، فتح البیان، ج ۳، ص ۱۳۹.

۲- النساء: ۱۵۷ - ۱۵۵.

و به ناحق پیامبران را کشتند و ... بدین ترتیب مستحق لعنت و عذاب خدا گردیدند.^۱

* برخی از ویژگیهای اخلاقی قوم یهود

* ۱- نقض عهد و پیمان

یکی از ویژگیهای قوم یهود همانطور که قبلاً گفته شد، پیمان شکنی با خدا است. این افراد که جرأت پیمان شکنی با خدا را به خود می‌دهند با مردم جسارت بیشتری به خرج می‌دهند.

قرآن کریم در مورد پیمان شکنی یهودیان با خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٠٠﴾ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِمَّنْ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٠١﴾﴾

«(به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم (که به تورات عمل کنید) و کوه طور را بر فرازتان نگاه داشتیم (تا اینکه پذیرفتید و عهد و پیمان بستید و به شما گفتیم: آنچه را که (از تورات) به شما داده‌ایم با جدیت بگیرید) (و بر عمل به آن و اجرای دستورات آن عزمتان را جزم کنید) و حفظ کنید آنچه را که در کتاب تورات است (و آن را فراموش نکنید و از آن غفلت نورزید)، شاید که پرهیزکار شوید. سپس بعد از آن (از وفای به عهد و پیمانتان) رویگردان شدید و اگر لطف و رحمت خدا بر شما نبود، جزو زیانباران می‌بودید».^۳

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۴، صص ۲۸۲ - ۲۸۱.

۲- البقره: ۶۴ - ۶۳.

۳- تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۱۴۷.

*۲- پیروی از هوا و هوس

یکی دیگر از ویژگیهای اخلاقی یهودیان این است که ایمان نمی‌آورند مگر به آنچه که مطابق هوا و هوس آنان باشد. از این روی از پیامبران خود نافرمانی کردند، در مقابل بعضی از آنان دست به طغیان و سرکشی زدند و بعضی دیگر را به قتل رساندند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ ۚ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۖ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ۖ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ ۚ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾^۱

«ما به موسی کتاب (تورات) دادیم و در پی او پیامبرانی فرستادیم و به عیسی پسر مریم نشانه‌های روشنی بخشیدیم و او را به وسیله‌ی روح القدس تأیید کردیم. آیا (غیر از این است که) هر گاه پیامبری برخلاف هوای نفس شما چیزی را آورد، کبر ورزیدید وعده‌ای را تکذیب نمودید و برخی را کشتید. و گفتند: دل‌های ما (بطور فطری) پوشیده است (و دعوت نوین محمد (ص) به آن راه نمی‌یابد. چنین نیست) بلکه خداوند آنان را به سبب کفرشان نفرین نموده (و رسوایشان کرده) است. (پس) آنان خود با دوری از فطرت و کفر ورزیدنشان دل‌های خود را پوشیده‌اند) و کمتر ایمان می‌آورند».

«هوی» به معنی عشق ورزیدن به چیزی است، خواه آن چیز حق باشد یا غیر حق. ولی اگر فعل «هَوَى» به «نفس» نسبت داده شود غالباً به معنی عشق

ورزیدن به ناحق بکار می‌رود از جمله در این آیه. و بدین خاطر تعبیر «هوی» برای محبت بکار رفته است تا دلالت کند بر اینکه تنها معیار رد یا پذیرش پیامبران از جانب یهودیان مخالفت یا موافقت برنامه‌هایشان با آرزوهای نفسانی آنان بوده است نه چیزی دیگر.^۱

خداوند متعال بعد از حضرت موسی و تا زمان حضرت عیسی (ع)، پیامبرانی را به نام پیامبران بنی‌اسرائیل از امت حضرت موسی مبعوث ساخته است که همه تابع شریعت حضرت موسی بوده و خداوند از آنان پیمان محکم گرفته است که ویژگیهای محمد (ص) و امتش را به بنی‌اسرائیل به شناسانند. این پیامبران همچنان پیرو شریعت حضرت موسی بودند تا اینکه خداوند حضرت عیسی (ع) را فرستاد و شریعت جدیدی را با خود آورد و بعضی از احکام تورات را تغییر داد. در پایان آیات فوق خداوند ایمان بنی‌اسرائیل را به قلت توصیف کرده است، چون قبل از این آیات به تفصیل در مورد عناد و لجابت بنی‌اسرائیل و عدم اجابت دعوت پیامبران توسط آنان از جمله اینکه یهودیان به بعضی از احکام کتاب تورات ایمان می‌آوردند و به برخی دیگر کفر می‌ورزند سخن به میان آمده است. معمر گفته است: معنی قلت ایمان آنان این است که به مقدار کمی از احکامی که در اختیار دارند ایمان می‌آورند و به بیشتر آن کفر می‌ورزند.^۲

۱- تفسیر آلوسی، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲- تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۱۶۲. فتح البیان، ج ۱، صص ۲۱۹-۲۱۸، تفسیر ابن کثیر، ج ۱، صص ۱۲۳-۱۲۲.

*۳- انکار حق اگر متعلق به دشمنان باشد

از ویژگیهای یهودیان و مسیحیان این است که هر کدام از این دو گروه حق و درستی گروه دیگر را انکار می‌کنند، و این اخلاق زشتی است که گاهی مسلمانان نیز بدان گرفتار می‌شوند. ولی مسلمانان باید از این کار زشت بپرهیزند، چون این اخلاق همانطور که برای یهودیان و مسیحیان زشت است، برای مسلمانان نیز ناپسند است. خداوند در مورد این اخلاق ناپسند می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ ۚ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ﴾^۱

«و یهودیان می‌گویند: مسیحیان بر چیزی (از حق و حقیقت) نیستند و مسیحیان می‌گویند: یهودیان بر چیزی (از حق و حقیقت) نیستند در حالیکه هر دو گروه کتاب را می‌خوانند. افرادی که نمی‌دانند نیز سخنی همانند سخن آنان می‌گویند». یعنی یهودیان و مسیحیان هر گونه حقی را برای یکدیگر انکار می‌کنند و این اخلاق ناپسندی است.

*۴- حسادت یهودیان نسبت به مسلمانان

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^۲

«کافران اهل کتاب و همچنین مشرکان (خود را بیشتر شایسته‌ی وحی می‌دانند و در نتیجه به شما حسد می‌ورزند و) دوست نمی‌دارند که هیچ خیری از جانب

۱- البقره: ۱۱۳.

۲- البقره: ۱۰۵.

پروردگارتان بر شما نازل گردد. در حالی که خداوند به هر کس که بخواهد رحمت خود را اختصاص می‌دهد، و خدا دارای فضل و بخشش بزرگ است». در این آیه زمخشری، خیر را به معنی وحی، و رحمت را به معنی نبوت گرفته است.^۱

در تفسیر فتح البیان هم آمده است: این آیه شدت دشمنی کافران نسبت به مسلمانان را بیان می‌کند، چرا که دوست ندارند هیچ گونه خیری از جانب خداوند بر آنان نازل شود. عده‌ای «خیر» را در این آیه به معنی وحی و عده‌ای به معانی دیگری گرفته‌اند، ولی آنچه از ظاهر آیه و از واقع شدن واژه‌ی «خیر» بصورت نکره در سیاق نفی و تأکید عموم آن با دخول «من» زائده بر آن فهمیده می‌شود، این است که «خیر» عام است و به نوع خاصی اختصاص ندارند. یعنی کافران دوست ندارند که هیچ گونه خیری بر مسلمانان نازل شود. و اینکه برخی از انواع خیر از برخی دیگر با اهمیت‌تر هستند موجب تخصیص خیر در این آیه به نوع خاصی نمی‌گردد. واژه‌ی «رحمه» را هم در این آیه عده‌ای به معنی قرآن و اسلام و عده‌ای به معنی نبوت و عده‌ای هم به معنی عام کلمه در نظر گرفته‌اند که اضافه شدن «رحمه» به ضمیر «الله» خود مؤید معنی اخیر است.^۲

* ۵- یهودیان و آرزوی برگشتن مسلمانان از اسلام

خداوند متعال می‌فرماید:

۱- تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲- تفسیر فتح البیان، ج ۱، ص ۲۴۲.

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾^۱

«بسیاری از اهل کتاب از روی حسدی که در درونشان نهفته است، آرزو دارند که شما را بعد از ایمان آوردنتان به کفر بازگردانند (و این کار را می‌کنند) بعد از آنکه حق برایشان روشن شده است».

خداوند در آیه قبل (۱۰۵ بقره) حسدورزی یهودیان، مسیحیان و مشرکان را نسبت به مسلمانان بیان کرده است که آنان دوست نداشتند هیچ خیری بر مسلمانان نازل شود و نه تنها نسبت به نعمت نبوت و ایمان مسلمانان رشک می‌بردند و به پیامبر (ص) کفر می‌ورزیدند، بلکه همانطور که در این آیه (۱۰۹ بقره) آمده است تلاش می‌نمودند که مسلمانان را از ایمانشان نیز بازگردانند. خداوند در این آیه حسادت درونی اهل کتاب را نسبت به نعمت اسلام بیان کرده و مقرر فرموده است که آنان اگرچه به حقانیت اسلام آگاهی داشتند و آن را مایه سعادت و خوشبختی انسان در دنیا و آخرت می‌دانستند، ولی بر ایشان سخت بود که از آن پیروی کنند. از این روی آرزو می‌کردند که مسلمانان نیز از آن دست بردارند و کافر شوند و در این راستا دست به نیرنگهایی هم می‌زدند. مثلاً به یکدیگر می‌گفتند: صبح ایمان بیاورید و شب کافر شوید، تا مسلمانانی که ایمان ضعیفی دارند، به شک بیفتند و کافر شوند. البته این حسدورزی کافران نسبت به مسلمانان به خاطر شک و شبهه در اسلام و غیرت دینی نبوده بلکه ناشی از نفس پلید آنان بوده است. از این روی خداوند در ادامه فرموده است: ﴿مَنْ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾ یعنی بعد از آنکه حق بر ایشان روشن

شد و دریافتند که آنچه پیامبر (ص) آورده است مطابق آن چیزی است که در کتابهای آنها وجود دارد.^۱

در تفسیر فتح البیان هم راجع به این آیه آمده است: بسیاری از یهودیان از روی حسادت درونی آرزو می‌کردند که شما را بعد از ایمان آوردنتان به کفر برگردانند. و این آیه به مسلمانان نشان می‌دهد که یهودیان تا چه حد نسبت به ایجاد فتنه در میان مسلمانان و بازداشتن آنان از ایمان آوردن و ایجاد شک و شبهه در دینشان حرص می‌ورزیدند! و یهودیان با وجود اینکه قبلاً در تورات بر ایشان روشن شده بود که محمد (ص) فرستاده‌ی خدا و سخن او راست و دین او حق است و شکی در آن نداشتند، ولی از روی ستم و حسدورزی به او کفر ورزیدند.^۲

*۶- یهودیان و راههای به شک انداختن مسلمانان نسبت به اسلام

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَامِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَآكْفُرُوا ءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٦٠﴾ وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ﴾^۳

«جمعی از اهل کتاب (به همکیشان خود) گفتند: به آنچه بر مسلمانان نازل شده است، در آغاز روز (به ظاهر) ایمان بیاورید، و در پایان روز بدان کافر شوید، تا شاید آنان نیز (نسبت به دین خود به شک بیفتند و از قرآن) برگردند (و بگویند: اینان که

۱- تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۲۰.

۲- فتح البیان، ج ۱، ص ۲۵۲.

۳- آل عمران: ۷۳ - ۷۲.

اهل کتاب و اهل دانش هستند بدون دلیل از قرآن برگشته‌اند) و (این چنین) ایمان خود را اظهار نکنید مگر برای کسی که از آئین شما پیروی کرده باشد. گفته شده که دوازده نفر از پیشوایان دینی یهودیان خیبر با هم به توافق رسیدند و به یکدیگر گفتند که در اول روز به کیش محمد درآیید بدون اینکه به آن اعتقاد پیدا کنید و آخر روز به آن کفر بورزید و بگویید: ما کتابهای خود را مطالعه کرده و با علمای خود به مشورت پرداخته و به این نتیجه رسیده‌ایم که محمد، پیامبری نیست که در تورات توصیف شده است، پس او دروغ می‌گوید و دین او باطل است، و بدین ترتیب مسلمانان هم در دین خود به شک می‌افتند. البته این یهودیان به همدیگر سفارش می‌کردند که تنها پیروان آئین خود را در جریان این طرفداری قرار دهند و تنها به آنان بگویند که مسلمانان نیز کتابی مانند کتاب آنان دریافت کرده‌اند، چون اگر این مسأله را با مسلمانان در جریان بگذارند، موجب تقویت ایمان آنان می‌شود و اگر مشرکان هم از آن اطلاع پیدا بکنند، به دین اسلام دعوت می‌شوند.^۱

* ۲- اصرار یهودیان بر انکار نبوت حضرت محمد (ص)

یکی دیگر از ویژگیهای قوم یهود و (نشانه‌های) عناد و سرکشی آنان این است که بر انکار نبوت حضرت محمد (ص) اصرار می‌ورزند، اگرچه اوصاف او در تورات و انجیل آمده است. خداوند متعال فرموده است:

﴿وَرَحِمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ۚ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠٨﴾ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ

۱- تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۳۷۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۷۳.

مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ^۱ ۚ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ^۲ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۳ ۝

«و رحمت من همه چیز را در برگرفته است، و آن را مقرر خواهیم کرد برای کسانی که (از گناه) پرهیز می‌کنند و زکات می‌دهند و آنان که به آیات ما ایمان می‌آورند. (سپس خداوند مشمولان رحمت خود را بیشتر توضیح داده و فرموده است:) کسانی که از فرستاده‌ی (خدا)، پیامبر امتی و درس ناخوانده پیروی می‌کنند، پیامبری که (یهودیان و مسیحیان اوصاف) او را در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند. (پیامبری) که آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال و ناپاکیها را بر آنان حرام می‌سازد و احکام طاقت فرسای دینی (همچون قطع مکان نجاست به منظور طهارت، و خودکشی به عنوان توبه) و بند و زنجیرهایی که بر (گردن) آنان بوده، از آنان فرو می‌اندازد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و از او حمایت کردند و او را یاری نمودند و از نوری که به همراه او نازل شده است پیروی کردند، بی‌گمان آنان رستگارانند».

بعضی از مفسران گفته‌اند: منظور از «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ» بنی‌اسرائیل و یهودیانی هستند (که به حضرت محمد (ص) ایمان آورده‌اند) ولی جمهور مفسران بر این باورند که منظور از آنان تمام امت پیامبر اسلام (ص) است خواه در اصل یهودی بوده باشند یا غیر یهودی.

خداوند این سخن را زمانی با حضرت موسی مطرح کرده است که هنوز انجیل نازل نشده بود و این از باب خبردادن از آینده است. (فخر) رازی می‌گوید: این سخن دلالت می‌کند بر اینکه اوصاف پیامبر گرامی اسلام (ص) و

صحت نبوت او در تورات و انجیل مکتوب بوده است، چراکه اگر چنین نباشد این سخن، یهودیان و مسیحیان را از پذیرش سخنان خدا دور می‌سازد. در حالیکه هیچ خردمندی در راستای تنقیص خویش و دور ساختن مردم از پذیرش سخنان خود تلاش نمی‌کند. پس چون خداوند این سخن را گفته است، می‌توان نتیجه گرفت که اوصاف پیامبر (ص) به طور قطع در تورات و انجیل ذکر شده‌است و این خود بزرگترین دلیل بر صحت نبوت اوست.^۱

مبحث پنجم:

برخی از باورهای یهودیان

* ۱- یهودیان عزیر را پسر خدا می‌نامند

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ ؕ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ۚ ﴾^۲

«یهودیان می‌گویند: عزیر پسر خدا است، و مسیحیان می‌گویند: مسیح پسر خدا است. این سخن آنان است که با زبان می‌گویند: (این گفتار) آنان مانند گفتار کسانی است که قبلاً کافر شده‌اند. خداوند آنان را نابود کند؛ چگونه بازداشته می‌شوند؟»

۱- تفسیر فتح البیان، ج ۵، صص ۳۴ - ۳۲.

۲- التوبه: ۳۰.

ابن عطیه در تفسیر این آیه گفته است: از آثار بیشتر اندیشمندان فهمیده می‌شود که (تنها) گروهی از یهودیان این سخن را بر زبان رانده‌اند نه همه‌ی آنان. ابن عباس (رض) هم گفته است: چهار نفر از رهبران دینی یهود یعنی سلّام بن مشکم، نعمان بن أبی اوفی، شاس بن قیس و مالک بن صیف این سخن را گفته‌اند. نقاش هم گفته است: از یهودیانی که این سخن از آنان نقل شده است هیچ کس باقی نمانده و همه منقرض شده‌اند.^۱

قرطبی در تفسیر این آیه گفته است: لفظ «الیهود» در این آیه عام است ولی منظور از آن عده‌ی خاصی است، چون همه‌ی یهودیان این سخن را نگفته‌اند. همانطور که در آیه‌ی «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ»^۲ لفظ «الناس» عام است و همه‌ی مردم را می‌رساند ولی منظور از آن شخص خاصی است (که این سخن را به پیامبر (ص) و اصحاب گفته است)، چون بدیهی است که همه‌ی مردم این سخن را نگفته‌اند. در آیه‌ی فوق هم چون بزرگان یهود این سخن را گفته‌اند و گفتار بزرگان در میان مردم شهرت دارد، این سخن به تمام یهودیان نسبت داده شده است.^۳

در تفسیر (روح المعانی) آلوسی هم آمده است: کسانی که گفته‌اند عزیر پسر خدا است، پیشینیان قوم یهود بوده‌اند نه همه‌ی آنان ولی به همه‌ی آنان نسبت داده شده است، چون اگر عده‌ای از یک قوم مرتکب کار زشتی شدند، معمولاً به همه‌ی آنان نسبت داده می‌شود. عده‌ای هم گفته‌اند: گروهی از یهودیان مدینه از جمله سلّام بن مشکم، نعمان بن أبی اوفی، شاس بن قیس و

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۶، ص ۴۶۱.

۲- آل عمران: ۱۷۳.

۳- تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۱۱۶.

مالک بن صیف قائل به این سخن بوده‌اند. (در ادامه) آلوسی می‌گوید: به هر حال این سخن با توجه به فرموده‌ی خداوند در میان یهودیان شایع بوده است و اینکه عده‌ای از آنان آن را به طور کلی رد کرده و عده‌ای هم گفته‌اند منظور از اینکه می‌گوییم: عزیر پسر خدا است، این است که احکام دینی را برای ما توضیح داده است، اعتباری ندارد.^۱

در تفسیر فتح البیان هم این اقوال نقل شده‌اند.^۲ و اما در تفسیر المنار چنین آمده است: کسانی که این سخن را گفته‌اند بعضی از یهودیان مدینه بوده‌اند و شاید قبل از آن‌ها هم کسان دیگری این سخن را بر زبان جاری کرده باشند ولی به ما نرسیده باشد. از ابن عباس (رض) نقل شده که گفته است: سلام بن مشکم، نعمان بن اوفی، ابوانس، شاس بن قیس و مالک بن صیف خدمت پیامبر (ص) آمدند و گفتند: ما چگونه از شما پیروی می‌کنیم در حالی که قبله‌ی ما را ترک کرده‌ای و معتقد نیستی که عزیر پسر خدا است؟ پس ما هم در تفسیر این آیه روایت ابن عباس را می‌پذیریم.^۳

پس از مجموع گفته‌های مفسران می‌توان نتیجه گرفت که کسانی که گفته‌اند عزیر پسر خدا است، برخی از علمای معتبر یهود و پیروانشان بوده‌اند ولی چون این سخن در میان یهودیان شیوع پیدا کرده و آنان در مقابل آن سکوت اختیار کرده و سکوت هم نشانه‌ی رضایت است، به همه‌ی آنان نسبت داده شده است، چون کسی که راضی به سخن کفرآمیز باشد همچون گوینده‌ی آن کافر محسوب می‌شود.

۱- تفسیر آلوسی، ج ۱۰، ص ۸۱.

۲- فتح البیان، ج ۵، ص ۲۸۱.

۳- تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۲۸۴.

*۲- یهودیان می‌گویند: بجز چند روز محدود آتش جهنم گریبانگیر ما نمی‌شود

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً ۚ قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ تُخْلَفَ ۚ اللَّهُ عَهْدُهُ ۚ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٠﴾ بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ ۖ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨١﴾﴾

«(یهودیان) می‌گویند آتش (جهنم) بجز ایام معدودی به ما نمی‌رسد. (خداوند در توبیخ آنان می‌گوید): بگو: آیا از خدا پیمان گرفته‌اید (مبنی بر اینکه به جز این چند روز شما را عذاب نمی‌دهد تا چنین بگویید) و خدا هرگز خلاف وعده‌ی خود عمل نمی‌کند؟ یا اینکه (عهد و پیمانی در کار نبوده و) شما چیزی به خدا نسبت می‌دهید که از آن بی‌خبرید. آری! هر کس مرتکب گناه شود و گناهش او را احاطه کند (به طوریکه هیچ حسنه‌ای برای او باقی نماند که وی را از آتش جهنم و ماندن در آن نجات دهد) چنین افرادی یاران آتش بوده و جاودانه در آن خواهند ماند».

از جمله باورهای فاسد یهودیان این بود که می‌گفتند بجز مدت کمی عذاب جهنم را نخواهند دید و در آن جاودانه نخواهند ماند و این مدت را هفت روز تخمین می‌زدند، چرا که معتقد بودند که دنیا هفت هزار سال طول خواهد کشید و به جای هر هزار سال یک روز عذاب داده خواهند شد. عده‌ای از آنان هم می‌گفتند: تنها چهل روزی که گوساله را می‌پرستیدیم، وارد آتش جهنم می‌شویم نه بیشتر. منظور از «سیئه و خطیئه» در آیه‌ی فوق، کفر و شرک است، چراکه در قرآن و سنت متواتر به اثبات رسیده است که جاودانه ماندن در آتش

تنها به کافران و مشرکان اختصاص دارد، و اینکه این آیه در مورد یهودیان نازل شده است خود مؤید این مطلب است.^۱

*۳- یهودیان و مسیحیان خود را پسران و عزیزان خدا می نامند

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُ ۖ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ ۖ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ ۚ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۚ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۚ﴾^۲

«یهودیان و مسیحیان گفتند: ما پسران و عزیزان خداییم (همانطوریکه عزیز و مسیح پسران خدا بودند، خداوند در رد سخنان آنان خطاب به پیامبر (ص) می فرماید: بگو: (اگر راست می گویند) پس چرا شما را در برابر گناهانتان عذاب می دهد. بلکه شما انسان هایی همچون سایر انسان هایی هستید که خدا آنان را آفریده است (و آنان را در برابر خیر و شر محاسبه کرده و هر کسی را طبق کردارش مجازات خواهد کرد) خداوند هر که را بخواهد (در دنیا هدایت می کند و) مورد آموزش قرار می دهد. و هر که را بخواهد (در دنیا بر کفر می میراند و) او را عذاب می دهد (بدون اینکه اعتراضی بر کار خدا وارد شود، چرا که خداوند قادر مطلق است و هر کاری که بخواهد انجام می دهد) و سلطنت آسمان ها و زمین و آنچه میان آن ها است متعلق به خدا است و برگشت (همه چیز) تنها به سوی اوست».

یهودیان و مسیحیان ادعا می کردند که پسران و عزیزان خدایند، ولی خداوند در رد ادعای آنان به پیامبر (ص) می فرماید که به آنان بگوید: اگر

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، صص ۱۱۹-۱۱۸. تفسیر قاسمی، ج ۲، صص ۱۷۷-۱۷۶.

۲- المائدة: ۱۸.

راست می‌گویید پس چرا خداوند شما را در مقابل گناهانتان عذاب می‌دهد همانطور که خود اعتراف کرده‌اید که ایام معدودی دچار عذاب خواهید شد، در حالی که پسر باید از جنس پدر باشد و نباید کاری از او سر بزند که در حق پدرش محال باشد و اگر شما واقعاً عزیران خدا باشید، نباید خداوند شما را عذاب بدهد حال آنکه شما در برابر گناهانتان عذاب داده می‌شوید و این دلالت می‌کند بر اینکه ادعای شما، ادعای دروغ و باطلی است.^۱

* ۴- یهودیان خدا را بخیل می‌دانند

خداوند متعال به نقل از یهودیان می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا...﴾^۲

«یهودیان می‌گویند: دست خدا با غل و زنجیر بسته شده است. دست‌هایشان بسته باد! و به سبب آنچه گفته‌اند نفرینشان باد (و از رحمت خدا بدور باشند). بلکه دو دست خدا باز (و بی‌نهایت جواد و بخشنده است) هر گونه که بخواهد (و طبق حکمت خود) انفاق می‌کند. (بدون اینکه هیچ گونه اعتراضی بر کار او وارد باشد، چراکه تنها او بخشنده و گیرنده است) بدون شک آنچه از سوی پروردگارت بر شما نازل شده است، بر سرکشی و کفرورزی بسیاری از آنان می‌افزاید».

یهودیان می‌گفتند: خدا بخیل است و برای بیان این مطلب تعبیر «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» را بکار می‌بردند که ابن عباس (رض) آن را به معنی بخیل تفسیر کرده است. خداوند هم در رد سخن آنان و مطابق تعبیر آنان فرموده است: «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ» یعنی دستهای آنان با غل و زنجیر بسته شوند و بخیل گردند! و چنین

۱- فتح البیان، ج ۳، صص ۳۸۱ - ۳۸۰.

۲- المائدة: ۶۴.

هم شد، چون بخل صفت بارزی است در میان آنان. یهودیان به خاطر چنین سخن زشتی مورد لعنت خداوند قرار گرفتند و از رحمت خداوند دور گردیدند و درد دنیا به صورت بوزینه و خوک درآمدند و دچار ذلت و پستی شدند و ترسو به بار آمدند و در آخرت هم عذاب جهنم گریبانگیرشان خواهد شد.^۱

در ادامه‌ی آیه خداوند برای اثبات بخشندگی خود تعبیر «بل یداه مبسوطتان» را بکار برده است و با وجود اینکه آنان لفظ «ید» را به صورت مفرد بکار برده‌اند ولی خداوند به منظور مبالغه در رد ادعای آنان و اثبات بخشندگی خود از لفظ مثنی استفاده کرده است، چون بخشندگی با دو دست مبالغه آمیزتر است. و «ید» مانند سمع و بصر یکی از صفات خداوند است و بر ما است که به آن ایمان بیاوریم و در برابر آن تسلیم شویم و آن گونه که شایسته‌ی ذات خداوندی است به او نسبت دهیم بدون اینکه به دنبال کیفیت و تشبیه و تعطیل آن باشیم. چون همانطور که ذات خداوند با دیگر ذوات متفاوت است، صفات او هم شباهتی به صفات دیگران ندارد و در واقع «لیس کمثله شیئی» و هو السميع البصیر» «هیچ چیز شبیه او نیست و او شنوا و بینا است». بنابراین نمی‌توان «ید» را بعنوان عضوی از بدن به خدا نسبت داد. ولی چون یهودیان قائل به تجسیم خداوند هستند طبق باور فاسد آنان می‌توان «ید» را به معنی عضوی از بدن به خدا نسبت داد.^۲

* ۴- یهودیان خدا را فقیر و نیازمند می‌دانند

خداوند متعال می‌فرماید:

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۵. فتح البیان، ج ۴، صص ۱۲ - ۱۱.

۲- فتح البیان، ج ۴، ص ۱۳.

﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُمُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ ۱ ﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَالَمِينَ﴾ ۲

«بی‌گمان خداوند سخن کسانی را شنید که گفتند: خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم! آنچه را که گفتند (بر ایشان) خواهیم نوشت، (همچنین) به قتل رساندن پیامبران توسط (گذشتگان) ایشان (نیز ثبت و ضبط خواهد شد) و (در جهنم یا هنگام محاسبه بدانان) خواهیم گفت: بچشید عذاب سوزان را! این (عذاب) به خاطر چیزی است که خودتان پیشاپیش انجام داده‌اید و خداوند به بندگان (خود) هیچ ستمی روا نمی‌دارد».

وقتی که آیه‌ی ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ ۲ «کیست که به خدا قرض نیکویی بدهد؟» نازل شد، برخی از یهودیان از جمله حی بن اخطب و فنحاص بن عازوراء گفتند: خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم و از ما درخواست قرض می‌کند. و این سخن زشتی است که تنها سرکشانی آن را بر زبان می‌رانند که در کفر غوطه‌ور بوده‌اند، چون این افراد یا معتقد به سخن خود بوده‌اند و یا اینکه قرآن را به ریشخند گرفته‌اند و در هر صورت کار بسیار زشتی مرتکب شده‌اند. لذا خداوند هم این سخن زشت آنان را بی‌پاسخ نگذاشته و فرموده است که سخن آنان را در صحیفه‌ی اعمالشان یا در علم خود ثبت کرده و طبق آن، آنان را مجازات خواهد کرد. در ادامه خداوند متعال می‌فرماید: نه تنها این سخن زشت آنان را ضبط کرده‌ایم، بلکه به قتل رساندن پیامبران توسط گذشتگان آنان را نیز ثبت کرده‌ایم، تا از یک طرف به این نکته اشاره شود که این سخن زشت،

۱- آل عمران: ۱۸۲ - ۱۸۱.

۲- البقره: ۲۴۵.

اولین جنایتی نیست که یهودیان مرتکب شده‌اند، بلکه جنایتهای بی‌شمار دیگری را نیز در پرونده‌ی خود دارند، و از طرف دیگر بر این نکته تأکید شود که هر چند پیامبران توسط پیشینیان آنان به قتل رسیده‌اند، ولی چون آنان نیز بدین جنایت رضایت داده‌اند، شریک جرم آنان به حساب می‌آیند و مانند آنان مجازات می‌شوند، چون کسی که در برابر کفر و ستم رضایت نشان می‌دهد همانند کسی است که مرتکب آن‌ها می‌شود. روایت شده که شخصی کشته شدن حضرت عثمان (رض) را تحسین کرد. شعبی به او گفت: شما هم شریک خون او هستی! یعنی شعبی رضایت به قتل را به منزله‌ی قتل به حساب آورده است. قرطبی هم بعد از نقل این سخن از شعبی گفته است: این مسأله‌ی مهمی است، چون (با این حساب) رضایت دادن به گناه، گناه محسوب می‌شود. ابوداود به نقل از عرس بن عمیره کندی از پیامبر (ص) روایت کرده که پیامبر (ص) فرمود: «إِذَا عَمِلْتَ الْخَطِيئَةَ فِي الْأَرْضِ كَانِ مِنْ شَهَدَةِا فِكْرِهَآ – وَ قَالَ مَرَّةً فَأَنْكَرَهَا – كَمَنْ غَابَ عَنْهَا، وَ مَنْ غَابَ عَنْهَا فَرَضِيهَا كَانِ كَمَنْ شَهَدَهَا».

«هر گاه در جایی، گناهی انجام داده شود، کسانی که در آنجا حضور دارند، اگر از آن متنفر باشند – و یک بار گفت: آن را انکار کنند – همانند کسانی هستند که در آنجا حضور ندارند (و گناهی بر آنان نیست) ولی کسانی که از صحنه‌ی گناه غائب بوده و به آن رضایت داده‌اند، همانند کسانی هستند که در آنجا حضور داشته (و به آن رضایت داده‌اند)». با وجود اینکه پیامبران معصومند و هرگز گناهی از آنان صادر نمی‌شود تا در مقابل آن کشته شوند، خداوند فرموده است: یهودیان پیامبران را بدون حق می‌کشتند، تا به بزرگی و زشتی گناه آنان اشاره کند.

ذکر واژه‌ی «أیدی» در «ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيكُمْ» بدین خاطر است که دلالت کند بر اینکه آنان خود مستقیماً آن گناهان را مرتکب شده‌اند، چون گاهی کاری که انسان به آن دستور داده است نیز به انسان نسبت داده می‌شود، پس وقتی

که کاری به دستهای انسان نسبت داده می‌شود دلالت می‌کند بر اینکه انسان خود مستقیماً آن را انجام داده است. و یا اینکه ذکر «أیدی» به خاطر این است که انسان بیشتر کارها را با دست انجام می‌دهد.^۱

۱- تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۴۴۶. تفسیر قرطبی، ج ۴، صص ۲۹۵ - ۲۹۴ و ج ۱، ص ۴۳۲.

**فصل
چهارم**

نصاری (مسیحیت)

مبحث اول:

آشنایی با نصاری، عیسی و مادرش مریم علیهما السلام

*الف - نصاری

در تفسیر زمخشری آمده است: «نصاری» جمع «نَصْران» است. گفته می‌شود: «رجل نَصْران» و «امرأه نَصْرانه». یاء «نصرانی» برای مبالغه است. و مسیحیان بدین علت نصاری نامیده شده‌اند که حضرت عیسی را یاری کرده‌اند.^۱

آلوسی گفته است: نصاری نامی است برای اصحاب حضرت عیسی (ع) و اطلاق این اسم بر آن‌ها بدین خاطر است که حضرت عیسی (ع) را یاری کرده‌اند و یا به یاری یکدیگر شتافته‌اند.^۲

در تفسیر فتح البیان هم آمده است: سیبویه گفته است: لفظ «نصاری» جمع، و مفرد آن «نَصْران» و «نَصْرانه» است ولی تنها با یاء نسبت بکار می‌رود و گفته می‌شود: «رجل نصرانی» و «امرأه نصرانیه».

جوهری هم گفته است: «نصران» نام روستایی است در شام که نصاری به آن نسبت داده می‌شوند.^۳

ابن عطیه هم در تفسیر خود گفته است: «نصاری» لفظی است که از ماده‌ی «نصر» گرفته شده است بدلیل اینکه روستایشان «ناصره» یا «نصریا» نامیده

۱- تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲- تفسیر آلوسی، ج ۱، ص ۲۷۸.

۳- تفسیر فتح البیان، ج ۱، ص ۱۸۵.

می‌شد، و یا بدلیل اینکه همدیگر را یاری می‌کردند و یا به خاطر اینکه حضرت عیسی (ع) فرموده است: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ»^۱. سیبویه گفته است: «نصاری» جمع، و مفرد آن در اصل «نصران» و «نصرانه» است ولی لفظ مفرد بدون یاء نسبت «نصرانی و نصرانیه» بکار نمی‌رود.^۱

* ب - آشنایی با حضرت عیسی (ع)

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَمْرَيْمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾^۲

«آنگاه که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خودش که نامش مسیح عیسی پسر مریم است مژده می‌دهد، درحالی‌که او در دنیا و آخرت دارای جاهت و کرامت و از زمره‌ی مقربان است».

در این آیه لفظ «کلمه» بر عیسی (ع) اطلاق شده است یعنی همانطور که «مسیح» و «عیسی» نامیده شده، «کلمه» هم نامیده شده است. همچنین در این آیه حضرت عیسی (ع) به مادرش نسبت داده شده است، بنابراین نخست این الفاظ را مورد بررسی قرار می‌دهیم و آنگاه علت نسبت او به مادرش را بیان می‌کنیم.

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۱، ص ۳۲۶.

۲- آل عمران: ۴۵.

* اطلاق لفظ «کلمه» بر عیسی (ع)

در تفسیر ابن عطیه در مورد علت اطلاق لفظ «کلمه» بر حضرت عیسی (ع) آمده است: قتاده گفته است: خداوند عیسی را «کلمه» نامیده است، چون وی را با یک کلمه یعنی «کُنْ» بوجود آورده است. همانطوریکه گفته می‌شود: این چیز «قَدَر» خدا است یعنی ناشی از تقدیر الهی است. طبری هم به نقل از عده‌ای گفته است: خداوند حضرت عیسی (ع) را «کلمه» نامیده است، همانطوریکه دیگر مخلوقات را به اسم‌های دیگری نامگذاری کرده است. سپس ابن عطیه گفته است: اطلاق لفظ «کلمه» بر حضرت عیسی (ع) بدین خاطر است که خداوند در تورات و دیگر کتابهای آسمانی از حضرت عیسی یاد کرده است. بنابراین معنی آیه چنین می‌شود: «ای مریم! به شما مژده می‌دهیم که شما همان زنی هستی که خداوند او را برگزیده است تا انسانی را که قبلاً از او سخن گفته و در کتاب‌های آسمانی خبر آمدن او را داده است، به دنیا آوری».^۱

در تفسیر آلوسی آمده است: عیسی (ع) «کلمه» نامیده شده است، چون برخلاف دیگر آدمیان بدون پدر و با لفظ «کُنْ» بوجود آمده است. بیشتر مفسران هم بر این عقیده‌اند، و در تأیید سخن خود به این آیه استناد کرده‌اند که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ ۖ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲

«مثال (آفرینش) عیسی نزد خداوند همانند (آفرینش) آدم است که او را از خاک

آفرید و سپس گفت: پدید آی! و او پدید آمد».^۱

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۳، ص ۱۱۸.

۲- آل عمران: ۵۹.

صاحب تفسیر فتح البیان هم علت نامگذاری حضرت عیسی به «کلمه» را بوجود آمدن وی به وسیله کلمه «کن» دانسته و آن را از قبیل اطلاق سبب بر مسبب دانسته است. ابن کثیر هم چنین نظری را دارد.^۲

*نامگذاری حضرت عیسی (ع) به «مسیح»

زمخشری در تفسیر خود گفته است: «مسیح» یکی از القاب شریفه مانند صدیق و فاروق است که اصل عبری آن «مشیحا» و به معنی مبارک است.^۳

در تفسیر ابن عطیه آمده است: در مورد ریشه‌ی لفظ «مسیح» اختلاف نظر وجود دارد؛ عده‌ای گفته‌اند: مسیح از «ساح یسیح» و به معنی گردش کردن در زمین است. ولی جمهور بر این عقیده‌اند که «مسیح» از «مَسَحَ» به معنی مسح کردن زمین گرفته شده و حرکت کردن بر زمین به منزله مسح کردن آن در نظر گرفته شده است و از این روی حضرت عیسی (ع) «مسیح» نامیده شده است. عده‌ای هم بر این باورند که چون هر مریضی را که مسح می‌کرد، شفا می‌یافت، «مسیح» نامیده شده است. بنابراین دو نظریه، «مسیح» بر وزن «فعلیل» و به معنی «فاعل» است. ابن جبیر گفته است: حضرت عیسی (ع) «مسیح» نامیده شده است، چون خداوند او را مبارک آفریده است و عده‌ای هم گفته‌اند: چون با روغن مقدس مالیده شده و یا از گناهان پاک شده است، با توجه به این نظریات، «مسیح» بر وزن «فعلیل» به معنی «مفعول» است.

ابراهیم نخعی هم «مسیح» را به معنی صدیق و راستگو دانسته است.^۱

۱- تفسیر آلوسی، ج ۲، ص ۱۶۰.

۲- تفسیر فتح البیان، ج ۲، ص ۲۳۵. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۶۳.

۳- تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۳.

ابن کثیر در تفسیر خود گفته است: حضرت عیسی (ع) بعلت گردش زیاد، مسیح نامیده شده است، عده‌ای هم علت این امر را صافی و بدون گودی کف پاهای وی دانسته‌اند، برخی هم بر این باورند که چون حضرت عیسی هر بیماری را مسح می‌کرد، به اذن خدا شفا می‌یافت، مسیح نامیده شده است.^۱

در تفسیر آلوسی چنین آمده است: «مسیح» لقب حضرت عیسی (ع) و مثل فاروق از القاب شریفه است. اصل عبری آن «مشیحا» و به معنی مبارک است. بسیاری از پیشینیان هم گفته‌اند: لفظ «مسیح» از «مسح» گرفته شده ولی در مورد بیان علت اطلاق آن بر حضرت عیسی (ع) اختلاف نظر داشته‌اند، عده‌ای گفته‌اند: چون مبارک آفریده شده است و عده‌ای هم گفته‌اند! چون بر چشم نابینا دست می‌کشید و بینایی خود را باز می‌یافت و هر بیماری را مسح می‌کرد، شفا می‌یافت.^۲

صاحب تفسیر فتح البیان هم بر این باور است که در مورد ریشه‌ی لفظ «مسیح» اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای آن را از «مسح» گرفته‌اند، چون در زمین به گردش می‌پرداخت و در جایی سکنی نمی‌گزید، یا به خاطر اینکه هر بیماری را مسح می‌کرد، شفا می‌یافت، یا اینکه چون با روغن مخصوص پیامبران مالیده شده و یا چون دارای پاهای صاف و بدون گودی بوده است و بالاخره یا بدین علت بوده که از گناهان، پاک گردیده است.^۳

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۳، ص ۱۱۹.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۶۳.

۳- تفسیر آلوسی، ج ۲، ص ۱۶۱.

۴- تفسیر فتح البیان، ج ۲، صص ۲۳۶ - ۲۳۵.

اما واژه‌ی «عیسی» لفظی معرب^۱ است که اصل عبری آن «ایشوع» به معنی سید و آقا است. «عیسی» از «عیس» گرفته شده و چون حضرت عیسی (ع) دارای رنگ سفید متمایل به سرخی بوده، به این اسم نامگذاری شده است. ولی اصل این است که لفظ «عیسی» را غیر مشتق بگیریم، چون سخن گفتن از اشتقاق و ریشه‌ی آن هیچ فایده‌ای در بر ندارد.^۲

اما در مورد علت انتساب حضرت عیسی (ع) به مادرش، زمخشری گفته است: فرزندان معمولاً به پدران خود نسبت داده می‌شوند ولی در آیه‌ای که قبلاً بدان اشاره شد، حضرت عیسی (ع) به مادرش نسبت داده شده است تا اشاره باشد به این نکته که حضرت عیسی (ع) بدون پدر متولد می‌شود.^۳

زمخشری همچنین در مورد معرفی شدن حضرت عیسی بعنوان «مسیح عیسی ابن مریم» گفته است! «عیسی»، اسم، «مسیح» لقب و «ابن مریم» صفت است و مجموع این سه لفظ معرف حضرت عیسی (ع) هستند.^۴

* ج - آشنایی با مریم مادر عیسی (ع)

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي ۖ إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۖ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ ۖ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ ۖ﴾^۵

۱- معرب: لفظی است که در اصل عربی نبوده و از زبان دیگری گرفته شده است.

۲- تفسیر آلوسی، ج ۲، ص ۱۶۱.

۳- تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۳۶.

۴- همان، ج ۱، ص ۳۶۳.

«هنگامی که همسر عمران گفت: پروردگارا! من آنچه را که در شکم دارم (بعد از آنکه به دنیا آمد) خالصانه نذر تو کردم (تا تنها طاعت تو را بجای آورد و به چیز دیگری مشغول نشود) پس (این قربانی) را از من بپذیر که تو شنوا و دانائی. پس وقتی که او را به دنیا آورد (با تأسف و عذر خواهان) گفت: خداوندا! من او را دختر زائیدم، ولی خدا به آنچه او به دنیا آورده بود، آگاه‌تر بود (و بهتر می‌دانست که) پسر مانند دختر نیست (و این دختر به مراتب بهتر از پسری است که او آرزو می‌کرد و گفت:) و من او را مریم نامیدم».

همسر عمران از اینکه فرزندش، دختر به دنیا آمد، اظهار تأسف و ناراحتی کرد، چون وی امیدوار بود که پسری به دنیا آورد که در خدمت خانه‌ی خدا باشد و در آن به عبادت بپردازد درحالیکه معمولاً دختر بویژه در ایام حیض صلاحیت چنین کاری را ندارد، و چون این اظهار تأسف همسر عمران شبیهه‌ی برتری پسران بر دختران را تداعی می‌کند، خداوند در رد این شبیهه فرموده است: خدا بدانچه او به دنیا آورده بود آگاه‌تر بود و بهتر می‌دانست که پسر مانند دختر نیست و این دختر به مراتب از پسری که او آرزو می‌کرد بهتر است.^۲

* زکریا و سرپرستی کردن مریم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا^ط﴾^۳

۱- آل عمران: ۳۶ - ۳۵

۲- تفسیر المنار، ج ۳، صص ۲۹۲ - ۲۹۱.

۳- آل عمران: ۳۷.

«خداوند او (یعنی مریم) را به طرز نیکوئی (از مادرش برای خدمت خانه‌ی خدا و عبادت کردن در آن به جای پسر) پذیرفت و او را خوب تربیت کرد و زکریا را سرپرست او قرار داد».

خداوند سرپرستی مریم را به زکریا واگذار کرد تا مریم از او علم مفید و کردار نیک بیاموزد و نیز به خاطر اینکه زکریا شوهر خاله‌ی مریم و به قول بعضی دیگر شوهر خواهر او بوده است.^۱

* کرامت مریم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا ۚ قَالَ يَمْرَأَتُ أِنِّى لَكَ هَذَا ۖ
قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۚ اِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۲

«هر زمان زکریا وارد عبادتگاه او می‌شد، غذا را در پیش او می‌یافت. گفت: ای مریم! این از کجا برایت آمده است: (مریم) گفت: این از جانب خدا می‌آید، بدرستی که خدا به هر کس که بخواهد بی‌حساب روزی می‌دهد».

«محراب» به معنی غرفه و مکان مرتفع است. و هر وقت زکریا وارد آنجا می‌شد، در زمستان، میوه‌ی تابستان و در تابستان میوه‌ی زمستان را می‌یافت، و این بر وجود کرامت اولیاء دلالت می‌کند.^۳

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۶۰.

۲- آل عمران: ۳۷.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۶۰.

*مژده‌ی تولد عیسی (ع) به مریم

خداوند متعال می‌فرماید:

إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَمْرُؤُا إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ... قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسَّسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^۱

«آنگاه که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خودش که نامش مسیح عیسی پسر مریم است مژده می‌دهد، در حالیکه او در دنیا و آخرت دارای جاهت و از زمره‌ی مقربان است. ... (وقتی که مریم این مژده‌ی فرشتگان را شنید) گفت: پروردگارا! چگونه مرا فرزندی خواهد بود در حالی که (من نه ازدواج کرده‌ام و نه قصد ازدواج دارم و) هیچ انسانی به من دست نزده است: (فرشته‌ای که جانب خدا مأمور دادن این مژده بود، در پاسخ مریم) گفت: این چنین خداوند هر چه بخواهد می‌آفریند و هر گاه اراده‌ی چیزی بکند فقط می‌گوید: پدید آی! پس (بدون تأخیر) پدید می‌آید».

یعنی خداوند هر چیزی را اراده کند، بلافاصله و بدون کمترین تأخیری

پدید می‌آید همانطور که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ﴾^۲
«فرمان ما مانند یک نگاه سریع و با عجله، فرمانی بیش نیست».

۱- آل عمران: ۴۵ و ۴۷.

۲- القمر: ۵۰. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۶۴.

مبحث دوم:

حامله شدن مریم، تولد عیسی و گفتگوی مریم با قومش

* چگونگی حامله شدن مریم (ع)

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّخَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ۖ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ۖ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ۖ﴾^۱

«و در کتاب (آسمانی قرآن) از مریم سخن بگو: آنگاه که در ناحیه‌ی شرقی (مسجد) از خانواده‌اش کناره گرفت (تا به عبادت بپردازد) و پرده‌ای میان خود و آنان افکند. (در این هنگام) ما فرشته‌ی خود، جبرئیل را به سوی او فرستادیم و جبرئیل به صورت انسان کاملی بر مریم ظاهر شد. (وقتی که مریم در آن خلوت کرده جبرئیل را به شکل یک انسان مشاهده کرد، از او ترسید و فکر کرد که جبرئیل قصد او را دارد، لذا) مریم گفت: من از (سوء قصد) تو به خدای مهربان پناه می‌برم. اگر پرهیزکار هستی (و از خدا می‌ترسی به من تعرضی نکن. و مریم این سخن را گفت تا خدا را به یاد او بیاورد)»^۲

۱- مریم: ۱۸ - ۱۶.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، صص ۱۱۵ - ۱۱۴. تفسیر قرطبی، ج ۷، صص ۹۱ - ۹۰. تفسیر شوکانی، ج ۳، ص

وقتی که جبرئیل سخن مریم را شنید گفت: ﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا﴾^۱.

«(جبرئیل) گفت: (من از کسانی نیستم که تو گمان می کنی بلکه) من فرستاده‌ی پروردگار تو هستم تا پسری که (از گناهان) پاکیزه است به تو ببخشم».

وقتی که مریم پاسخ جبرئیل را شنید، با تعجب گفت: ﴿قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾^۲.

«گفت: چگونه پسری خواهم داشت در حالی که هیچ کسی (از راه مشروع) با من نزدیکی نکرده است و زناکار هم نبوده‌ام».

جبرئیل هم در پاسخ او گفت: ﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَىٰ هَيْنٌ وَلَنَجْعَلَنَّهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا﴾^۳.

«گفت: همانگونه است (که بیان داشتی) پروردگار تو گفته است: این (کار) برای من آسان است و (این امر) به خاطر آن است که آن را آیه و نشانه‌ای (بر قدرت خدا) برای مردم قرار دهیم و او را (با برگزیدن به پیامبری) رحمتی از سوی خود سازیم (که مردم را به بندگی خدا و توحید فراخواند). و (این) کار انجام یافته است».

خداوند متعال در این آیه آفرینش حضرت عیسی (ع) بدون پدر را یکی از نشانه‌های قدرت خود معرفی کرده است. خدایی که آفرینش را به صورت‌های متنوع انجام داده است، مثلاً آدم را بدون پدر و مادر و فرزندان آدم را به

۱- مریم: ۱۹.

۲- مریم: ۲۰.

۳- مریم: ۲۱.

وسیله‌ی پدر و مادر و حضرت عیسی را به وسیله‌ی مادر و بدون پدر آفریده است و این تنوع در آفرینش بر کمال قدرت و عظمت خدا دلالت می‌کند.^۱

از علمای سلف روایت شده که وقتی جبرئیل پیام خدا را به گوش مریم رسانید، مریم تسلیم قضای خدا شد و به سخن او اطمینان پیدا کرد. پس جبرئیل به او نزدیک شد و در گریبان پیراهن او فوت کرد تا اینکه فوت به شرمگاه او رسید و به اذن خدا به حضرت عیسی (ع) حامله شد.^۲ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا...﴾^۳

«خداوند همچنین به مریم دختر عمران مثل زده است که شرمگاه خود را حفظ کرد و ما از روح (متعلق به) خود در آن دمیدیم».

*دوری جستن مریم از قومش به سبب حاملگی

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ۖ فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّسِيًّا﴾^۴

«پس مریم به او حامله شد و با جنین خود در مکان دور دستی گوشه گرفت. درد زایمان او را به کنار تنه‌ی درخت خرما کشاند (تا در آنجایی که خود را از دید مردمان پنهان کرده بود، بدان تکیه دهد، در آن هنگام درد زایمان شدت گرفت و

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۱۸.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، صص ۱۱۶ - ۱۱۵. تفسیر قاسمی، ج ۱۱، ص ۱۱۷.

۳- التحریم: ۱۲.

۴- مریم: ۲۳ - ۲۲.

عیسی (ع) متولد شد و مریم هنگام ولادتش گفت: ای کاش قبل از این مرده بودم و چیز ناقابل و فراموش شده‌ای بودم».

حضرت مریم چون می‌دانست که مردم سخن او را باور نمی‌کنند بهترین راه حل را دوری جستن از آنان دید.^۱ و چون می‌دانست که بعد از تولد عیسی با انواع تهمتهای ناروای مردم روبرو خواهد شد (لذا اندوه و هراس وجودش را فراگرفت) و در آن لحظه آرزوی مرگ کرد.^۲

* ندایی به مریم توصیه می‌کند و از او دل‌داری می‌نماید

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ۝ وَهَئِذَا إِلَيْكَ مِجْدُ الْنَخْلَةِ تُسْقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا غَنِيًّا ۝ فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا ۚ فَإِمَّا تَرِينَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ۚ﴾^۳

«(جبرئیل یا حضرت عیسی) از پائین او، وی را صدا زد که اندوهگین مباش. پروردگارت چشمه‌ای را پایین (تراز) تو قرار داده است. و تنه‌ی درخت خرما را به طرف خود بجنبان تا خرماي نورس دست چینی بر تو فرود آید، پس (از این خرماي شیرین) بخور و (از آن آب گوارا) بنوش و (با دیدن این فرزند دل‌بند و پیامبر) چشم را روشن دار. و هر گاه کسی را دیدی (و از فرزندت سؤال کرد با اشاره) بگو: من برای خدای مهربان روزه‌ی (سکوت) نذر کرده‌ام و امروز با هیچ انسانی سخن نمی‌گویم».

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۹۲.

۲- تفسیر ابن عطیه، ج ۹، ص ۴۴۶. تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۱۷. تفسیر قاسمی، ج ۱۱، ص ۱۱۸. تفسیر

شوکانی، ج ۳، ص ۳۲۹.

۳- مریم: ۲۶ - ۲۴.

در این آیه عده‌ای «وَقَرَّی عَیْنًا» را به معنی خوابیدن گرفته و گفته‌اند: خداوند مریم را به خوردن و آشامیدن و خوابیدن تشویق کرده است. و به دنبال آن خداوند از مریم خواسته است که از سخن گفتن با مردم بپرهیزد و پاسخ دادن به آنان را به پسرش واگذار کند، تا خجالت نکشد و با ظهور این معجزه پاکدامنی او به اثبات برسد.^۱

* برگشتن مریم با فرزندش به میان مردم و تهمتهای ناروا

خداوند متعال در مورد بازگشت مریم با پسرش به میان مردم می‌فرماید:

﴿فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ^ط قَالُوا يَمْرَأَتُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ﴿٢٧﴾ يَتَأَخَتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأً سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا ﴿٢٨﴾ فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ^ط قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا^٢﴾

«مریم در حالی که فرزندش را برداشته بود، او را پیش اقوام خود برد. آنان گفتند: ای مریم! کار زشتی کرده‌ای! (و در توبیخ او گفتند: ای خواهر هارون! نه پدر تو مرد بدی بود و نه مادرت زن بدکاره‌ای (پس چطور مرتکب چنین کار زشتی شده‌ای) مریم (وقتی که شک و تردید و تهمتهای آنان را دید) به فرزندش اشاره کرده (و سخن گفتن را به او حواله کرد، و آنان گمان کردند که مریم آنان را مسخره می‌کند پس) گفتند: ما چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم؟».

در مورد «یا أخت هارون» آراء مختلفی از مفسرین نقل شده است، عده‌ای «أخت» را به معنی شبیه گرفته‌اند، چون مریم در عبادت و بندگی کردن خدا به

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۹، ص ۴۵۰ به بعد. تفسیر زمخشری، ج ۳، ص ۱۲ به بعد.

۲- مریم: ۲۹ - ۲۷.

هارون شباهت داشته است. عده‌ای بر این باورند که چون مریم از نسل هارون برادر موسی (ع) بوده است، وی را خواهر هارون خطاب کرده‌اند. برخی هم گفته‌اند که هارون نام مرد صالحی بوده که در میان آنان وجود داشته که مریم در زهد و بندگی با او مقایسه می‌شد (در نتیجه او را بعنوان خواهر هارون مورد خطاب قرار داده‌اند).^۱

***عیسی (ع) در گهواره سخن می‌گوید و خود را بنده‌ی خدا می‌نامد**

خداوند متعال به نقل از سخن عیسی (ع) خطاب به قوم مریم می‌فرماید:

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۖ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ۖ وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ۖ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ۖ ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ۚ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ۚ﴾^۲

«عیسی (ع) گفت: من بنده‌ی خدایم. کتاب (آسمانی انجیل) را به من خواهد داد و مرا پیامبر خواهد کرد (و هر چه بخواهد به من وحی می‌کند) و مرا در هر کجا که باشم شخص پر خیر و برکتی (برای دین خود و دعوت بدان) می‌نماید و مرا به نماز خواندن و زکات دادن تا وقتی که زنده باشم سفارش می‌فرماید و (مرا توصیه می‌کند) به نیکی در حق مادرم. و مرا زورگو قرار نداد که (از اطاعت و بندگی او و نیکی به مادرم سرباز زنم و در نتیجه) بدبخت شوم. و سلام (خدا) بر من است آن روز که متولد شدم و آن روز که می‌میرم و آن روز که زنده و برانگیخته می‌شوم.

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۹، صص ۴۶۱ - ۴۵۹. تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۱۸.

۲- مریم: ۳۴ - ۳۰.

این است عیسی پسر مریم (با این صفات و ویژگیهایی که گذشت) این سخن راستین درباره‌ی اوست، سخن راستینی که در آن شک و تردید می‌کنند.

با توجه به این آیات اولین سخنی که عیسی (ع) بر زبان رانده است، اقرار به بندگی خدا است. و با این اقرار خود از یک طرف پروردگار خود را از داشتن فرزند منزّه داشته و از طرف دیگر مادرش مریم را از ظن و گمان‌های باطل قومش تبرئه کرده است.^۱

ابن کثیر در تفسیر آیه‌ی «وَالسَّلَامُ عَلَیْ یَوْمَ وُلِدْتُ...» گفته است: این آیه دلالت می‌کند بر اینکه عیسی (ع) خود را بنده‌ی خدا و یکی از آفریده‌های او می‌دانست که مانند بقیه‌ی بندگان خدا زندگی می‌کند و می‌میرد و در قیامت برانگیخته می‌شود با این تفاوت که وی در طی این مراحل - که برای دیگر بندگان بسیار دشوار است - از سلامتی کامل برخوردار خواهد بود.^۲

* عیسی (ع) در گهواره مردم را به بندگی خدا دعوت می‌کند

خداوند به نقل از آنچه عیسی (ع) در گهواره به قوم مریم گفت، می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۳

«و بدرستی که خداوند پروردگار من و پروردگار شما است، پس او را پرستش کنید. این است راه راست (که هر کس از آن پیروی کند، هدایت می‌یابد و هر کس با آن به مخالفت برخیزد، گمراه می‌شود).»^۴

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۱۹، تفسیر شوکانی، ج ۳، ص ۳۳۲.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۲۰.

۳- مریم: ۳۶.

۴- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۲۰.

* اختلاف اهل کتاب در مورد عیسی (ع)

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ فَأَخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ ^ط قَوْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ^۱﴾

«گروهها (ی اهل کتاب در مورد حضرت عیسی) با هم دچار اختلاف نظر شدند. و ای بر حال کافران در هنگامه‌ی روزی بزرگ».

بعد از آنکه مشخص شد که حضرت عیسی (ع) بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی اوست و کلمه و روحی است از جانب خدا که به مریم القا شده است، اهل کتاب دچار اختلاف شدند و عقاید گوناگونی را درباره‌ی وی ابراز داشتند، جمهور یهودیان او را فرزند زنا و سخن گفتن وی در گهواره را سحر دانستند، عده‌ای دیگر بر این باور بودند که آنکه در گهواره سخن گفته خدا بوده نه عیسی، عده‌ای هم او را پسر خدا خواندند و برخی هم معتقد به تثلیث شدند، بعضی هم گفتند: عیسی بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی اوست، واین همان سخن حقی است که خداوند مؤمنان را به آن هدایت کرده است، و خداوند به جز این گروه، دیگر گروهها را که در مورد حضرت عیسی دچار انحراف شده و بر خدا دروغ بسته و مدعی شده‌اند که خدا پسر دارد به شدت تهدید کرده و به آنان تا روز قیامت مهلت داده است.^۲

۱- مریم: ۳۷.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۲۱.

مبحث سوم: عیسی (علیه السلام) پیامبر بنی اسرائیل

* رسالت عیسی (ع) در قرآن کریم

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَءِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ^ط فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ^۱﴾

«و (بیاد بیاور) هنگامیکه عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! بدرستی که من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم در حالی که توراتی را که پیش از من آمده است، تصدیق می‌کنم و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است مژده می‌دهم. (ولی) هنگامیکه (عیسی)^۲ همراه با معجزات روشن و دلایل متقن به پیش آنان آمد، گفتند: این جادوی آشکاری است».

در این آیه تصریح شده است به اینکه عیسی (ع) بعنوان پیامبر بنی اسرائیل مبعوث شده است. ولی عیسی (ع) آنان را با «یا بنی اسرائیل» مورد خطاب قرار داده است و مانند موسی (ع) «یا قومی» را بکار نبرده است، چراکه عیسی (ع) فاقد پدر بوده و نسبتی با آنان نداشته است تا قوم او به حساب بیایند.^۳

۱- الصف: ۶.

۲- البته بعضی هم گفته‌اند: زمانی که محمد (ص) با معجزات روشن و دلایل متقن پیش ایشان آمد.

۳- تفسیر زمخشری، ج ۴، ص ۵۲۴. تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۸۳. تفسیر ابن عطیه، ج ۴، ص ۴۲۹.

آلوسی هم در این زمینه گفته است: عیسی (ع) در خطاب به آن‌ها تعبیر «یا قومی» را بکار نبرده است، چون از جانب پدر نسبتی با آنان نداشته است اگرچه مادرش مریم از همه‌ی آنان عالی نسب‌تر بوده است.^۱

از آنجائیکه حضرت عیسی (ع) مصدق تورات بوده و مژده‌ی آمدن پیامبر خاتم به نام احمد را همانطور که در تورات ذکر شده داده است و رسالت وی مخالفتی با تورات نداشته و این خود بیانگر آن بوده که دین او مؤید تمام پیامبران گذشته و آینده بوده است، یهودیان می‌بایست به او ایمان می‌آوردند ولی با وجود اینکه در گهواره به سخن آمد و با معجزات مختلف مورد تأیید خداوند قرار گرفت، به او ایمان نیاوردند بلکه او را تکذیب کردند و تلاش نمودند که وی را به قتل برسانند.^۲

حضرت عیسی (ع) مژده‌ی آمدن حضرت محمد (ص) را با نام «احمد» داده است و احمد یکی از نام‌های پیامبر گرامی اسلام است.

حسان (شاعر پیامبر) گفته است:

صَلَّى الْأَلَهَ وَ مِنْ يَحْفَ بَعْرَشَه وَ الطَّيْبُونَ عَلَى الْمَبَارِكِ أَحْمَد

«خداوند و فرشتگانی که عرش او را احاطه کرده‌اند و پاکان بر نام مبارک

احمد صلوات و رحمت می‌فرستند».

امام مالک و بخاری و مسلم و غیر آنان از جبیر بن مطعم روایت کرده‌اند که پیامبر (ص) فرمود: «إِنَّ لِي أَسْمَاءً، أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا أَحْمَدُ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى قَدَمِي، وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِي الْكُفْرَ وَأَنَا الْعَاقِبُ».^۳

۱- تفسیر آلوسی، ج ۲۸، ص ۸۵. تفسیر فتح البیان، ج ۱۴، ص ۱۰۱.

۲- تفسیر آلوسی، ج ۲۸، ص ۸۵. تفسیر فتح البیان، ج ۴، ص ۱۰۱.

۳- تفسیر آلوسی، ج ۲۸، ص ۸۶. تفسیر فتح البیان، ج ۱۴، ص ۱۰۱.

«من نام‌های مختلفی دارم از جمله: محمد، احمد، حاشر یعنی کسی که دیگران بعد از او زنده می‌شوند، ماحی یعنی کسی که خداوند به وسیله‌ی او کفر را نابود می‌کند، و عاقب یعنی کسی که پیامبری بعد از او نخواهد آمد».

* شریعت عیسی (ع) و کتاب انجیل

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ ط
وَأَتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً
لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱

«و به دنبال آنان (یعنی پیامبران پیشین که به تورات حکم می‌کردند) عیسی پسر مریم را بر راه و روش ایشان فرستادیم که (با گفتار و کردار خود) تصدیق کننده‌ی توراتی بود که پیش از او فرستاده شده بود. و به او کتاب انجیل دادیم که در آن هدایت و نوری است (که آنان را از گمراهی در بینش و منش نجات می‌دهد) و تصدیق کننده‌ی توراتی است که قبل از آن نازل شده است، و برای پرهیزکاران هدایت و پند و اندرز است».

عیسی (ع) از پیامبران بنی‌اسرائیل و شریعت او تورات بود. مسیحیان در انجیل‌های خود از عیسی (ع) نقل می‌کنند که وی نیامده بود که شریعت تورات را نقض کند، بلکه آمده بود که آن را کامل کند و به خواست خدا احکام و آداب و اندرزهایی روحی را بر آن بیفزاید.^۲

۱- مائده: ۴۶.

۲- تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۰۱.

*نعمت‌های خدا بر عیسی و مادرش و معجزات او

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أُيِّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا ^ط وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ^ط وَإِذْ خَلَقْنَا مِنَ الطِّينِ كَهْيَئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي ^ط وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي ^ط وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي ^ط وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِيَ إِسْرَءِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنَّا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٠﴾ وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ ءَامِنُوا بِي وَبِرُسُولِي قَالُوا ءَامَنَّا وَآشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ۝١١﴾ ^١

«آنگاه که خداوند فرمود: ای عیسی پسر مریم! بیاد بیاور نعمت مرا که بر تو و مادرت ارزانی داشتم! زمانی که بوسیله‌ی جبرئیل تو را تقویت کردم (و بر اثر تأیید الهی بعنوان کودک) در گهواره با مردم سخن می‌گفتی و در سن میان سالی (هم بعنوان پیامبر با آنان صحبت می‌کردی) و (به یاد بیاور) آنگاه که کتاب (یعنی خواندن یا نوشتن) و دانش راستین و تورات و انجیل ^۲ را به تو آموختم، و آنگاه که

۱- المائدة: ۱۱۱ - ۱۱۰.

۲- تفسیر المنار، ج ۷، ص ۲۴۵. «تورات» به معنی نور و روشنایی است و از «وَرَى الزند» - یعنی آتش از آتشدانه خارج شد - گرفته شده است. لفظ «انجیل» هم مأخوذ از «نجل» به معنی اصل است، و جمع آن «أناجیل» است و چون کتاب انجیل اصل و اساس علم و حکمت است به این اسم نامگذاری شده است. عده‌ای هم بر این باورند که لفظ «انجیل» از «نجلت الشيء» - یعنی آن را استخراج کردم - گرفته شده است، چون به وسیله‌ی انجیل علم و حکمت استخراج می‌شود. و فرزند را بدین خاطر «نجل» نامیده‌اند که از اصل خود (یعنی پدرش) پیدا شده است. شاید هم لفظ «انجیل» از الفاظ معربیه باشد که نمونه‌ای در زبان عربی برای آن نباشد. تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۵.

به دستور من چیزی را از گل به شکل پرنده می‌ساختی و در آن می‌دمیدی و به فرمان من پرنده‌ای (زنده) می‌شد، و کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من شفا می‌دادی، و (به یاد بیاور) آنگاه را که مردگان را به فرمان من (زنده) می‌کردی و از گور بیرون می‌آوردی، و آنگاه که بنی‌اسرائیل را از تو منع کردم (و نگذاشتم که تو را بکشند یا بدار بزنند) در آن زمان که برای آنان معجزات می‌آوردی و کافران آنان می‌گفتند: این‌ها جز جادوی آشکاری نمی‌تواند باشد (و از جنس آیاتی که موسی آورده است نیست) و (به یاد بیاور) آنگاه را که (جمهور بنی‌اسرائیل تو را تکذیب کرده بودند) به حواریون الهام کردم که به من و فرستاده‌ام (عیسی) ایمان بیاورید. آنان (پذیرفتند و) گفتند: ایمان آوردیم و گواه باش که ما تسلیم (اوامر تو) هستیم».

منظور از «روح القدس» فرشته‌ی وحی، حضرت جبرئیل است که خداوند به وسیله‌ی وی پیامبران خود را مورد تأیید قرار می‌دهد، بدین ترتیب که به وسیله او آنان را آموزش می‌دهد و در مواردی که دچار ضعف بشری می‌شوند آنان را تقویت می‌کند.

«الحواریون»، جمع حواری است، و حواری انسان، کسی است که محبت وی را در دل داشته باشد.^۱

*** یهودیان قصد کشتن عیسی را می‌کنند و خدا او را به آسمان می‌برد**

خداوند متعال درباره‌ی یهودیان می‌فرماید:

﴿ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظُّلُمِ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ۖ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ۖ ﴾^۲

۱- تفسیر المنار، ج ۷، ص ۲۴۸.

۲- النساء: ۱۵۸ - ۱۵۷.

«و خداوند بر بنی اسرائیل خشم گرفت) به خاطر اینکه (از روی استهزاء) می گفتند: ما مسیح، عیسی پسر مریم، پیامبر خدا را کشتیم، درحالی که نه او را کشتند و نه او را به دار آویختند (چنانکه ادعا کرده، و در میان مردم شایع کرده بودند) ولیکن دچار اشتباه شدند (و گمان کردند که عیسی را کشته و به دار آویخته‌اند در حالی که کس دیگری را به جای او کشته بودند) و بی گمان کسانی که درباره‌ی او اختلاف پیدا کردند، راجع به او در شک و گمانند و هیچ آگاهی از آن ندارند و تنها از ظن و گمان پیروی می‌کنند و (باید بدانند) که یقیناً او را نکشته‌اند بلکه خداوند او را (از دست آنان نجات داد و او را) پیش خود برده است و خداوند چیره و حکیم است».

بنی اسرائیل خود اعتراف می‌کردند به اینکه عیسی (ع) را به قتل رسانده‌اند و این بیانگر اوج وقاحت و بی‌شرمی و سرکشی آنان است که نه تنها او را تکذیب کرده‌اند بلکه تلاش کرده‌اند که او را بکشند و اینکه در اینجا عیسی (ع) را، فرستاده‌ی خدا نامیده‌اند از روی ایمان و عقیده نبوده است بلکه قصد استهزاء و مسخره داشته‌اند.^۱ همانطوریکه مشرکان خطاب به پیامبر (ص) می‌گفتند:

﴿ وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ۖ^۲

«و گفتند: ای کسی که قرآن بر تو فرو فرستاده شده است! بی‌گمان تو دیوانه‌ای».

در مورد تلاش یهودیان جهت کشتن حضرت عیسی (ع) روایت شده است: با وجود اینکه خداوند معجزات زیادی را در اختیار عیسی (ع) قرار داد، ولی یهودیان به او ایمان نیاوردند و وی را وادار کردند که با مادرش (به طور مخفیانه) در شهرهای مختلف به گردش بپردازد و مردم را به سوی خدا دعوت کند. ولی یهودیان به این هم اکتفا نکردند بلکه تمام سعی و تلاش خود را به خرج دادند تا او را به قتل برسانند و در نتیجه یک مرد یهودی را در مقابل

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، صص ۵۷۴ - ۵۷۳. تفسیر زمخشری، ج ۲، ص ۵۷۱. تفسیر المنار، ج ۶، ص ۱۸.

۲- الحجر: ۶.

هزینه‌ای هنگفت مأمور کردند که محل عیسی (ع) را برای آنان پیدا کند، پس وی دست به کار شد و حضرت عیسی (ع) را تعقیب کرد تا اینکه جای او را پیدا کرد و وی را به یهودیان نشان داد. روایت شده است که شخصی که یهودیان به اشتباه به جای حضرت عیسی (ع) کشتند و به دار آویختند، همین شخص مزدور یهودی بوده است.^۱

با توجه به حدیث معراج که امام بخاری آن را روایت کرده و در آن نقل شده است که پیامبر (ص) در شب معراج حضرت عیسی (ع) را در آسمان دوم دیده است، حضرت عیسی هم اکنون زنده و در آسمان دوم قرار دارد و در آنجا خواهد ماند تا زمانی که خداوند او را به زمین فرو می‌فرستد و وی آنطور که در روایات آمده است دجال را به قتل می‌رساند.^۲

خداوند در آیه‌ی دیگری در مورد به آسمان بردن حضرت عیسی (ع) می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾^۳

«(به یاد آورید) هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی! من تو را می‌میرانم و به سوی

خویش فرا می‌برم و تو را از (پلیدی) کسانی که کافر شده‌اند پاک می‌گردانم...».

در تفسیر این آیه اختلاف نظر زیادی وجود دارد، عده‌ای از مفسران از جمله ضحاک و فراء بر این عقیده‌اند که در «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ...» تقدیم و تأخیر وجود دارد، چون واو عطف تنها برای جمع است و موجب ترتیب

۱- تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۵۸۷.

۲- تفسیر ابن عطیه، ج ۴، ص ۲۸۷.

۳- آل عمران: ۵۵.

نمی‌شود در این صورت معنی آیه چنین می‌شود: «من تو را به سوی خود فرا می‌برم و از کافران پاک می‌گردانم و تو را می‌میرانم بعد از آنکه از آسمان فرود آمدی» همانطور که در آیه ﴿وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى﴾^۱ تقدیم و تأخیر روی داده و به معنی «و لو لا کلمه سبقت من ربک و أجل مسمی لکان لزاماً» است.

حسن و ابن جریج گفته‌اند: «متوفیک» یعنی تو را می‌گیریم و به آسمان می‌بریم بدون اینکه مرده باشد. ابن زید هم بر این باور است که «متوفیک» و «رافع» به یک معنی به کار رفته‌اند و حضرت عیسی (ع) هنوز نمرده است. ربیع بن انس گفته است: منظور از «متوفیک» خواب است یعنی تو را به خواب می‌بریم، چرا که خواب به مرگ شباهت دارد. همانطور که خداوند فرموده است! ﴿هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ﴾ «او کسی است که شما را به خواب می‌برد در شب».

قرطبی هم گفته است: صحیح آن است همانطور که حسن و ابن زید گفته‌اند، خداوند عیسی را (به صورت زنده) به آسمان فرا برده است بدون اینکه او را میرانده یا به خواب برده باشد. این نظریه از ابن عباس (رض) هم نقل شده و طبری و ضحاک هم آن را برگزیده‌اند.^۲

* فرود آمدن عیسی (ع) بر زمین

خداوند متعال می‌فرماید:

۱- طه: ۱۲۹.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۴، صص ۹۹-۱۰۰.

﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ^ط وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا﴾^۱

«هر یک از اهل کتاب (اعم از یهودی و مسیحی) قبل از مرگ خود (و زمانی که در آستانه‌ی مرگ قرار می‌گیرند و فرشته‌ی مرگ را مشاهده می‌کنند و زمان تکلیف به سر آمده و ایمان پذیرفته نمی‌شود) به عیسی ایمان می‌آورد و در روز قیامت گواه بر آنان خواهد بود».

برخی از مفسران بر این باورند که ضمیر ﴿قبل موته﴾ به عیسی بر می‌گردد، یعنی حضرت عیسی قبل از اینکه بمیرد از آسمان به زمین می‌آید و تمام کسانی که اهل کتابند و در آن زمان وجود دارند به او ایمان می‌آورند. چون روایت شده است که حضرت عیسی (ع) در آخر زمان به زمین فرود می‌آید و تمام اهل کتاب به او ایمان می‌آورند و یک امت را به نام «امت اسلامی» تشکیل می‌دهند و در همان زمان خداوند دجال را هم نابود می‌کند.^۲

احادیث صحیحی هم درمورد نزول حضرت عیسی (ع) از آسمان به زمین وارد شده‌اند، از جمله حدیثی که بخاری روایت کرده است: پیامبر (ص) فرموده است: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُوشِكُنَ أَنْ يَنْزِلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا عَدْلًا فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ وَيَقْتُلَ الْخَنَازِيرَ وَيُضَعُ الْجُزْيَةُ».^۳

«قسم به کسی که جان من در دست اوست نزدیک است که (عیسی) پسر مریم در میان شما فرود آید و به عنوان داوری عادل و دادگر در میان شما به داوری بپردازد و صلیب‌ها را بشکند و خوک‌ها را بکشد و جزیه را بردارد».

۱- النساء: ۱۵۸.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۷۶. تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۵۸۹.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۷۸.

مبحث چهارم: غلو و کفر مسیحیان در شأن عیسی (علیه السلام)

* معنی غلو در دین و حکم آن

خداوند متعال خطاب به اهل کتاب می‌فرماید:

﴿يَتَأْهَلُ الْكُتُبُ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ...﴾^۱

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید (و درباره‌ی عیسی راه افراط و تفریط را در پیش نگیرید) و درباره‌ی خدا جز حق نگویید (و برای او شریک و همسر و فرزند قرار ندهید)».

غلو به معنی گذشتن از حد (و افراط و تفریط) است. یهودیان در مورد عیسی (ع) دچار غلو شدند تا جائیکه مادرش مریم را به زنا و خود او را به دروغویی متهم کردند. مسیحیان هم در حق عیسی مرتکب غلو شدند و او را خدا و پروردگار خود قرار دادند. هر گونه افراط و تفریط حرام است و گاهی موجب کافر شدن انسان می‌گردند همانطوریکه مسیحیان با افراط در شأن عیسی و یهودیان با تفریط در حق او کافر شدند.^۲

۱- النساء: ۱۷۱.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۲۱.

* غلو و کفر مسیحیان در شأن عیسی (ع)

مسیحیان با غلو و افراط در شأن حضرت عیسی (ع)، در واقع مرتکب کفر شدند، چون برخی از آنان عیسی را پسر خدا نامیدند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْنَصْرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾^۱

«و مسیحیان گفتند: مسیح پسر خدا است».

عده‌ای هم عیسی را خدای خود قرار دادند.

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾^۲

«بی‌گمان کافر شده‌اند کسانی که می‌گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است».

یعقوبیه که فرقه‌ای از مسیحیان هستند این سخن را گفته‌اند.^۳

برخی هم گفتند: عیسی یکی از سه خداست.

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾^۴

«بی‌گمان کافر شدند کسانی که گفتند: خدا یکی از سه خدا است».

منظور آنان از سه خدا، الله، عیسی و مریم بود. گروههایی از مسیحیان از

جمله ملکیان، یعقوبیان و نسطوریان چنین اعتقادی داشتند.^۵

۱- التوبه: ۳۰.

۲- المائده: ۷۲.

۳- تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۲۴۹، تفسیر شوکانی، ج ۲، ص ۶۳.

۴- المائده: ۷۳.

۵- تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۲۴۹، تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۸۱، تفسیر شوکانی، ج ۲، ص ۶۳.

سُدی و غیر او گفته‌اند: این آیه در مورد کسانی نازل شده که عیسی و مادرش را به همراه خداوند متعال، خدای خود دانسته و بدین ترتیب خداوند متعال را یکی از سه خدا قرار می‌دادند. در آیه‌ی دیگری نیز چنین آمده است:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحٰنَكَ ۙ﴾^۱

«و (به یاد بیاور) آنگاه را که خدا می‌فرماید: این عیسی پسر مریم! آیا توبه مردم گفته‌ای که من و مادرم را به جز الله تعالی، خدای خود قرار دهی؟ (عیسی) گفت: تو را منزّه می‌دانم که دارای شریک و انباز باشی!».

ابن کثیر در مورد گفته‌ی سُدی گفته است: این سخن در مورد «الله ثالث ثلاثه» از همه‌ی اقوال واضحتر است.^۲

ابن کثیر همچنین در مورد آرا و نظرات مسیحیان در مورد حضرت عیسی – که اگرچه مختلفند ولی همه کفرآمیز هستند – می‌گوید: مسیحیان به خاطر جهالت و نادانی‌شان ضوابطی را نمی‌شناسند و برای کفر و گمراهی آنان حد و مرزی وجود ندارد، عده‌ای عیسی را خدا و عده‌ای هم او را شریک خدا می‌دانند، برخی هم او را پسر خدا می‌خوانند. در واقع مسیحیان گروه‌های مختلفی هستند که هر کدام از آن‌ها دارای آرا و نظریات خاص خود هستند و اتفاق نظری با هم ندارند.^۳

۱- المائدة: ۱۱۶.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۸۱.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۹۱.

*عیسی (علیه السلام) بنی اسرائیل را به بندگی خدای یگانه دعوت می کند!

بدون شک دعوت عیسی (ع) مبتنی بر توحید و یگانه پرستی بوده است، امری که تمام پیامبران به خاطر آن مبعوث شده اند.

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الصُّغُورَ﴾^۱

«ما در میان هر ملتی پیامبری را فرستادیم (و پیام اصلی همه‌ی پیامبران این بوده است) که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید».

در واقع هر آنچه غیر خدا است، آفریده‌ی خدا و بنده‌ی او است و حضرت عیسی (ع) هنوز در گهواره بود که به این امر اعتراف کرد. خداوند متعال به نقل از عیسی (ع) می فرماید:

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ﴾^۲

«عیسی) گفت: بدرستی که من بنده‌ی خدایم».

خداوند همچنین به نقل از عیسی (ع) در دعوت بنی اسرائیل به عبادت و بندگی خدا می فرماید:

﴿وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنَىٰ إِسْرَءِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ﴾^۳

«و عیسی گفت: این بنی اسرائیل! خدایی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است. بی گمان هر کس برای خدا شریک قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او آتش دوزخ است، و ستمکاران هیچ یآوری ندارند».

۱- النحل: ۳۶.

۲- مریم: ۳۰.

۳- المائدة: ۷۲.

حضرت عیسی (ع) در این آیه، بنی اسرائیل را به بندگی خدای یگانه‌ای دعوت کرده است که پروردگار او و پروردگار آنها است و آنان را از شرک بر حذر داشته است و هیچ گونه تفاوتی میان خود و آنان در بندگی خداوند قائل نشده و خود را هم مانند آنان مخلوق خدا و بنده‌ی او به حساب آورده و خود را موظف دانسته است که تنها او را بندگی کند.^۱

خداوند متعال در این باره همچنین می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ۖ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ ۖ قَالَ سُبْحَنَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ ۖ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۖ تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿۱۷۱﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ ۖ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۚ﴾^۲

«و (بیاد بیاور) آنگاه را که خداوند می‌گوید: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفته‌ای که به جز الله من و مادرم را نیز دو خدای دیگر بدانید؟ عیسی می‌گوید: تو را (از اینکه شریک داشته باشی) منزّه می‌دانم. شایسته‌ی من نیست که چیزی را که حق من نیست بگویم. اگر آن را گفته باشم، بی‌گمان تو از آن آگاهی. تو می‌دانی آنچه در درون من است ولی من از آنچه بر من پنهان می‌داری بی‌خبرم، زیرا تو داننده‌ی رازها و نهانیهای. من به آنان چیزی نگفتم مگر آنچه مرا به گفتن آن فرمان داده‌ای (و آن) اینکه (تنها) خدا را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است.»

حضرت عیسی (ع) مأموریتی که خداوند در قبال بنی اسرائیل بر عهده‌ی او گذاشته به خوبی انجام داده و آنان را به بندگی خدای یگانه دعوت کرده و از تمام مظاهر شرک بر حذر داشته است.

۱- تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۶۶۳. تفسیر شوکانی، ج ۲، ص ۶۳.

۲- المائدة: ۱۱۷ - ۱۱۶.

* عیسی (ع) از دیدگاه قرآن کریم

خداوند متعال می‌فرماید:

«... إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَفَاعِلُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۖ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ۚ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ ۚ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ ۖ سُبْحَنَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ ۚ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۚ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ»^۱

«عیسی مسیح پسر مریم تنها، فرستاده‌ی خداست و او واژه‌ی خداست که آن را به مریم رساند و او روحی است از جانب خدا، پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگویید که (خدا) سه تا است (از این سخن بیهوده) دست بردارید که برای شما بهتر است. خدای بر حق تنها یکی است و آن الله است و او پاک و منزّه است از اینکه فرزندی داشته باشد، در حالی که آنچه که در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست و کافی است که خدا وکیل باشد».

در این آیه خداوند عیسی مسیح را پسر مریم خوانده است، و این امر الوهیت را از او نفی می‌کند، چون کسی که به مادرش نسبت داده شده چگونه می‌تواند خدا باشد در حالی که خدا باید قدیم و غیر مخلوق و غیر محدث باشد.^۲ در این آیه همچنین عیسی «کلمه‌ی خدا» نامیده شده است، چون بدون پدر و بدون نطفه و تنها با گفتن واژه‌ی «کُنْ» توسط خداوند متعال آفریده شده است. و این در میان عرب‌ها رسم است که اگر چیزی از چیز دیگری صادر شد

۱- النساء: ۱۷۱.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۲۰.

به نام آن نامگذاری شود و چون عیسی (ع) با واژه‌ی «کن» که از خدا صادر شده آفریده شده است پس می‌توان او را «کلمه‌ی خدا» نامید.^۱

القای کلمه به مریم به این معنی است که خداوند کلمه‌ای را که عیسی (ع) را با آن آفرید با دمیدن جبرئیل (ع) به مریم رسانید و عیسی را در (شکم) او قرار داد.^۲

در مورد «و روح منه» در آیه فوق اقوال مختلفی به شرح زیر از مفسران نقل شده است که همه‌ی آن‌ها سخن باطل مسیحیان را مبنی بر اینکه عیسی (ع) جزئی از خدای متعال است، رد می‌کنند:

الف _ عیسی (ع) با دمیدن روح خدا یعنی جبرئیل (در مادرش مریم) آفریده شده است. این گروه از مفسران استدلال کرده‌اند به آیه‌ی «الَّتِي أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا»^۳

«آنکه به گناه دامن نیالود و خود را پاک نگهداشت و ما از روح خود در او دمیدیم».

عده‌ای هم در این آیه «روح» را به معنی خود دمیدن، یعنی دمیدن جبرئیل در مریم به امر خداوند، گرفته‌اند.

ب _ عیسی (ع) بوسیله‌ی روحی از جانب خداوند که جبرئیل ملقب به «روح القدس» است مورد تأیید قرار گرفته است. همانطور که خداوند فرموده است: «و اَیْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ». «او را به وسیله‌ی روح القدس یعنی جبرئیل مورد تأیید قرار دادیم».

ج _ رشید رضا در تفسیر المنار بعد از ذکر دو قول فوق گفته است: می‌توان گفت که هر دو قول فوق در مورد «و روح منه» صادق هستند. یعنی

۱- تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۵۹۳، تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۲۲.

۲- تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۵۹۳. تفسیر قاسمی، ج ۵، ص ۶۷۵. تفسیر ابن عطیه، ج ۴، ص ۳۰۱.

۳- التحريم: ۱۲.

عیسی (ع) با دمیدن فرشته‌ای که از او به «روح» و «روح القدس» تعبیر شده در مادرش مریم که بمنزله‌ی تلقیح بین مرد و همسرش بوده، پدید آمده و در طول زندگی خود به وسیله این روح یعنی جبرئیل مورد تأیید قرار گرفته است. از این روی، هم در زمان کودکی و هم در زمان مردانگی روحانیت بر او غلبه داشته است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا^۱﴾

بدین ترتیب واژه‌ی «روح» بر عیسی (ع) اطلاق شده است. و گویا عیسی همان فرشته‌ای است که به سبب دمیدن او آفریده شده و در طول زندگی به وسیله‌ی او مورد تأیید خداوند قرار گرفته است. همانطور که به منظور مبالغه به جای اینکه گفته شود فلانی عادل است، گفته می‌شود فلانی عدالت است.^۲

د- اُبی بن کعب گفته است: وقتی که خداوند (در ازل) از فرزندان آدم عهد و پیمان گرفت، ارواح آنان را آفرید و سپس آن‌ها را به پشت آدم منتقل کرد و تنها روح عیسی را نزد خود نگه داشت. وقتی که خواست او را بیافریند، آن روح را به سوی مریم فرستاد و بدین ترتیب عیسی از او متولد شد. از این روی خداوند فرمود: ﴿و روح منه^۳﴾.

هـ- منظور از ﴿و روح منه﴾ این است که خداوند روح عیسی را هم مانند دیگر ارواح، خود آفریده است، همانطور که منظور از ﴿جميعاً منه﴾ در آیه‌ی ﴿و سَخَّرَ لَكُم مَّا فِی السَّمَوَاتِ وَ مَّا فِی الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ﴾ این است که همه‌ی اینها

۱- المائدة: ۱۱۰. ترجمه‌ی آن گذشت.

۲- تفسیر المنار، ج ۶، صص ۸۳ - ۸۲.

۳- تفسیر ابن عطیه، ج ۴، ص ۳۰۱. تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۹۲.

آفریده‌ی خدایند. و خداوند متعال به منظور تکریم و گرامی داشت حضرت عیسی (ع) روح او را به خود نسبت داده است همانطوریکه شتر حضرت صالح را به خود نسبت داده و فرموده است: «**ناقه الله**».^۱

و _ «**و روح منه**» یعنی رحمتی از جانب خداوند، چون حضرت عیسی (ع) رحمت خدا برای پیروان خود بوده است. و مقصود از واژه‌ی «روح» در آیه‌ی «**وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ**»^۲ نیز رحمت خداوند است.^۳

ز - حضرت عیسی روحی از جانب خدا نامیده شده است، چون روح او از جانب خداوند و به وسیله‌ی قدرت او آفریده شده است بدون اینکه جزئی از یک صاحب روح دیگر و نطفه‌ای از یک پدر زنده بوده باشد.^۴

* مسأله‌ی آفرینش عیسی همچون آفرینش آدم است

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ ۖ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾.^۵

«مسأله‌ی (آفرینش) عیسی نزد خدا همچون مسأله‌ی (آفرینش) آدم است که او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت: پدید آی! و او (بی‌درنگ) پدید آمد».

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۹۰، تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۹۲.

۲- المجادلة: ۲۲.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۹۳. احکام القرآن ابن عربی، ج ۱، ص ۵۱۷.

۴- تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۵۹۳.

۵- آل عمران: ۵۹.

یعنی خدایی که توانسته است آدم را بدون پدر و مادر از خاک بیافریند، می‌تواند عیسی را هم بدون پدر بیافریند. خداوند در واقع خواسته است قدرت خود را (به صورتهای مختلف) به نمایش بگذارد، آنگاه که آدم را بدون پدر و مادر آفرید، و حوا را از جنس نر یعنی پهلوی آدم و بدون جنس ماده و عیسی را از جنس ماده و بدون جنس نر و بقیه انسان‌ها را از جنس نر و ماده آفرید.^۱

* عیسی بنده‌ی خداست

آیات مختلفی از قرآن کریم از جمله آیات زیر عیسی را بنده و آفریده‌ی خدا معرفی کرده‌اند که هیچ سهمی از الوهیت و ربوبیت خدا ندارد:

الف- ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ﴾^۲

«مسیح پسر مریم پیامبری بیش نبود که پیش از او نیز پیامبرانی (آمده‌اند و) رفته‌اند، و مادرش زن بسیار راستگوئی است. هم عیسی و هم مادرش (چون انسان بودند) غذا می‌خوردند».

یعنی عیسی خود مانند تمام پیامبران قبل از خود پیامبری بوده که خداوند آیات و معجزاتی را به او داده است همچنانکه به دیگر پیامبران داده است، و اگر او را بدون پدر آفریده، آدم را بدون پدر و مادر آفریده است، و مادرش هم مانند زنان راستگو و درستکار که به پیامبران پیشین ایمان آورده‌اند، زنی راستگو و درستکار بوده است. سپس در نفی الوهیتی که به عیسی و مادرش

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۶۷.

۲- المائدة: ۷۵.

نسبت داده شده، خداوند می‌فرماید که آنان هر دو غذا می‌خورند و بدیهی است کسی که غذا بخورد نمی‌تواند سهمی از ربوبیت و الوهیت داشته باشد.^۱

ب - ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ﴾.^۲

«عیسی بنده‌ای بیش نیست که نعمت خود را بر او ارزانی داشتیم (و او را همچون آدم بدون سبب آفریدیم و بدو شرافت و کرامت نبوت را دادیم) و او را نمونه و الگو (و عبرتی) برای بنی‌اسرائیل قرار دادیم».^۳

ج - ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ...﴾.^۴

«(عیسی) گفت: بدرستی که من بنده‌ی خدایم...».

حضرت عیسی بعد از آنکه متولد شد و مادرش او را به میان بنی‌اسرائیل برد، اولین سخنی که بر زبان آورد این بود که من بنده‌ی خدایم، و نگفت من پسر خدایم آنگونه که مسیحیان درباره‌ی او ادعا می‌کنند، چون این سخن باطلی است و حضرت عیسی (ع) به جز سخن حق چیز دیگری را بر زبان نمی‌آورد.

د - ﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ

يَسْتَنْكِفَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾.^۵

«هرگز مسیح ابائی ندارد از اینکه بنده‌ای برای خدا باشد (همانطور که فرشتگان مقرب نیز از بندگی او ابائی ندارند، و هر کس از عبادت خدا امتناع ورزد و خود را

۱- تفسیر زمخشری، ج ۱، صص ۶۶۵ - ۶۶۴. تفسیر شوکانی، ج ۲، ص ۶۴.

۲- الزخرف: ۵۹.

۳- تفسیر زمخشری، ج ۴، ص ۲۶۱.

۴- مریم: ۳۰.

۵- النساء: ۱۷۲.

بزرگ پندارد، خداوند همگی آنان را (در روز قیامت) در پیشگاه خود گرد می‌آورد
(و عادلانه در میان آنان قضاوت می‌کند).^۱

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۹۱.

**فصل
پنجم**

صابونیان و مجوسیان

مبحث اول:

صابئیان

* صابئیان در قرآن و نظریات مفسران در مورد آنان

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّبِئِينَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴾^۱

«بدرستی کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و مسیحیان و صابئیان، هر کس به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد و کردار نیک انجام دهد، پاداششان نزد پروردگارشان (محفوظ) است و نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند».

مفسران در مورد «صابئیان» نظریات مختلفی ابراز داشته‌اند (که به مهمترین آن‌ها اشاره خواهیم کرد):

۱- تفسیر زمخشری: صابئیان قومی هستند که از آئین یهودیت و مسیحیت برگشته و فرشتگان را پرستش می‌کردند. واژه‌ی «صبأ» به معنی خارج شدن از دین است.^۲

۱- البقره: ۶۲.

۲- تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۱۴۶.

۲- تفسیر ابن عطیه: صابئی در لغت به معنی کسی است که از دینی برگشته و به دین دیگری گرویده است. از این روی عرب‌ها به کسی که مسلمان می‌شد می‌گفتند: «قد صَبَأَ» یعنی از دین خود خارج شده و دین جدید را پذیرفته است. و اما «صابئین» که در آیه بدان‌ها اشاره شده است، سُدی گفته است: آنان گروهی از اهل کتاب هستند. مجاهد گفته است: آنان قومی بی‌دین هستند که نه یهودی به حساب می‌آیند و نه مسیحی. ابن ابی نجیح هم گفته است: صابئیان قومی هستند که در موصل عراق سکونت دارند و لفظ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را می‌گویند ولی بدان عمل نمی‌کنند و کتابی هم ندارند. حسن بن ابی الحسن و قتاده هم بر این باورند که صابئیان قومی هستند که فرشتگان را می‌پرستند و پنج نماز را رو به قبله می‌خوانند و زبور را تلاوت می‌کنند، وقتی که زیاد بن ابی سفیان آنان را دید، خواست که جزیه را از آنان بردارد تا اینکه فهمید که آنان فرشتگان را پرستش می‌کنند (و در نتیجه از کار خود منصرف شد).^۱

۳- تفسیر آلوسی: صابئیان چندین گروه هستند، گروهی ستارگان و گروهی بتان را می‌پرستند و هر کدام از این دو گروه نیز خود دسته‌های مختلفی دارند که هر یک از آن‌ها دارای اعتقادات و عبادات خاص خود است. امام ابوحنیفه (رض) در مورد آنان می‌گوید: آنان بت پرست نیستند بلکه تنها ستارگان را تعظیم می‌کنند همانگونه که کعبه تعظیم می‌شود. عده‌ای هم گفته‌اند: صابئیان موحدانی هستند که به تأثیر ستارگان اعتقاد دارند و به بعضی از پیامبران از جمله یحیی علیه السلام ایمان دارند. برخی هم گفته‌اند: صابئیان قومی هستند که به خدا اقرار می‌کنند و زبور را می‌خوانند و فرشتگان را پرستش می‌کنند و رو به کعبه نماز می‌خوانند و در واقع از هر دینی چیزی را

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۱، صص ۳۲۸ - ۳۲۷.

گرفته‌اند. اما در مورد جواز ازدواج با آنان و خوردن ذبح آنان فقها با هم اختلاف نظر دارند.

۴- تفسیر قرطبی: اختلافی در این نیست که یهودیان و مسیحیان اهل کتاب هستند، لذا هم ازدواج با زنان آنان و هم خوردن ذبح آنان و هم وضع جزیه بر آنان جایز است، ولی در مورد «صابئین» اختلاف نظر وجود دارد؛ سُدّی و اسحاق بن راهویه گفته‌اند: صابئیان گروهی از اهل کتاب هستند. ابن منذر به نقل از ابن اسحاق گفته است: خوردن ذبح آنان و ازدواج با زنان آنان اشکالی ندارد. مجاهد و حسن بن ابی نجیح هم گفته‌اند: صابئیان قومی هستند که آئینشان آمیزه‌ای است از یهودیت و مجوسیت و خوردن ذبحشان جایز نیست. حسن و قتاده هم آنان را قومی معرفی کرده‌اند که فرشتگان را می‌پرستند و رو به قبله نماز می‌خوانند و زبور را تلاوت می‌کنند. قرطبی بعد از نقل این اقوال گفته است: آنچه از مذهب صابئیان برمی‌آید این است که آنان موحدانی هستند که به تأثیر ستارگان اعتقاد دارند، از این روی وقتی که «القادر بالله» در مورد آنان از ابوسعید اصطخری سؤال کرد، به کافر بودن آنان فتوا داد.^۱

۵- تفسیر ابن کثیر: اما در مورد صابئیان اختلاف نظر وجود دارد، سفیان ثوری به نقل از مجاهد گفته است: صابئیان ملتی هستند بین مجوسیان و یهودیان و مسیحیان و دین (بخصوصی) ندارند. ابوالعالیه، سُدّی، ضحاک و اسحاق بن راهویه بر این عقیده‌اند که صابئیان گروهی از اهل کتابند که زبور را می‌خوانند، از این روی ابوحنیفه و اسحاق گفته‌اند: خوردن ذبح آنان و ازدواج با زنان آنان اشکالی ندارد. از حسن هم روایت شده که می‌گفت: صابئیان ملتی مانند مجوسیان هستند. فخر رازی هم بر این باور است که آنان قومی هستند

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱، صص ۴۳۵ - ۴۳۶.

که ستارگان را می‌پرستند بدین معنی که خداوند ستارگان را قبله‌ی عبادت و دعا قرار داده و یا اینکه تدبیر امور عالم را به آن‌ها واگذار کرده است. سپس ابن کثیر گفته است: ظاهرترین و قویترین این اقوال - خدا هم بهتر می‌داند - قول مجاهد و پیروان او و وهب بن منبه است که اعتقادشان بر این است که صابئیان ملتی هستند که نه بر دین یهودیان و مسیحیان و مجوسی‌ان هستند و نه به آیین مشرکین اعتقاد دارند بلکه بر فطرت خود باقی مانده و دین مشخصی ندارند که از آن پیروی کنند. از این روی مشرکان، مسلمانان را «صابئی» می‌نامیدند بدین معنی که از تمام ادیان موجود در آن زمان خارج شده‌اند.^۱

۶- تفسیر شوکانی: صابئیان قومی هستند که ستارگان را می‌پرستند، عده‌ای هم آنان را گروهی از مسیحیان به حساب آورده‌اند ولی این غیر صحیح است، چون آنان گروه معروفی هستند که به هیچ یک از ادیان منتسب به پیامبران بر نمی‌گردند.^۲ از آنچه که مفسران در مورد صابئیان گفته و از پیشینیان خود نقل کرده‌اند به روشنی در می‌یابیم که آنان شناختی کافی از اعتقادات و دیانت صابئیان نداشته‌اند و هر چه گفته‌اند از روی حدس و گمان و از روی ظاهر عبادات و اوضاع و احوال آنان بوده است، چون اگر حقیقت دیانت و معتقدات آنان را می‌شناختند، تا این حد با هم اختلاف نظر نمی‌داشتند. ولی آنچه برای ما روشن شده است این است که صابئیان نه اهل کتابند و نه گروهی از اهل کتاب و قرآن کریم و سنت نبوی هم این مطلب را تأیید می‌کنند.

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲- تفسیر شوکانی، ج ۳، ص ۴۲۳.

۱- قرآن کریم:

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ ۱
 أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَفِيلِينَ ۲

«این (قرآن) کتاب مبارک (و پر خیر و برکتی) است که ما آن را فرو فرستاده‌ایم، پس از آن پیروی (و بدان عمل) کنید و (از مخالفت با آن) بپرهیزید باشد که مورد رحمت خدا قرار گیرید. (آن را فرو فرستاده‌ایم) تا نگویند کتاب تنها بر دو گروه پیش از ما فرو فرستاده شده است و ما از بحث و بررسی آن‌ها بی‌خبر بوده‌ایم».

مفسران در تفسیر این دو آیه نظرات مختلفی را به شرح زیر بیان داشته‌اند:

الف - تفسیر قرطبی: خداوند در این دو آیه خطاب به اهل مکه گفته است: ما قرآن را بر شما فرو فرستادیم تا نگویند که کتاب‌های تورات و انجیل بر یهودیان و مسیحیان نازل شده و کتابی بر ما نازل نشده است.^۲
 از تفسیر قرطبی چنین بر می‌آید که منظور اهل مکه و دیگران از اهل کتاب تنها یهودیان و مسیحیان بوده‌اند و سیاق آیه هم بیانگر این امر است، پس مفهوم «اهل کتاب» غیر یهودیان و مسیحیان از قبیل صابئیان و مجوسیان را در برنمی‌گیرد.

ب - تفسیر ابن کثیر: علی بن ابی طلحه از ابن عباس روایت کرده است که در دو آیه‌ی فوق منظور از دو گروهی که کتاب بر آنان نازل شده یهودیان و مسیحیان هستند. مجاهد و سُدّی و قتاده هم، چنین گفته‌اند. و منظور از ﴿وَإِنْ﴾

۱- الأنعام: ۱۵۶ - ۱۵۵.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۷، صص ۱۴۴ - ۱۴۳.

کَنَّا عَنْ دَرَا سْتِهِمْ لَغَافِلِينَ» این است که ما نمی‌فهمیدیم که آنان چه می‌گفتند، چون زبان آنان با زبان ما تفاوت داشت و در نتیجه ما از آن‌ها غافل بودیم.^۱

گفته‌ی مجاهد و همفکران او هم نشان می‌دهد که منظور از دو گروهی که کتاب بر آن‌ها فرو فرستاده شده است، یهودیان و مسیحیان هستند و در اصطلاح آنان تنها این دو گروه اهل کتاب به حساب می‌آیند، بنابراین، اهل کتاب شامل صابئیان و مجوسیان و امثال آن‌ها نمی‌شود. به همین دلیل تمام مفسران گفته‌اند: منظور از این دو گروه تنها یهودیان و مسیحیان هستند و ابن عطیه در این مورد ادعای اجماع مفسرین را کرده است.^۲

ج - تفسیر فتح البیان: در این آیه تنها به دو کتاب نازل شده بر یهودیان و مسیحیان اشاره شده است، چون از میان کتاب‌های آسمانی، این دو کتاب از لحاظ اشمال بر احکام از همه مشهورتر بوده‌اند و این دلالت می‌کند بر اینکه مجوسیان اهل کتاب نبوده‌اند، چون اگر آن‌ها هم اهل کتاب می‌بودند، گروه‌هایی که کتاب بر آن‌ها نازل شده است سه گروه می‌شدند نه دو گروه. ابن کمال این سخن را گفته است.^۳

این آیه همچنین دلالت می‌کند بر اینکه صابئیان هم اهل کتاب به حساب نمی‌آیند، چون اگر آن‌ها هم اهل کتاب به حساب می‌آمدند، گروه‌هایی که کتاب بر آن‌ها نازل شده است بیش از دو گروه می‌بودند.

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۹۲.

۲- تفسیر ابن عطیه، ج ۵، ص ۴۰۵. تفسیر آلوسی، ج ۸، ص ۶۱. تفسیر المنار، ج ۸، ص ۲۰۴.

۳- تفسیر فتح البیان، ج ۴، ص ۲۸۱.

۲- سنت نبوی:

در سنت نبوی چیزی وارد نشده است مبنی بر اینکه صابئیان جزو اهل کتاب به حساب می‌آیند و یا اینکه مثل اهل کتاب باید با آن‌ها رفتار شود همانطوریکه در مورد مجوسیان وارد شده است. در حالی که اگر صابئیان هم مثل مجوسیان بودند، در سنت نبوی به آن‌ها اشاره می‌شد به اعتبار اینکه اهل کتاب هستند و یا به اعتبار اینکه مانند مجوسیان در بعضی از احکام ملحق به اهل کتاب هستند.

مبحث دوم:

مجوسیان

* مجوسیان در قرآن کریم و نظریات مفسران در مورد آنان

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّٰدِقِينَ وَالنَّصْرَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُم يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۱

«به درستی که خداوند در روز قیامت میان کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که یهودی شده‌اند و میان صابئیان و مسیحیان و مجوسیان و کسانی که مشرک شده‌اند داوری خواهد کرد و مسلماً خداوند بر هر چیزی شاهد و ناظر است».

مفسران در مورد مجوسیان نظریات مختلفی به شرح زیر دارند:

۱- تفسیر قرطبی: مجوسیان آتش پرستانی هستند که قائل به دو اصل نور و ظلمت برای جهان هستی هستند. قتاده گفته است: ادیان پنج تا هستند که از آن‌ها چهارتا شیطانی و یکی رحمانی است.^۲

۲- تفسیر ابن عطیه: مجوسیان کسانی هستند که آتش و آفتاب و ماه را می‌پرستند.^۳

۳- تفسیر آلوسی: مجوسیان با توجه به آنچه از قتاده نقل شده است، قومی هستند که آفتاب و ماه و آتش را می‌پرستند. عده‌ای هم آنان را تنها آفتاب

۱- الحج: ۱۷.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۲۳.

۳- تفسیر ابن عطیه، ج ۱۰، ص ۲۴۳.

پرست و ماه پرست خوانده‌اند و عده‌ای دیگر آنان را تنها آتش پرست نامیده‌اند. برخی هم گفته‌اند: مجوسیان قومی هستند که از مسیحیان کناره گرفته و لباس پشمین پوشیده و راه انزوا و گوشه‌گیری در پیش گرفته‌اند. برخی نیز بر این باورند که مجوسیان قومی هستند که قسمتی از دین خود را از مسیحیت و قسمتی را هم از یهودیت گرفته و معتقدند که جهان هستی دارای دواصل نور و ظلمت است. از کتاب «ملل و نحل» (شهرستانی) چنین برمی‌آید که مجوسیان دارای طوایف مختلفی هستند و آنان قبل از یهودیان و مسیحیان وجود داشته‌اند و برخلاف صابئیان از کتاب و شریعت خاص خود برخوردار هستند و آتش را تعظیم می‌کنند. همچنین در کتاب «ملل و نحل» آمده است که مجوسیان آتشکده‌های فراوانی دارند. اولین آتشکده‌ای که «فریدون» آن را ساخت آتشکده‌ی طوس و آتشکده‌ی بخاری به نام «بردسون» و آتشکده‌ی «کرکو» در سیستان بود. مجوسیان در بخاری آتشکده‌ی دیگری نیز به نام «قبازان» داشتند و «کیمرد» هم در بین شیراز و اصفهان آتشکده‌ای را ساخته بود. در دیگر نواحی ایران نیز آتشکده‌های مختلفی وجود داشت. تمام این آتشکده‌ها قبل از «زرتشت» وجود داشته‌اند و «زرتشت» آتشکده‌ی «بتسیا» را بنا نهاد. در سرزمین روم (شرقی) و بر دروازه‌های شهر قسطنطنیه (استانبول کنونی) آتشکده‌ای بود که شاپور پسر اردشیر آن را ساخته بود و تا روزگار مهدی (عباسی) باقی مانده بود. «بوران» دختر کسری هم در نزدیکی شهر بغداد آتشکده‌ای به نام «باسفیثا» داشت و در هند و چین هم آتشکده‌هایی وجود داشت. در کتاب لغت صحاح آمده است: «مَجُوسِيَّة» یک آیین و کیش است، و «مَجُوسِي» منسوب به این آیین و کیش است و جمع آن «مَجُوس» است. در کتاب قاموس هم آمده است: «مَجُوس» بر وزن صبور به معنی شخصی است که گوش‌های کوچکی دارد و آیینی را ابداع کرده و مردم را به سوی آن دعوت

می‌کند و در واقع لفظ معربی است که از «مینح کوش» گرفته شده است. عده‌ای هم «مجوس» را معرب «موکوش»^۱ دانسته‌اند که چون مجوسیان موهای سر خود را تا بناگوش دراز می‌کردند، این لفظ بر آنان اطلاق شده است.^۲

۴- تفسیر فتح البیان: مجوسیان، کسانی هستند که آتش را می‌پرستند و معتقد به دو اصل نور و ظلمت برای جهان هستی هستند. عده‌ای هم آنان را قومی می‌دانند که آفتاب و ماه را می‌پرستند. برخی هم آنان را گروهی از مسیحیان دانسته‌اند که از آنان کناره گرفته و جامه‌ی زهد را به تن کرده‌اند. عده‌ای هم گفته‌اند: مجوسیان کسانی هستند که قسمتی از دین یهود و قسمتی از آیین مسیح را گرفته‌اند.^۳

۵- تفسیر شوکانی: شوکانی هم مجوسیان را آتش پرست و معتقد به دو اصل نور و ظلمت برای جهان هستی معرفی کرده و سپس اقوال دیگری که در مورد آنان گفته شده ذکر کرده است.^۴

قول راجح آن است که مجوسیان جزو اهل کتاب به حساب نمی‌آیند به خاطر دلایلی که قبلاً در مورد صابئیان ذکر کردیم و نیز به خاطر اینکه صاحب تفسیر فتح البیان به نقل از «ابن کمال» در تفسیر آیه‌ی ﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۵ آن تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ إِلَهُكُمُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ

۱- در متن کتاب به همین صورت قید شده است ولی ظاهراً «موگوش» بوده است.

۲- تفسیر آلوسی، ج ۱۷، ص ۱۲۹.

۳- تفسیر فتح البیان، ج ۹، ص ۲۵.

۴- تفسیر شوکانی، ج ۳، ص ۴۴۳.

مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَنَفِلِينَ^۱ گفته است: این آیه دلالت می‌کند بر اینکه مجوسیان جزو اهل کتاب محسوب نمی‌شوند، چرا که اگر جزو اهل کتاب به حساب می‌آمدند، اقوامی که کتاب بر آن‌ها نازل شده بود سه طائفه می‌بودند نه دو طایفه.^۲

صاحب تفسیر فتح البیان بدون هیچ توضیح و تفسیری سخن ابن کمال را نقل کرده است، گویی که آن را پسندیده است، ولی باید دانست که مجوسیان در پاره‌ای از احکام به اهل کتاب یعنی یهودیان و مسیحیان ملحق می‌شوند، چرا که پیامبر (ص) در مورد آنان فرموده است: «سَنُؤَابَهُمْ سَنَّهُ أَهْلِ الْكِتَابِ» یعنی همچون اهل کتاب با آنان (مجوسیان) رفتار کنید.

امام مالک هم در کتاب «موطأ» از جعفر بن محمد و او از پدرش نقل کرده که عمر بن خطاب (رض) در مورد مجوسیان گفت: نمی‌دانم در مورد آنان چگونه رفتار کنم؟ عبدالرحمان بن عوف گفت: من گواهی می‌دهم که از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: «سَنُؤَابَهُمْ سَنَّهُ أَهْلِ الْكِتَابِ».

ابن منذر گفته است: منظور عمر بن خطاب (رض) از اینکه گفته است نمی‌دانم با آن‌ها چه کار کنم تنها در مورد جزیه بوده است.

این سخن پیامبر (ص) دلالت می‌کند بر اینکه مجوسیان اهل کتاب نبوده‌اند، و جمهور فقها هم بر این باورند. ولی از امام شافعی روایت شده که مجوسیان اهل کتاب بوده و کتاب خود را تحریف کرده‌اند و ظاهراً امام شافعی (رح) به حدیث ضعیفی که از طریق ابوسعید بقال از امام علی (رض) روایت شده، استناد

۱- الأنعام: ۱۵۶ - ۱۵۵. ترجمه‌ی آیه گذشت.

۲- تفسیر فتح البیان، ج ۴، ص ۲۸۱.

کرده است. ابن عطیه گفته است: روایت شده که پیامبری به نام «زرتشت» در میان مجوسیان مبعوث شده است.^۱

مجوسیان هم اکنون در بعضی از نواحی ایران وجود دارند ولی تعدادشان زیاد نیست.

۱- تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۱۱۱.

**فصل
ششم**

مشركان و دهريان

مبحث اول:

مشرکان

* توحید الوهیت

نخستین چیزی که پیامبر خاتم حضرت محمد (ص) و پیامبران پیشین مردم را به آن دعوت کرده‌اند، عبادت و بندگی خدای یگانه است. خداوند متعال فرموده است:

﴿ كِتَابُ أَحْكَمَتْ ءَايَتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ ۚ إِنَّنِي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَنَشِيرٌ ۚ ﴿٢﴾﴾

«(این قرآن) کتابی است که آیه‌های آن محکم گردیده و از جانب خداوند حکیم و آگاه شرح و بیان شده است. اینکه جز خدا را نپرستید، بی‌گمان من از جانب خدا برای شما بیم دهنده و مژده دهنده هستم».

و این همان چیزی است که نوح قوم خود را بدان دعوت کرده است:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿١﴾ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ ۚ﴾

«و نوح را به سوی قومش فرستادیم (و به آنان گفت:) بدرستی من برای شما بیم دهنده و بیان کننده هستم. (همچنین بدیشان گفت:) که به جز خداوند متعال کس دیگری را نپرستید».

هود نیز قوم خود را به این امر دعوت کرده است. خداوند متعال فرموده

است:

﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۖ قَالَ يَبْقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ...﴾^۱

۱- هود: ۲ - ۱.

۲- هود: ۲۶ - ۲۵.

«و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم، او گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که خدایی جز او را ندارید».

درواقع خداوند متعال پیامبران خود را مبعوث کرده است تا امت‌های خود را به بندگی خدای یگانه و ترک معبودهای دیگر دعوت کنند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الصِّغُورَ﴾^۲

«در میان هر امتی پیامبری را مبعوث کرده‌ایم که (به آنان بگوید): خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید».

* تنها خدای یگانه شایسته‌ی عبادت و بندگی است

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُمَّ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾^۳

«خداوند شما، خداوند یکتا و یگانه است و جز او که بخشاینده و مهربان است هیچ خدای (بر حق) دیگری وجود ندارد».

یعنی هیچ معبود به حق و شایسته‌ی عبادت و بندگی وجود ندارد مگر خدای یکتا و یگانه که بخشاینده و مهربان است و معنی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نیز همین است. و تن ندادن به عبادت و بندگی غیر خدا توحید الوهیت نامیده می‌شود.

۱- هود: ۵۰.

۲- النحل، ۳۶.

۳- البقره: ۱۶۳.

*** مفهوم عبادت**

عبودیت در اصل به معنی خضوع و ذلت است و «طریق معبّد» یعنی راهی که بر اثر رفت و آمد هموار شده است.^۱

در تفسیر شوکانی هم آمده است که عبادت به معنی خضوع و فروتنی است.^۲

شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: عبادت واژه‌ی جامعی است که نهایت عشق به معبود و نهایت ذلت و فروتنی در برابر او را نشان می‌دهد، پس اگر کسی در مقابل دیگری از خود ذلت نشان دهد ولی بغض و کینه‌ی او را در دل داشته باشد و یا دیگری را دوست داشته باشد ولی در برابر او ذلت و فروتنی نداشته باشد، عبادت کننده‌ی او به حساب نمی‌آید. و در واقع تنها خداوند متعال شایسته‌ی پرستش است، پس تنها باید نسبت به او نهایت محبت و عشق و علاقه نشان داده شود و تنها در برابر او ذلت و فروتنی صورت گیرد به طوری که اگر در برابر چیز دیگری ذلت نشان داده شود و یا چیز دیگری دوست داشته شود باید تنها به خاطر خدا باشد و بس.^۳

مظهر چنین عبادتی روی کردن به خدا است با دعا کردن و هر گونه تعظیم قولی و عملی، خدایی که بر هر چیزی سلطه دارد و مافوق اسباب است، چراکه خود به وجود آورنده‌ی اسباب و متصرف در آنها است.

۱- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۳۰ و محمد بن ابوبکر رازی، مختار الصحاح، ص ۱۷۳.

۲- تفسیر شوکانی، ج ۳، ص ۱۳۸.

۳- ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج ۱۵، ص ۱۶۲.

* شرک در الوهیت

شرک در الوهیت عبارت است از اینکه انسان عبادت و بندگی خود را به پروردگارش اختصاص ندهد بلکه غیر خدا را نیز شریک او قرار دهد در حالیکه خداوند به او دستور داده است که تنها خدای یگانه را بندگی کند و فرموده است:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾^۱

«و خدا را بندگی کنید و چیزی را شریک او قرار ندهید».

شرک در الوهیت مبتنی بر این باور است که شخص مشرک می‌پندارد خداوند در آفرینش هستی شریک داشته و یا کس دیگری او را یاری کرده است و به خاطر نزدیکی به خدا و شفاعت کردن در محضر او، وی را به انجام دادن بعضی از کارها واداشته و از انجام دادن بعضی دیگر بازداشته است. از این روی وقتی که شخص مشرک، خدا را به فریاد می‌طلبد، آن کسی را که شریک خدا قرار داده و مؤثر پنداشته است نیز به همراه خدا به فریاد می‌خواند، و گاهی هم که (به مصیبتی گرفتار می‌آید) و راهی برای دفع مضرت و جلب منفعت نمی‌یابد، (خدا را فراموش کرده و) تنها او را می‌خواند. و این دعا و به فریاد طلبیدن همانطور که در حدیث نبوی آمده است مخ و اصل عبادت است. به عبارت دیگر شرک در الوهیت عبارت است از اینکه شخص مشرک قائل به نیرویی غیبی و ماورای اسباب عادی برای برخی از مخلوقات باشد و به نفع آن‌ها امیدوار و از ضرر آن‌ها ترس داشته باشد و در نتیجه آن‌ها را به فریاد بطلبد و در برابر آن‌ها ذلت نشان دهد. خواه آن‌ها را به صورت مستقل، مؤثر و جالب منفعت بداند و یا آن‌ها را مؤثر در اراده خداوند بداند به طوریکه اگر آن‌ها

نمی‌بودند، خداوند آن کار را انجام نمی‌داد. پس عبادت واقعی آن است که انسان تنها به خدا روی بکند و تنها او را بخواند و به فریاد بطلبد در حالی که شخص مشرک کس دیگری را که می‌پندارد دارای قدرت غیبی و مؤثر در اراده‌ی خداوند است به فریاد می‌طلبد تا خداوند بخاطر او کاری را برای وی انجام دهد.^۱

*توحید ربوبیت

«ربّ» به معنی خالق و مدبّر و متصرف و مالک و انجام دهنده و اصلاح کننده‌ی کارها است. «ربّ» همچنین به معنی تربیت یعنی ایجاد تدریجی چیزی تا رسیدن به حد کمال نیز آمده است.^۲

تمام این معانی واژه‌ی «ربّ» به طور مطلق و بدون نقص در خداوند متعال وجود دارند ولی اثبات این معانی برای غیر خدا از مخلوقات به یاری خدا و به اندازه‌ای متناسب با آن‌ها است. و در واقع ثبوت این معانی برای مخلوقات مجازی است نه حقیقی.

از مقتضیات ربوبیت خداوند این است که خداوند با امر و نهی و قانونگذاری، بندگان خود را هدایت کند و آنان را با روش‌های زندگی و چگونگی عبادت و بندگی آشنا سازد. و آنان را بیهوده و بدون هدایت در هستی رها نکند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلْحَسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۳

۱- تفسیر المنار، ج ۲، ص ۳۵۵، ج ۵، ص ۲۷۷ و ج ۷، ص ۵۶۸.

۲- تفسیر ابن عطیه، ج ۱، ص ۱۰۲.

۳- القیامه: ۳۶.

«آیا انسان (منکر خدا و قیامت) گمان می‌کند که بیهوده رها شود».

منظور این است که بدون امر و نهی بیهوده رها شوند همانطور که امام شافعی و غیر او گفته‌اند.^۱

امر و نهی در واقع همان شریعت‌هایی هستند که خداوند بر پیامبران گرامی خود نازل کرده تا آن‌ها را به مردم برسانند.

* توحید ربوبیت امری فطری است

توحید ربوبیت امری فطری است و انسان بر اساس آن آفریده شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^۲

«این سرشتی است که خداوند انسان‌ها را بر (اساس) آن آفریده است، سرشت خدا قابل تغییر نیست».

منظور از فطرت، آفرینش و حالتی است که خداوند انسان را براساس آن آفریده و مقتضی شناخت خدا و ایمان به او است. از این روی مشرکان هم به وجود خداوند اعتراف کرده و ایمان دارند به اینکه خداوند متعال پروردگار، آفریدگار و مدبّر (هستی) است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلِإِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ

اللَّهُ﴾^۳

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۵۲.

۲- الروم: ۳۰.

۳- العنکبوت: ۶۱.

«و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا».

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^۱

«اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را آفریده است؟ بدون شک خواهند گفت: خدا!».

* شرک در ربوبیت

شرک در ربوبیت عبارت است از اینکه شخص مشرک، آفرینش هستی و تدبیر امور را همراه با خداوند به کس دیگری هم نسبت داده و به خود اجازه دهد که احکام دینی مربوط به عبادت خدا و حلال و حرام را از غیر خدا یعنی از غیر کتابی که بر پیامبران نازل شده بگیرد. با این توجیه که وی به منظور خدا عالمتر است. و بدین ترتیب شریعتی را که خداوند به پیامبران خود وحی کرده، رها می‌سازد و احکام حلال و حرام را از غیر خدا می‌گیرد. در بیان همین معنی خداوند متعال فرموده است:^۲

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾^۳

«به جز خدا علمای دینی و پارسایان خود را هم به خدائی گرفتند».

به خدائی گرفتن آنان بدین معنی است که در امر به معاصی و حلال کردن آنچه که خدا حرام کرده و حرام کردن آنچه خدا حلال کرده است از آنان پیروی می‌کردند همانطور که از اوامر خدایان اطاعت می‌شود.^۴

۱- الزخرف: ۸۷

۲- تفسیر المنار، ج ۲، ص ۵۵.

۳- التوبه: ۳۱.

۴- تفسیر زمخشری، ج ۲، ص ۲۶۴.

امام احمد و ترمذی از عدی بن حاتم طائی روایت کرده‌اند که وی به مدینه آمد و بر پیامبر (ص) وارد شد درحالی‌که آیه‌ی ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ را تلاوت می‌کرد. عدی گفت: آنان (یعنی یهودیان و مسیحیان) علمای دینی و پارسایان خود را پرستش نکرده‌اند. پیامبر (ص) فرمود: بله، آنان حلال را بر ایشان حرام و حرام را حلال کردند و آنان هم از ایشان پیروی کردند و این خود عبادت و پرستش است.^۱

*توحید ربوبیت مقتضی توحید الوهیت است

پیامبران الهی بر مشرکان اتمام حجت کرده و گفته‌اند که توحید ربوبیت مقتضی توحید الوهیت است، چراکه عبادت و بندگی تنها برای پروردگار یگانه جایز است و آیات قرآنی زیادی در این مورد وجود دارد.^۲ از این روی قرآن کریم به مشرکان یادآوری می‌کند که ربوبیت تنها به خدا اختصاص دارد و توحید ربوبیت خدا مستلزم توحید الوهیت اوست. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾^۳

«آیا چیزهایی را شریک خدا قرار می‌دهند که نمی‌توانند چیزی را بیافرینند، بلکه خودشان هم آفریده می‌شوند».

﴿أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾^۴

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۴۸.

۲- تفسیر المنار، ج ۲، ص ۲۰.

۳- الأعراف: ۱۹۱.

۴- النحل: ۱۷.

«آیا کسی که می‌آفریند همچون کسی است که نمی‌آفریند؟ آیا یادآور نمی‌شوید».

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرْبَ مَثَلٍ ۖ فَاَسْتَمِعُوا لَهُ ۚ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ ۚ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ۚ﴾^۱

«ای مردم مثلی زده شده است، پس بدان گوش فرا دهید. بی گمان کسانی را که به غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی را بیافرینند اگرچه همگان دست به دست همدیگر بدهند. و اگر مگس چیزی را از آنان بستاند، نمی‌توانند آن را از او باز پس بگیرند. هم طالب (که مگس است) و هم مطلوب (که بتان سنگی و معبودان دروغین هستند) درمانده و ناتوانند».

این آیات قرآنی یک حقیقت روشن را به مشرکین یادآوری می‌کنند و آن اینکه چگونه این معبودهای (دروغین) را که عاجز و ناتوانند و نمی‌توانند چیزی را بیافرینند شریک خدا قرار داده و به همراه او پرستش می‌کنند؟

قرآن کریم مثال واضحی برای مشرکین می‌زند مبنی بر اینکه معبودهایی که آنان به جز خدا می‌خوانند و پرستش می‌کنند نمی‌توانند حتی مگسی را بیافرینند و اگر مگس چیزی را از آنان بستاند نمی‌توانند آن را از دست او برهانند پس چگونه عقل سلیم به آنان اجازه می‌دهد که چنین معبودهایی را عبادت کنند و آنان را با خدایی که تنها او آفریننده است و غیر از او همه آفریده و عاجز و ناتوان هستند، در یک رتبه قرار دهند و پرستش کنند.^۲

قرآن کریم با مشرکان به ستیز برمی‌خیزد و به آنان یادآوری می‌کند که آنچه آنان به جز خدا می‌پرستند، در مالکیت آسمان‌ها و زمین ذره‌ای با خداوند مشارکت ندارند و خداوند کوچکترین نیازی به یاری آن‌ها ندارد، بنابراین باید

۱- الحج: ۷۳.

۲- تفسیر شوکانی، ج ۳، ص ۴۶۹.

از تمام انواع و اشکال شرک دوری جویند و تنها خدا را پرستش کنند.^۱ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي

السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا هُمْ فِيهِمْ مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾^۲

«بگو: کسانی را بخوانید که به جز خدا (معبود خود) می‌پندارید. آن‌ها در آسمان‌ها و زمین هیچ گونه مالکیت و مشارکتی ندارند و خداوند از میان آنان یاور و پشتیبانی ندارد».

* اشتباه در فهم معنی عبادت

قبلاً آیاتی را ذکر کردیم که در آن‌ها به صراحت به عبادت خدای یگانه و دوری از شرک بویژه شرک در عبادت دستور داده شده بود. در همین راستا و علاوه بر آیات فوق خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۳

«پس هر کس خواهان دیدار پروردگار خویش است، باید کار شایسته انجام دهد و در عبادت و پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد».

ولی عده‌ی زیادی از مسلمانان معتقدند که منظور از «عبادت» در این آیات، تنها عبادت‌ها (و شعایر ویژه‌ای) از قبیل نماز و روزه و امثال اینها است که پیامبران با خود آورده‌اند، چراکه آنان نمی‌دانند که دعوت انبیا مبتنی است بر اختصاص تمام انواع (و مظاهر) عبادت از قبیل دعا و ترس و امید داشتن و

۱- تفسیر شوکانی، ج ۴، ص ۳۲۴.

۲- السبا: ۲۲.

۳- الکهف: ۱۱۰.

قربانی کردن به منظور تقرب جستن به خدا و نهی از شریک قرار دادن غیر خدا برای خدا در انواع این عبادت‌ها و عدم جواز انجام دادن این عبادت‌ها برای غیر خدا خواه فرشته و انسان و یا سنگ و درخت باشد، چون هر آنچه غیر خدا است شایستگی هیچ نوع عبادتی را ندارد.

منشأ این اشتباه و کج فهمی غفلت از مفهوم الفاظ قرآن در زبان عربی و کاربرد آن‌ها با لوازم معنی عرفی آن‌ها است.

واژه‌ی «إله» مثلاً در لغت به معنی مطلق معبود است نه به معنی خالق و مدبر کل هستی یا قسمتی از آن که بخشی از معانی کلمه‌ی «رب» هستند و مشرکان هم بدان اعتراف دارند بطوری که هیچ گونه آفرینش و تدبیری را به خدایان خود نسبت نمی‌دهند و اگر آنان را به جز خدا یا به همراه او عبادت می‌کنند و شریک او قرار می‌دهند بدین خاطر است که به واسطه‌ی این معبودها و شفاعت آنان به خداوند متعال تقرب جویند. از این روی مشرکان عرب در طواف خود می‌گفتند: «لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَ مَا لَكَ» یعنی خدایا گوش بفرمان تو هستیم که هیچ شریکی نداری به جز شریکی که متعلق به تو است و تو مالک او هستی درحالی که او مالک هیچ چیز نیست. به همین دلیل قرآن کریم در آیات مختلف استدلال می‌کند که به جز خدایی که خالق و مدبر است جایز نیست که چیز دیگری «إله» قرار بگیرد و پرستش شود. بعضی از محققان همین نکته را مد نظر داشته‌اند که گفته‌اند: قرآن کریم با توحید ربوبیتی که مشرکان به آن اعتراف می‌کنند برای اثبات توحید الوهیتی که مشرکان منکر آن هستند استدلال می‌کند.^۱

۱- تفسیر المنار، ج ۹، ص ۱۱۰.

و این اشتباه است که «دعاء» را در بعضی از آیات قرآن به معنی عبادت و عبادت را هم به معنی روزه و نماز بگیریم و در نتیجه دعا از غیر خدا را جایز بدانیم. چراکه خداوند متعال فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادُ أُمثَالِكُمْ^۱ فَادْعُوهُمْ فَلَيْسَ تَجِيبُوا لَهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۲﴾

«به درستی کسانی که به فریاد می‌خوانید، بندگانی همچون خود شما هستند، پس آنان را بخوانید و باید به شما پاسخ بدهند اگر راست می‌گویید».

دعا در واقع مخ عبادت و رکن اساسی آن است. پس توحید هیچ کسی صحیح نخواهد بود مگر اینکه تنها از خدا بخواهد و تنها او را بخواند و کس دیگری را به همراه او نخواند، همانطور که خداوند متعال فرموده است:

﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا^۳﴾

«کسی را به همراه خدا نخوانید».

ولی بعضی از مفسران «دعا» را در مثل این آیات به معنی عبادت و از قبیل تسمیه‌ی کل به اسم جزء گرفته‌اند و در نتیجه بسیاری از مردم دچار اشتباه شده (و گفته‌اند): که انسان بنده‌ی غیر خدا نمی‌شود مگر اینکه برای غیر خدا نماز بخواند و روزه بگیرد. و از نظر این‌ها توحید خدا و اختصاص عبادت به او منافاتی ندارد با اینکه انسان غیر خدا را بخواند و او را به فریاد بطلبد و یا اینکه او را با خدا بخواند مادامی که برای غیر خدا نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد.^۳

۱- الأعراف: ۱۹۴.

۲- الجن: ۱۸.

۳- تفسیر المنار، ج ۹، صص ۴۸۶ - ۴۸۵.

* تقرب جستن به خدا با عبادت کردن غیر او شرک است

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ﴾^۱

«و کسانی که جز خدا سرپرستان و یاورانی را (برای خود) گرفته‌اند، (می‌گویند): ما

آنان را نمی‌پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خدا نزدیک گردانند».

یعنی مشرکان معبودهای خود را اولیاء و سرپرستان خود قرار دادند و نسبت به آنان محبت ورزیدند و انواع عبادت‌ها انجام دادند و در برابر آنها ذلت از خود نشان دادند و به آنها قسم خوردند و بر ایشان نظر کردند تا آنان را به خدا نزدیک کنند و در محضر خداوند برای آنان شفاعت کنند همانطوریکه مقربان و درباریان شاهان برای مردمان دیگری که خواستار شفاعت هستند، شفاعت می‌کنند.

مفسران در تفسیر آیه‌ی فوق آراء مختلفی دارند که در ذیل آنها را ذکر می‌کنیم تا مسلمانان بدانند چه چیزی در دایره‌ی شرک قرار می‌گیرد تا از آن دوری جویند:

۱- تفسیر ابن عطیه: ابن عطیه در تفسیر این آیه «أولیاء» را به معنی معبودها گرفته و گفته است: این سخن شایعی است در میان عرب‌ها و بسیاری از آنان در عصر جاهلی می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند و ما آنان را پرستش می‌کنیم تا ما را به خدا نزدیک گردانند. عده‌ای هم این سخن را در مورد بت‌هایشان می‌گفتند. مجاهد گفته است: عده‌ای از یهودیان این سخن را در

مورد عزیر و عده‌ای از مسیحیان هم در مورد حضرت عیسی می‌گفتند: و «زلفی» به معنی قربی است. گویا گفته شده! «لِيقْرَبُونَا إِلَى اللَّهِ تَقْرِيْبًا».^۱

۲- تفسیر قرطبی: قرطبی در تفسیر آیه‌ی فوق «أُولِيَاء» را به معنی اصنام و بتها گرفته و به نقل از قتاده گفته است: هر گاه به مشرکان گفته می‌شد: پروردگار و آفریدگار شما کیست و چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و آب را از آسمان فرو فرستاده است؟ در پاسخ می‌گفتند: خدا! پس به آنان گفته می‌شد. (اگر چنین است) چرا بتها را می‌پرستید؟ می‌گفتند: تا ما را به خدا نزدیک گردانند و برای ما نزد خدا شفاعت کنند. «زلفی» (به معنی قربی است) یعنی «لِيقْرَبُونَا إِلَى اللَّهِ تَقْرِيْبًا».^۲

۳- تفسیر آلوسی: «أُولِيَاء» در آیه‌ی مذکور عبارت است از هر معبود باطلی همچون فرشتگان، عیسی و بتها، که مشرکان آنان را به همراه خدا پرستش می‌کردند و می‌گفتند: ما تنها بدین خاطر آنان را می‌پرستیم که ما را به خدا نزدیک گردانند.^۳

۴- تفسیر فتح‌البیان: کسانی که عبادت خود را برای خدا خالص نگردانیده و آن را با عبادت غیر خدا در هم آمیخته‌اند، می‌گویند: ما تنها بدین خاطر آنان را پرستش می‌کنیم که ما را به خدا نزدیک گردانند. ضمیر جمع در «نَعْبُدْهُمْ» به چیزهایی برمی‌گردد که مشرکان می‌پرستیدند از قبیل فرشتگان، عیسی و بتها و

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۱۲، ص ۴۹۹.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۲۳۳.

۳- تفسیر آلوسی، ج ۲۳، ص ۲۳۵.

منظور از «أولياء» همین‌ها هستند. و مقصود از «زلفی» آنطور که واحدی از مفسران نقل کرده شفاعت است.^۱

۵- تفسیر ابن کثیر: (در این آیه) خداوند از مشرکانی خبر داده است که بتها را می‌پرستند و می‌گویند: ما تنها بدین خاطر آنان را می‌پرستیم که ما را به خدا نزدیک کنند. و این بدین خاطر بود که بت‌هایی را به زعم خود به شکل فرشتگان مقرب درآورده بودند و به جای عبادت خود فرشتگان، آن بتها را پرستش می‌کردند تا در مورد پیروزی و رزق و روزی و مصائب دنیوی نزد خداوند برای آنان شفاعت بکنند. اما آخرت را انکار می‌کردند و نسبت به آن کافر بودند. قتاده، سدی و مالک به نقل از زید بن أسلم و ابن زید در مورد ﴿إِلَّا لِيَقْرَبُونَا إِلَى اللَّهِ زَلْفَى﴾ گفته‌اند: یعنی تا برای ما شفاعت کنند و ما را به خدا نزدیک سازند، از این روی مشرکان در دوره‌ی جاهلیت هنگام حج در تلبیه‌ی خود می‌گفتند: لَبِیکَ لَا شَرِیکَ لَکَ إِلَّا شَرِیکاً هُوَ لَکَ تَمَلِکُهُ وَ مَا مَلِکَ.

و این شبهه‌ای است که مشرکان از قدیم‌الایام بر آن تکیه کرده و پیامبران به سوی آنان آمده‌اند تا آن را رد کرده و از آن نهی کنند و مردم را به عبادت و بندگی خدای یگانه‌ای که هیچ شریک و انبازی ندارد دعوت کنند و به مردم بگویند که این شبهه ساخته و پرداخته‌ی خود مشرکان است و خداوند نه به آن اجازه داده و نه آن را پسندیده است بلکه از آن متنفر بوده و از آن نهی کرده و فرموده است:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطُّغُوتَ﴾^۲

۱- تفسیر فتح البیان، ج ۱۲، ص ۷۹.

۲- النحل: ۳۶.

«و در میان هر امتی پیامبری را مبعوث کرده‌ایم که (به آنان بگوید): خدا را پرستید و از طاغوت دوری کنید».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾^۱

«ما قبل از تو هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که هیچ معبود (بر حق و راستینی) جز من نیست. پس تنها مرا پرستش کنید».

(از طرف دیگر) خداوند خبر داده است که فرشتگان موجود در آسمان‌ها اعم از فرشتگان مقرب و غیر مقرب همه بندگان خاضع خدایند و نزد او شفاعت نمی‌کنند مگر به اجازه‌ی او و برای کسانی که او می‌پسندد و نزد خداوند همچون امرا نزد پادشاهان نیستند که بدون اجازه‌ی آنان در آنچه که پادشاهان و پدرانیشان دوست دارند نزد آنان شفاعت کنند.^۲

چه زیبا و شیوا است سخن ابن کثیر در مورد بیان حقیقت شرک و آنچه که شخص مسلمان باید از آن پرهیز کند! خدا جزای خیرش دهد!

۶- تفسیر قاسمی: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ﴾ یعنی محبت آنان را در دل گرفته‌اند تا از طریق آنان به درگاه خدا تقرب جویند و نزد خداوند به آنان توسل کنند. در توجیه گمراهی خود می‌گویند: ما تنها بدین خاطر آنان را می‌پرستیم که ما را به خدا نزدیک سازند. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِيمَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ یعنی آنگاه که خداوند معبودهای آنان را با آنان زنده می‌کند و هر عابدی را با معبودش جمع می‌کند و هر باطل‌گرایی را با باطل‌گرایان وارد جهنم و هر حق‌گرایی را به همراه حق‌گرایان وارد بهشت می‌سازد، در آنچه با هم اختلاف داشته‌اند، قضاوت می‌کند.

۱- الأنبیاء: ۲۵.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۵.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ یعنی خداوند کسی که دروغگو و کافر باشد به راه نجات و محل نیکان نمی‌رساند.^۱

۷- تفسیر شوکانی: کسانی که عبادت خود را برای خدا خالص نگردانیده و آن را با عبادت غیر خدا در هم آمیخته‌اند، می‌گویند: ما اینها را بندگی نمی‌کنیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک سازند. ضمیر جمع در ﴿نَعْبُدْهُمْ﴾ به چیزهایی برمی‌گردد که مشرکان می‌پرستیدند از قبیل فرشتگان، عیسی و بتها، و منظور از «أولياء» همین‌ها هستند. و مقصود از ﴿إِلَّا لِيُقْرَبُنَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ همان گونه که واحدی از مفسران نقل کرده شفاعت است. قتاده گفته است: وقتی که به مشرکان گفته می‌شد: پروردگار و آفریدگار شما کیست؟ و چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و آب را از آسمان فرو فرستاده است؟ در پاسخ می‌گفتند: خدا! پس به آنان گفته می‌شد: (اگر چنین است) چرا بتها را پرستش می‌کنید؟ می‌گفتند: تا ما را به خدا نزدیک سازند و برای ما نزد خدا شفاعت کنند. و «الزلفی» اسم و جانشین مصدر است و گویا گفته شده «إِلَّا لِيُقْرَبُنَا إِلَى اللَّهِ تَقْرِيْبًا».

﴿إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ﴾ یعنی خداوند در روز قیامت میان صاحبان ادیان قضاوت می‌کند و جزای هر کس را به آنچه که مستحق آن است می‌دهد. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ یعنی خداوند توفیق هدایت به دین خود و راهیابی به حق را به کسی که دروغگو است و گمان می‌کند که خدایان (دروغین) او را به خدا نزدیک می‌کنند و نیز به کسی که با اتخاذ خدایان و شریک قرار دادن آنان برای خدا کافر شده است، نمی‌دهد.^۲

۱- تفسیر قاسمی، ج ۱۴، صص ۱۹۶ - ۱۹۵.

۲- تفسیر شوکانی، ج ۴، ص ۴۴۹.

مبحث دوم:

دهریان

* دهریان در قرآن و نظریات مفسران در مورد آنان

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»^۱

«(منکران رستاخیز) می‌گویند: حیاتی جز همین زندگی دنیایی که در آن به سر می‌بریم وجود ندارد. می‌میریم و زنده می‌شویم و جز روزگار ما را هلاک نمی‌سازد، آنان بدانچه می‌گویند علم و آگاهی ندارند بلکه تنها گمان می‌برند و تخمین می‌زنند».

دهریان، آخرت را انکار می‌کنند و در نتیجه آنان هم مانند مشرکان عرب هستند و مفسران در مورد آنان نظرات مختلفی را ابراز داشته‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

تفسیر ابن کثیر: خداوند متعال از قول کافران دهری و مشرکان عرب که در انکار معاد با هم توافق دارند می‌فرماید: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا» یعنی بجز زندگی این دنیا حیات دیگری وجود ندارد که عده‌ای می‌میرند و عده‌ای زندگی می‌کنند و معاد و قیامتی در کار نیست. و این سخنی است که هم مشرکان عرب منکر معاد آن را می‌گویند و هم فلاسفه‌ی خداشناسی که مبدأ و

معاد را انکار می‌کنند. و هم فیلسوفان دهری که منکر وجود خدایند و بر این باورند که در طول هر سی و شش هزار سال هر چیز به صورت اولیه‌ی خود بر می‌گردد و چنین پنداشته‌اند که این فرایند بارها تکرار شده و تا ابد هم تکرار خواهد شد و با این سخن خود، در واقع با معقول به ستیزه برخواسته و منقول را تکذیب کرده‌اند، از این روی گفته‌اند: بجز روزگار چیزی ما را هلاک نمی‌سازد. ولی خداوند در رد این پندار باطل آنان گفته است که آنان این سخن را از روی علم و آگاهی نگفته‌اند بلکه تنها از روی حدس و گمان آن را بر زبان جاری ساخته‌اند. اما حدیثی که بخاری و مسلم به نقل از ابوهریره (رض) روایت کرده‌اند مبنی بر اینکه پیامبر(ص) فرموده است: «به دهر و روزگار ناسزا نگوئید چون خداوند همان دهر است» امام شافعی و ابوعلیه در تفسیر آن گفته‌اند: عربها در دوره‌ی جاهلی وقتی که به مصیبتی گرفتار می‌شدند می‌گفتند: ای ناکامی روزگار: و آن گرفتاریها را به دهر نسبت می‌دادند و به آن ناسزا می‌گفتند. در حالی که فاعل اصلی آن‌ها خدا بود و گویا آنان به خاطر گرفتاری به آن مصیبتها به خدا ناسزا می‌گفتند. از این روی پیامبر(ص) از ناسزا گفتن به دهر و روزگار نهی کرده است، چون خداوند همان دهری است که مدنظر مشرکان بوده و آن مشکلات و مصائب را به آن نسبت می‌دادند.^۱

تفسیر قرطبی: این سخن دهریان در واقع انکار آخرت و تکذیب زنده شدن بعد از مرگ و ابطال جزای اعمال است. «نموت و نحیا» یعنی ما می‌میریم و فرزندان ما زنده می‌شوند. بعضی هم گفته‌اند: یعنی بعضی از ما می‌میرند و بعضی دیگر زنده می‌شوند. برخی هم بر این باورند که در این قسمت آیه تقدیم و تأخیر وجود دارد و در اصل «نحیا و نموت» - زنده می‌شویم و می‌میریم -

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۵۰.

بوده است. «و ما یهلکنا إلا الدهر» مجاهد، دهر را به معنی سالها و روزگار و قتاده به معنی عمر گرفته است ولی در واقع گفته‌ی هر دو به یک معنی است. ابن عیینه گفته است: مردم در عصر جاهلی می‌گفتند: این دهر و روزگار است که ما را هلاک می‌کند و همان است که ما را زنده می‌گرداند و ما را می‌میراند، و در نتیجه این آیه نازل شد. مشرکان گروههای مختلفی داشتند، گروهی همین دهریان بودند، و عده‌ای از آنان بودند که به وجود آفریدگار هستی ایمان داشتند ولی معاد را انکار می‌کردند، عده‌ای هم نسبت به معاد شک و تردید داشتند ولی بطور قطع آن را انکار نمی‌کردند. در میان مسلمانان هم گروههایی پدید آمدند که از ترس مسلمانان نمی‌توانستند معاد را انکار کنند و در نتیجه به تأویل دست می‌زدند و می‌گفتند: معاد تنها معاد روحانی است نه جسمانی و به زعم آنان ثواب و عقاب خیالاتی است که برای ارواح روی می‌دهد. شر این گروه از شر همه‌ی کفار بدتر است، چرا که اینها حق را می‌پوشانند و مسلمانان را فریب می‌دهند ولی مشرکانی که آشکارا مرتکب شرک می‌شوند، مسلمانان از آنان دوری می‌کنند.^۱

تفسیر ابن عطیه: «و قالوا ما هی إلا حیاتنا الدنیا» منکران رستاخیز می‌گفتند: در هستی حیاتی بجز آنچه که ما در آن به سر می‌بریم وجود ندارد و از آخرت و معاد خبری نیست. «نموت و نحیا» گروهی گفته‌اند: یعنی ما قبل از آنکه به وجود بیاییم مرده بودیم و سپس زنده شدیم. گروهی گفته‌اند: در اصل «نحیا و نموت» با تقدیم و تأخیر بوده است یعنی زنده می‌شویم و می‌میریم. «و ما یهلکنا إلا الدهر» یعنی تنها دهر و مرور زمان ما را هلاک می‌سازد. خداوند در ادامه فرموده است: این سخن مشرکان ظن و گمان و تخمینی بیش نیست که

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۶، صص ۱۷۱-۱۷۲.

بر اثر آن مرتکب شرک شده‌اند. عرب‌ها دهر و زمان را به یک معنی بکار می‌برند. از پیامبر(ص) روایت شده است که فرموده است: «به دهر ناسزا نگوید، چرا که خدا همان دهر است». در حدیث دیگری که احمد و بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند و پیامبر(ص) به نقل از خداوند فرموده است: «انسان‌ها به دهر ناسزا می‌گویند در حالی که من خود دهر هستم و شب و روز به دست من است». این حدیث بدین معنی است که خداوند در واقع همان کسی است که آنچه را که مشرکان به دهر نسبت داده و در نتیجه به آن ناسزا گفته‌اند، انجام داده است.^۱

تفسیر فتح البیان: «و قالوا ما هی إلا حیاتنا الدنیا» یعنی منکران معاد گفتند: زندگی جز آنچه ما در آن به سر می‌بریم نیست. «نموت و نحیا» یعنی در همین دنیا مرگ و زندگی به سراغ ما می‌آید و بعد از این دنیا حیات دیگری وجود ندارد. برخی هم گفته‌اند: یعنی ما می‌میریم و فرزندان ما زنده می‌شوند. ولی در هر صورت منظور از این سخن، انکار معاد و تکذیب آخرت است. «و ما یهملکنا إلا الدهر» یعنی بجز گذشت روزگار چیز دیگری ما را هلاک نمی‌سازد. «دهر» در اصل به معنی مدت بقای جهان هستی است و از «دَهْرَة» یعنی بر او غلبه پیدا کرد، گرفته شده است.

منکران زنده شدن بعد از مرگ چنین می‌پنداشتند که گذشت روزگار در نابودی جان‌ها مؤثر است و فرشته‌ی مرگ و قبض ارواح به اجازه‌ی خدا را انکار می‌کردند و هر حادثه‌ای را به دهر و زمان نسبت می‌دادند. «و مالهم بذلک من علم إن هم إلا یظنون» یعنی آنچه که مشرکان می‌گفتند مبنی بر نسبت دادن

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۱۳، صص ۳۱۸-۳۱۷.

حوادث به حرکات افلاک و گذشت روزگار از روی علم و آگاهی نبود بلکه تنها از روی ظن و گمان سخن می‌گفتند.^۱

تفسیر شوکانی: «و قالوا ما هی إلا حیاتنا الدنیا» یعنی زندگی چیزی جز آنچه که ما در آن به سر می‌بریم نیست. «نموت و نحیا» یعنی در همین زندگی دنیا با مرگ و زندگی مواجه می‌شویم و بعد از این دنیا، زندگی دیگری وجود ندارد. عده‌ای هم گفته‌اند: یعنی ما می‌میریم و فرزندان ما زنده می‌شوند. برخی دیگر گفته‌اند: یعنی ما (نخست) نطفه‌ی مرده‌ای خواهیم شد و بعد از آن زنده می‌شویم. برخی هم بر این باورند که در این قسمت آیه تقدیم و تأخیر وجود دارد، یعنی زنده می‌شویم و می‌میریم، ولی در هر صورت منظور مشرکان از این سخن انکار معاد و تکذیب آخرت بوده است. «و ما یهلکنا إلا الدهر» دهر یعنی گذشت روزگار. مجاهد دهر را به معنی سالها و ایام و قتاده آن را به معنی عمر گرفته است. قطرب گفته است: یعنی چیزی جز مرگ ما را نابود نمی‌کند. عکرمه هم گفته است: یعنی بجز خداوند چیزی ما را نابود نمی‌کند. «و ما لهم بذلک من علم إن هم إلا یظنون» یعنی مشرکان این سخن را از روی علم به حقیقت نگفته‌اند بلکه تنها از روی ظن و گمان آن را بر زبان جاری ساخته‌اند.^۲

* حجت منکران معاد و رد آن

دهریان همانطور که گفتیم معاد را انکار می‌کنند و قرآن کریم حجت آنان را ذکر کرده و فرموده است:

۱- تفسیر فتح البیان، ج ۱۲، صص ۴۳۰-۴۲۹.

۲- تفسیر شوکانی، ج ۵، ص ۹.

﴿وَإِذَا تُلَّتِ عَلَيْهِمْ ءَايَتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَأَتُّوا بِبَابِئِنَّا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٦﴾ قُلِ اللَّهُ يُخَيِّكُم ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

«زمانی که آیات روشن ما (که دلالت می‌کنند بر اینکه خداوند بندگان خود را در قیامت زنده می‌کند) بر آنان خوانده می‌شود، دلیلی جز این ندارند که می‌گویند: اگر راست می‌گویید پدران ما را (زنده کنید و) بیاورید. (سپس خداوند به پیامبر(ص) دستور می‌دهد در مقابل انکار معاد به آنان) بگو: خداوند شما را (در دنیا) زنده می‌کند سپس (بعد از فرا رسیدن اجلتان) شما را می‌میراند. سپس بدون تردید شما را در روز قیامت گرد می‌آورد (چون کسی که قادر بوده است برای نخستین بار انسان را بیافریند، می‌تواند دوباره او را برگرداند. و حکمت خداوند نیز مقتضی این گردآوری است تا به هر کس جزای اعمالش را بدهد) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

خداوند سخن مشرکان را حجت نامیده اگرچه حجت نبوده است، چرا که آنان سخن خود را همچون کسی که حجت خود را اظهار و به آن استدلال می‌کند ابراز داشته‌اند. و یا اینکه اطلاق حجت بر سخن آنان مجاز و از روی تهکم و استهزاء بوده است گویا گفته شده است که آنان حجتی جز آنچه که حجت نیست ندارند یعنی آنان اصلاً هیچ حجتی ندارند.^۲

۱- الجاثیه: ۲۶-۲۷.

۲- تفسیر زمخشری، ج ۴، صص ۲۹۱-۲۹۲. تفسیر فتح‌البیان، ج ۱۲، صص ۴۳۲-۴۳۰. تفسیر قاسمی، ج ۱۴، ص ۲۹۵.

*** انکار معاد کفر است**

از آیات و اقوال مفسرین که در رابطه با دهریان و انکار معاد توسط آنان گذشت درمی‌یابیم که آنچه آنان گفته و بدان معتقد بوده‌اند کفر صریح و با اصول ایمان در تضاد است.

فصل
هفتم

اسلام

مبحث اول:

تعریف اسلام و بیان حقیقت و مقتضیات آن

* تعریف اسلام و بیان حقیقت آن

اسلام عبارت است از خضوع و تسلیم و فرمانبرداری در برابر پروردگار جهانیان. لفظ اسلام و مشتقات آن در قرآن کریم هم به همین معنی به کار رفته‌اند. و این معنی در واقع قوام حقیقت و جوهر اسلام است. در ذیل بعضی از آیات قرآن که معنی اسلام را بیان می‌کنند و نیز اقوال مفسرین در مورد آنها را ذکر می‌کنیم:

۱- ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۲۸﴾ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ...﴾^۱

«و (به یاد بیاورید) آنگاه را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه‌ی کعبه را بالا می‌بردند (و دست دعا به سوی خدا برداشته و می‌گفتند): پروردگارا! از ما بپذیر؛ بی‌گمان تو شنوا و دانا هستی. پروردگارا! و ما را تسلیم و فرمانبردار خود قرار ده». گفته می‌شود: «أَسْلَمَ لَهُ وَ اسْتَسْلَمَ» یعنی خاضع و فرمانبردار شد.^۲

مسلم و مستسلم به یک معنی یعنی مطیع و خاضع به کار رفته‌اند.^۳ ابن جریر طبری در تفسیر ﴿وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ﴾ گفته است: یعنی ما را تسلیم امر

۱- البقره: ۱۲۸-۱۲۷.

۲- تفسیر قاسمی، ج ۲، ص ۲۵۶.

۳- تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۶۹.

خود و مطیع فرمان خود قرار بده بطوریکه هیچ کسی را شریک طاعت تو نگردانیم.^۱

۲_ خداوند درباره‌ی گفتگوی خود با ابراهیم می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ ۖ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۖ﴾^۲

«آنگاه که پروردگارش به او گفت: مطیع و فرمانبردار باش! گفت: تسلیم و فرمانبردار پروردگار جهانیان گشتم».

«أَسْلَمَ» یعنی مطیع خدا باش! و خود را برای او خالص گردان!^۳

در تفسیر فتح البیان هم «أَسْلَمَ» به معنی فرمانبرداری و اطاعت بکار رفته است.^۴

ابن کثیر هم در تفسیر این آیه گفته است: خداوند در این آیه به ابراهیم دستور اخلاص و تسلیم و فرمانبرداری را داده و ابراهیم هم آن را اجابت کرده است.^۵

۳_ ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۶

«آری، هرکس خالصانه خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار است، پاداش او نزد پروردگارش خواهد بود و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین خواهند گردید».

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲- البقره: ۱۳۱.

۳- تفسیر فاسمی، ج ۲، ص ۱۳۲.

۴- تفسیر فتح البیان، ج ۱، ص ۲۸۶.

۵- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۸۵.

۶- البقره: ۱۱۲.

در تفسیر المنار چنین آمده است: تسلیم وجه به خدا به معنی تنها روی کردن به او و تنها عبادت کردن او است ولی خداوند متعال در اینجا برای تسلیم قلب و صحت اراده تعبیر «اسلام الوجه» را بکار برده همانطور که در جایی دیگر به نقل از حضرت ابراهیم تعبیر «توجیه الوجه» را بکار برده و فرموده است^۱:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ...﴾^۲

«بی‌گمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است ...»

* شرط تسلیم شدن در برابر خدا اختیاری بودن آن است

گفتیم که «اسلام» در قرآن کریم به معنی خضوع و فرمانبرداری و تسلیم در برابر پروردگار جهانیان به کار رفته است ولی این تسلیم شدن باید ارادی و اختیاری باشد، چرا که تسلیم اجباری و بدون اختیار در برابر خداوند که در واقع تسلیم در برابر سنت کونی او به حساب می‌آید، امری عام است و همه‌ی مخلوقات را در بر می‌گیرد و پاداش و عذابی در بر ندارد. چون هر آفریده‌ای در وجود و بقا و فنای خود تسلیم سنت کونی خداوند است و انسان هم در این تسلیم اجباری مانند بقیه‌ی مخلوقات است، ولی خضوع و تسلیم اختیاری در برابر پروردگار جهانیان، جوهر اسلام و حقیقت آن است. خداوند متعال می‌فرماید:

۱- تفسیر المنار، ج ۱، صص ۴۲۶-۴۲۵.

۲- الأنعام: ۷۹.

﴿ أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا
وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴾^۱

«آیا بجز دین خدا (که اسلام است) را می‌جویند در حالی که آنان که در آسمان‌ها و زمینند از روی اختیار یا از روی اجبار در برابر او تسلیمند و به سوی او بازگردانده می‌شوند».

شعبی در تفسیر این آیه گفته است: این آیه بیانگر آن است که تمام بشریت مطیع و فرمانبردار خدایند و به قدرت او معتزفند اگرچه بعضی از آنان الوهیت را به غیر خدا نسبت می‌دهند.^۲

امام ابن کثیر در تفسیر این آیه گفته است: یعنی هر کسی که در آسمان‌ها و زمین است از روی اختیار یا از روی اجبار در برابر خداوند تسلیم گردیده‌اند. پس انسان مؤمن با قلب و جسم خود تسلیم خداوند است ولی شخص کافر از روی اجبار تسلیم خداوند است، چرا که تحت سلطه‌ی عظیم خداوند قرار دارد، سلطه‌ای که هیچ کس را یارای مخالفت با آن یا ممانعت از آن نیست.^۳

پس اگر اسلام عبارت است از تسلیم و خضوع قلبی در برابر خداوند متعال، مظهر و اثر این تسلیم هم فرمانبرداری از شریعت خدا و اطاعت از اوامر و اجتناب از نواهی الهی است. مفسرانی که آرای آنان در تفسیر آیات فوق نقل کردیم نیز همین نکته را مدنظر داشته‌اند.

حضرت جبرئیل هم وقتی از پیامبر(ص) در مورد اسلام سؤال کرد، پیامبر(ص) در پاسخ فرمود: «الإسلام أن تشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً

۱- آل عمران، ۸۳.

۲- تفسیر ابن عطیه، ج ۳، ص ۲۰۰.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۵۸.

رسول الله و تقيم الصلاة و تؤتي الزكاه و تصوم رمضان و تحج البيت إن استطعت إليه سبيلاً».

«اسلام آن است که گواهی بدهی که هیچ معبود راستینی به جز الله وجود ندارد، و محمد فرستاده‌ی خدا است، و نماز را بپا داری و روزه‌ی رمضان را بگیری و حج خانه‌ی خدا را در صورت توانایی بجای بیاوری».

یعنی انجام دادن این کارها از مظاهر تسلیم قلبی در برابر خدا به حساب می‌آیند.

* دین نزد خداوند اسلام است

از آنجائیکه جوهر و حقیقت اسلام، تسلیم در برابر خدا و فرمانبرداری از اوامر اوست، دین مورد پسند خداوند همین دین اسلام است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱

«بیگمان دین (حق و موردپسند) در پیشگاه خداوند اسلام است».

اسلام با این معنی و باتوجه به جوهر و حقیقت آن، دین تمام پیامبران است و اختلاف آنان تنها در شریعت‌هایشان بوده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾^۲

«برای هر کدام از شما شریعت و برنامه‌ای را قرار دادیم».

۱- آل عمران: ۱۹.

۲- المائدة: ۴۸.

پیامبر(ص) هم فرموده است: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ دِينَنَا وَاحِدٌ» یعنی «دین ما پیامبران یکی است».

این وحدت دینی در واقع همان تسلیم در برابر خدا و مظهر آن اطاعت از شریعت او است، چون تمام پیامبران آمده‌اند که این حقیقت را به امت‌های خود بگویند که باید در برابر خدا تسلیم شوند و از شریعت او اطاعت کنند و این تسلیم آنان باید خالصانه و تنها برای خدا باشد نه برای کس دیگری.

شیخ‌الإسلام ابن تیمیه در این باره می‌گوید: اسلام بعنوان دینی که خداوند تمام کتاب‌های خود را برای (تبیین) آن نازل کرده و تمام پیامبران خود را برای (تبلیغ) آن فرستاده، عبارت است از اینکه انسان تنها در برابر خدای یگانه تسلیم شود و بنده‌ی کاملی برای خدا گردد بطوریکه خالصانه تنها او را پرستش کند و تنها در برابر او تسلیم شود. اسلام در واقع در بر گیرنده‌ی دو معنی اساسی است:

۱_ فرمانبرداری از خدای یگانه و تسلیم در برابر او.

۲_ اخلاص در این فرمانبرداری و تسلیم، بطوری که این فرمانبرداری و تسلیم تنها برای خدای یگانه باشد.

اسلام، دو متضاد هم دارد، یکی تکبر و دیگری شرک، چون کسی که از عبادت کردن خدا کبر می‌ورزد و از پرستش او سر باز می‌زند نمی‌تواند بنده‌ای تسلیم شده در برابر خدا به حساب آید. همچنین کسی که علاوه بر پرستش خداوند غیر او را هم پرستش می‌کند، بنده‌ی مخلص خدا به حساب نمی‌آید، چون برای او شریک قرار داده است. در واقع عنوان اسلام موردپسند خداوند شعار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است.^۱

۱- شیخ‌الإسلام ابن تیمیه، مجموع فتاوی، ج ۷، صص ۶۲۳ و ۶۳۶-۶۳۵.

* بجز اسلام دین دیگری پذیرفته نخواهد شد

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾^۱

«هرکس بجز (آئین و شریعت) اسلام، آیینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت در زمره‌ی زیانکاران خواهد بود».

آلوسی در تفسیر این آیه گفته است: عده‌ای اسلام را به معنی توحید و فرمانبرداری و عده‌ای هم آن را به معنی شریعت حضرت محمد(ص) گرفته‌اند. یعنی کسانی که بعد از بعثت پیامبر اسلام(ص) از غیر شریعت او پیروی کنند، از آنان پذیرفته نمی‌شود. یعنی خداوند نه آن را می‌پسندد و نه به آنان پاداش می‌دهد. پس این گفته‌ی خداوند که می‌فرماید: ﴿فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ پذیرش هر دینی که برخلاف السلام باشد، نفی می‌کند.^۲

در توضیح سخن آلوسی که «اسلام» را یک بار به معنی توحید و فرمانبرداری و بار دیگر به معنی شریعت حضرت محمد(ص) گرفته است، باید گفت که آیه‌ی ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ بر هر دو قول صدق می‌کند، چرا که جوهر اسلام و حقیقت آن مبتنی بر تسلیم خالصانه در برابر خداوند است و مظهر این تسلیم هم اطاعت از شریعت خدا یعنی امر و نهی او است. پس اگر انسان از تسلیم در برابر خدا خودداری کند، هیچ عملی از او پذیرفته نمی‌شود و در روز قیامت هم جزو زیانکاران خواهد بود. اگر انسان از اطاعت از شریعت خداوند، شریعتی که به پیامبرش محمد(ص) وحی کرده است،

۱- آل عمران: ۸۵

۲- تفسیر آلوسی، ج ۳، ص ۲۱۵.

خودداری کند، در واقع از تسلیم شدن در برابر خدا سر باز زده است، چرا که از امر و دستور خدا مبنی بر اطاعت از پیامبر و شریعتی که از جانب پروردگارش آورده است، سرپیچی کرده است.

* اطلاق اسلام بر دین حضرت محمد (ﷺ)

لفظ «اسلام» به دینی که خداوند بر پیامبرش حضرت محمد (ﷺ) نازل کرده است، اختصاص پیدا کرده است، بطوری که لفظ اسلام با این معنی و بر این اساس تنها بر این دین اطلاق می‌گردد و تنها این دین است که موردپسند و پذیرش خداوند قرار می‌گیرد و تنها فرمانبرداری از آن و پیروی کردن از دستورات آن مظهر تسلیم صحیح در برابر پروردگار جهانیان به حساب می‌آید. لفظ اسلام در آیه‌ی زیر به همین معنی خاص به کار رفته است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱

«امروز دینتان را برایتان کامل کردیم و نعمت خود را بر شما تمام نمودیم و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدیم».

بنابراین تسلیم واقعی در برابر خداوند تنها با اطاعت از این دینی که خداوند بر حضرت محمد (ﷺ) نازل کرده است، تحقق می‌یابد و این امر هم در گرو پیروی کردن از اوامر و نواهی‌ای است که شریعت اسلامی راتشکیل می‌دهند.

* مقتضیات اسلام

۱- اطاعت از تمام احکام شریعت اسلامی

از آنجائی که اسلام، با تسلیم شدن در برابر خدا تحقق می‌یابد و مظهر این تسلیم، پیروی از شریعت الهی است و این مظهر بعد از بعثت پیامبر گرامی اسلام (ص) تنها با پیروی کردن از شریعت اسلامی تحقق می‌یابد، پس لازمه‌ی این امر، اطاعت از تمام احکام شریعت اسلامی است. و چون یکی از ویژگی‌های شریعت اسلامی شمولیت آن است بدین معنی که در تمام زمینه‌های زندگی بشری احکام خاص خود را دارد، انسان مسلمان باید در تمام عرصه‌های زندگی خود و در ارتباط خود با خدا و خلق خدا از احکام شریعت اسلامی پیروی کند و نباید در هیچ زمینه‌ای فکری و اعتقادی باشد یا گفتاری و کرداری، فعل باشد یا ترک، أخذ باشد یا عطا، اقدام باشد یا بازگشت، محبت باشد یا کراهت و بالاخره هدف باشد یا وسیله، از احکام شریعت اسلامی خارج شود.

در واقع در زندگی انسان مسلمان هیچ گوشه‌ای وجود ندارد که در آن به دور از احکام شرعی عمل کند. بلکه باید در تمام وجود و هستی و تمام تصرفات خود از احکام شرعی اطاعت کند و اگر به خود اجازه دهد که در یکی از زمینه‌های زندگی از دایره‌ی شریعت اسلامی خارج شود، مشمول مضمون این آیه می‌شود که خداوند می‌فرماید:

﴿ أَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ۖ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۖ ۱﴾

«آیا به بخشی از کتاب (آسمانی) ایمان می‌آورید و به بخش دیگر کفر می‌ورزید؟ برای کسی از شما که چنین کند جز خواری و رسوایی در این جهان نیست و در آخرت به سخت‌ترین عذاب برگشت داده می‌شوند و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، غافل نیست».

نمی‌توان گفت که چون این آیه در مورد بنی‌اسرائیل نازل شده (پس شامل حال مسلمانان نمی‌شود) چون افعال زشتی که بنی‌اسرائیل مرتکب شده و خداوند آنها را مورد نکوهش قرار داده است، اگر شخص مسلمانی هم مرتکب آنها بشود، بصورت مذموم باقی خواهند ماند. بویژه اگر این کار زشت آنان عمل به بخشی از شریعت الهی و ترک بخش دیگری از آن باشد، چون این کار با جوهر اسلام که مبتنی بر تسلیم همه‌جانبه در برابر خدا و مظهر آن که اطاعت مطلق از شریعت الهی است در تضاد است.

۲- اطاعت بدون قید و شرط و با رضایت کامل از شریعت الهی

یکی از مستلزمات تسلیم در برابر خداوند متعال که جوهر اسلام را تشکیل می‌دهد، اطاعت بدون قید و شرط و با رضایت کامل از شریعت الهی است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ۝۱ ﴾

«نه! به پروردگارت قسم که آنان ایمان نمی‌آورند تا زمانی که تو را در اختلافات و درگیری‌هایی که در میان آنان روی داده است، به داوری نطلبند و سپس ملالی از داوری تو در دل نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت) تو باشند».

۳- تقدیم آنچه که خدا دوست دارد بر آنچه که نفس دوست دارد:

یکی دیگر از مقتضیات تسلیم در برابر خدا و پیروی از شریعت او بعنوان مظهر این تسلیم این است که انسان مسلمان آنچه را که خداوند به آن امر کرده و آن را دوست دارد، بر آنچه که خود دوست دارد مقدم بدارد اگرچه آنچه که خود دوست دارد مباح باشد، چون اگر مباح با آنچه که خدا به آن دستور داده و آن را دوست دارد در تضاد قرار بگیرد، واجب است که آنچه را که خدا دوست دارد و بدان امر کرده است مقدم شود. و هر آنچه که خدا به آن امر کرده، آن را دوست دارد. چرا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ
أَقْرَبْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ
وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْفَاسِقِينَ ۝۱﴾

«بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله‌ی شما، و اموالی که بدست آورده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی آن می‌ترسید و منازلی که آنها را می‌پسندید، در نظرتان از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، منتظر باشید تا خدا کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد) خداوند فاسقان را هدایت نمی‌کند».

مبحث دوم:

اسلام همان دین حق و راستین است

* عنوان اسلام و مضمون آن

عنوان اسلام و شعار پیروان آن و اولین چیزی که یک مسلمان بر زبان خود جاری می‌کند این است که «گواهی می‌دهد که هیچ معبود راستینی وجود ندارد بجز الله و محمد فرستاده‌ی خداست». این کلمه‌ی طیبه و این شهادت راستین تمام معانی اسلام به معنی خاص آن را در بر می‌گیرد. اسلامی که به معنی همان دینی است که خداوند بر بنده و فرستاده‌ی خود محمد(ص) فرو فرستاده است. اسلامی که مبتنی بر مدلول این شهادت حقه است. شهادتی که شامل ایمان به خدا بعنوان معبود راستینی که هیچ معبود راستین دیگری بجز او وجود ندارد، و عبادت و بندگی کردن او به همان صورت که خود تشریع کرده و بیان نموده است و ایمان به رسالت حضرت محمد(ص) و لزوم پیروی از دین او که در بر گیرنده‌ی شریعتی است که خداوند در قرآن و سنت به او وحی کرده است، می‌شود.

* دلایلی بر این که اسلام همان دین حق و راستین است

اسلام به معنی خاص آن یعنی به معنی دینی که بر حضرت محمد(ص) نازل شده است، همان دینی است که پیروی کردن از آن واجب است، چرا که پیروی کردن از آن تنها مظهر صادق تسلیم راستین انسان در برابر پروردگار جهانیان است.

دلایل زیادی بر حقانیت اسلام و مقتضیات آن وجود دارد، از جمله دلایل اثبات نبوت حضرت محمد(ص)، چون اثبات نبوت وی به معنی اثبات اسلامی است که از جانب پروردگارش آورده است.

یکی از دلایل اثبات نبوت حضرت محمد(ص) سیره‌ی پاک او از ولادت تا وفات است. پیامبری که دارای چنین سیره‌ی پاکی بوده که معاصران وی هم بدان اعتراف کرده‌اند، نمی‌تواند شخصی دروغگو باشد و چیزهای دروغین را به خدا نسبت دهد. و همین دلیل برای خردمندان پاک فطرت کافی است (که به حقانیت رسالت او پی ببرند). خدیجه همسر پیامبر(ص) هم وقتی که برای اولین بار وحی بر پیامبر نازل شد و جریان را برای وی تعریف کرد، به سیره‌ی پاک او استدلال کرد و گفت: به خدا قسم هرگز خداوند تو را رسوا نمی‌کند، چرا که صله رحم را بجا می‌آوری، بار دیگران را بر دوش می‌گیری، به مستمندان کمک می‌کنی، مهمان را گرامی می‌داری و دیگران را در مقابل مصائب و مشکلات یاری می‌کنی و ...^۱

یکی دیگر از دلایل اثبات نبوت حضرت محمد(ص) همین شریعت عظیمه‌ای است که محال است شخصی درس ناخوانده که در آن جامعه‌ی عربی دوره جاهلی زندگی کرده است بتواند آن را بیاورد. و اگر وحی الهی نمی‌بود نه پیامبر و نه غیر او هر چقدر هم از رشد عقلی و فکری برخوردار بودند نمی‌توانستند چنین شریعتی را بیاورند. حقوقدانان و جامعه‌شناسان و دیگر اندیشمندان بخوبی این دلیل را درک می‌کنند.

۱- صفی الرحمن مبارکفوری، الریح المختوم، ص ۲۶۵. د. محمد بن محمد أبوشیبه، السیره النبویه فی أضواء

القرآن و السنه، ج ۱، ص ۲۶۱.

* اعجاز قرآن بزرگترین دلیل

بزرگترین دلیل بر نبوت و رسالت حضرت محمد(ص) قرآن عظیم و اعجاز آن است که هم‌اکنون در اختیار ما قرار دارد. قرآن کریم معجزه‌ی جاودانی است که حضرت محمد(ص) در دوران حیات خود آن را دریافت کرده و بعد از وفات او و تا روزگار ما هم بصورت معجزه باقی مانده و هر کسی را که در مورد رسالت حضرت محمد(ص) شک دارد یا ایجاد شک می‌کند، به مبارزه می‌طلبد. وجه تمایز معجزه‌ی قرآن با دیگر معجزات پیامبر(ص) و معجزات پیامبران قبل از او در این است که قرآن در هر زمان و مکانی و تا روزی که خداوند خود زمین و هر آنچه که بر روی آن است به ارث می‌برد، قائم و پابرجا می‌ماند، و این، گواهی است بر صدق نبوت حضرت محمد(ص) و بر صدق شهادتین.

قرآن چه نوع معجزه‌ای است و چگونه بر نبوت حضرت محمد(ص) دلالت می‌کند؟ کسانی که از حوادث تاریخ اسلام آگاهی دارند به خوبی می‌دانند که اهل مکه و بویژه قریشیان در برابر نخستین دعوت اسلامی مقاومت شدیدی از خود نشان دادند و با اشکال مختلف به اعمال خشونت‌آمیز و اذیت و آزار کسانی که مسلمان می‌شدند پرداختند و بر انکار نبوت حضرت محمد(ص) اصرار ورزیدند و آسمانی بودن قرآن کریم را انکار کردند. از جمله حوادثی که میان پیامبر(ص) و قریش و دیگر مخالفان وی روی داد این بود که پیامبر(ص) با قرآن کریم آنان را به مبارزه طلبید و به دستور خداوند به آنان گفت:

﴿ قُلْ لِّیْنَ اَجْتَمَعَتْ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ یَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا یَأْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا ۝۱ ﴾

«بگو: اگر همه‌ی مردم و جنیان گرد هم آیند و متفق شوند بر اینکه همانند این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند همانند آن را بیاورند اگرچه برخی از آنان پشتیبان برخی دیگر شوند».

مخالفان در برابر این تحدی ساکت شدند و از شکستن و یا پاسخ دادن به آن ناتوان ماندند. بار دیگر پیامبر(ص) آنان را به مبارزه طلبید و به فرمان خداوند به آنان گفت:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ۚ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيْنَ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۝۱﴾^۱

«یا می‌گویند: (محمد خودش قرآن را تألیف کرده است و) آن را به دروغ به خدا نسبت می‌دهد: بگو شما هم ده سوره‌ی دروغین همانند آن را بیاورید و غیر از خدا هر کس را که می‌توانید دعوت کنید اگر راستگوئید».

مخالفان این بار هم از روی ناتوانی ساکت شدند و پیامبر(ص) باز هم آنان را به مبارزه طلبید و به آنان گفت:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۝۲﴾^۲ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ ۖ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِيْنَ ۝۳﴾^۳

«و اگر در مورد آنچه بر بنده‌ی خود نازل کرده‌ایم دچار شک و تردید شده‌اید، سوره‌ای همانند آن را بیاورید و گواهان خود را بجز خدا فرا خوانید اگر راستگوئید. و اگر نتوانستید چنین کنید - و هرگز نخواهید توانست - پس خود را از آتشی که افروزیته‌ی آن انسان و سنگ است و برای کافران آماده گشته است، بدور دارید».

۱- هود: ۱۳.

۲- البقره: ۲۴-۲۳.

نتیجه‌ی این تحدی مکرر پیامبر(ص) با قریش و دیگر مخالفان، این شد که مخالفان از شکستن این تحدی و یا تلاش برای شکستن آن ناتوان ماندند و دیواروار ساکت شدند و راههای دیگری را برای جلوگیری از دعوت اسلامی در پیش گرفتند و با دروغ و افترا و با قدرت و ایجاد رعب و وحشت خواستند مردم را از راه خدا باز دارند و به مردم سفارش می‌کردند که به قرآن کریم گوش فرا ندهند تا از آن متأثر نگردند. خداوند متعال در مورد این روش آنان می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا هَذَا الْقُرْآنَ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ﴾^۱

«کافران گفتند: به این قرآن گوش فرا ندهید و در آن یاهو سرایی و ایجاد سر و صدا کنید تا (مردم آن را نشنوند و مجال اندیشه در مفاهیم آن را نیابند و) شما پیروز گردید».

قرآن کریم مخالفان اسلام و منکران نبوت حضرت محمد(ص) را به مبارزه طلبیده و از آنان خواسته است که مثل این قرآن را بیاورند، ولی آنان نتوانستند. سپس از آنان خواست که ده سوره‌ی مثل قرآن را بیاورند، باز هم نتوانستند. سپس از آنان خواست که یک سوره مثل قرآن را بیاورند - در حالی که قبلاً به آنان خبر داده بود که نخواهند توانست - ولی باز هم عاجز و ناتوان شدند. این تحدی و ناتوانی مخالفان از ابطال آن دلالت می‌کند بر صدق مدعای پیامبر(ص) مبنی بر اینکه وی فرستاده‌ی خدا و مخالفان وی باطل‌گرا و دروغگو هستند. ولی باید دانست که این تحدی زمانی بر این امر دلالت می‌کند که دارای تمام شروط تحدی باشد.

* شروط تحدی

تحدی کردن به هر ادعایی که انسان خود مدعی آن است یا دیگران بدو نسبت می‌دهند باید دارای شروط زیر باشد:

۱_ موضوع تحدی باید در تخصص کسانی باشد که مورد تحدی واقع می‌شوند بطوری که در آن موضوع چیره‌دست و معروف باشند. مثل اینکه یک کشتی‌گیر، کشتی‌گیران دیگر را به مبارزه بطلبد و مدعی شود که وی تنها قهرمان کشتی است و اگر کسی در این باره شک دارد بیاید با وی کشتی بگیرد. موضوع تحدی در اینجا کشتی گرفتن است، و کشتی گرفتن در تخصص کشتی‌گیرانی است که مورد تحدی واقع شده‌اند. پس اگر این کشتی‌گیران در برابر شخص مدعی ناتوان بمانند، دیگران بطریق اولی ناتوان خواهند ماند.

۲_ کسانی که مورد تحدی واقع می‌شوند باید بر ابطال ادعای شخص تحدی کننده و شکستن تحدی او کاملاً حریص باشند. پس برای تحدی سالم و منتج به نتیجه تنها تحقق شرط اول کافی نیست، چرا که گاهی کسانی که مورد تحدی واقع می‌شوند، رغبتی برای ابطال ادعای شخص تحدی کننده ندارند و در نتیجه سکوت را اختیار می‌کنند و به تحدی او پاسخ نمی‌دهند، بنابراین سکوت آنان نه بر ناتوانی آنان دلالت می‌کند و نه بر صدق ادعای شخص تحدی کننده. مثل اینکه در میان کشتی‌گیران کسی باشد که بتواند تحدی کشتی‌گیر مبارزه‌طلب را بشکند و بر او غلبه یابد ولی این کار را انجام ندهد چون رغبتی به آن ندارد بخاطر اینکه پسر شخص تحدی کننده و یا برادر و یا دوست اوست و یا اینکه او را کمتر از آن می‌بیند که به تحدی او پاسخ دهد.

۳_ نباید مانعی بر سر راه پاسخگویی به تحدی وجود داشته باشد و تحدی شدگان نباید ترس این را داشته باشند که اگر به تحدی پاسخ بگویند و ادعای شخص تحدی کننده را باطل کنند، مورد مؤاخذه‌ی وی قرار می‌گیرند. پس برای تحدی سالم تنها تحقق شرط اول و دوم کافی نیست بلکه باید شرط سوم

هم تحقق پیدا نکند. بنابراین اگر رئیس حکومتی زوردار مخالفان خود را به مبارزه بطلبد و مدعی شود که وی تنها شخص مورد اعتماد مردم است و مردم تنها او را انتخاب خواهند کرد و اگر کسی در این مورد تردید دارد، بیاید و خود را برای ریاست جمهوری کاندید کند، در این صورت اگر مردم سکوت کردند و هیچکس از ترس مؤاخذه‌ی او خود را کاندید نکرد، این سکوت و کاندید نشدن بر ثبوت تحدی و صدق مدعای شخص تحدی‌کننده دلالت نمی‌کند.

* قرآن کریم و شروط تحدی

تمام شروطی که برای تحدی ذکر کردیم، در تحدی قرآن کریم در برابر مخالفان وجود دارد.

۱_ در رابطه با شرط اول و اینکه موضوع تحدی در تخصص تحدی‌شدگان باشد، معروف است که قریش و دیگر عرب‌ها در فصاحت و بلاغت و آشنایی با زبان عربی شهره بودند و در خطابه و نظم و نثر عربی ید طولائی داشتند و مجامع ادبی را برای انتخاب بهترین شعر برگزار می‌کردند. از این روی خداوند متعال قرآن کریم را به زبان عربی و به زبان خودشان نازل کرد. پس اگر خداوند متعال با قرآن کریم آنان را مورد تحدی قرار داده، در واقع آنان را با چیزی که در تخصص آنان است و در آن مهارت دارند مورد تحدی قرار داده است. بدین ترتیب شرط اول تحدی، در تحدی قرآن در برابر مخالفان تحقق پیدا کرده است.

۲_ در تحدی قرآن کریم با مخالفان شرط دوم تحدی هم وجود داشت، چرا که مخالفان رغبت کافی برای ابطال دعوت پیامبر(ص) و نفی رسالت او را داشتند و کسانی که کمترین اطلاعی از تاریخ اسلام دارند بر این امر واقفند، چون پرواضح است که قریش دعوت پیامبر(ص) را نپذیرفتند و به طرق مختلف سعی در ابطال آن و جلوگیری از گرویدن مردم به آن را داشتند. نخست از راه

ترغیب و تشویق وارد شدند و به ابوطالب پیشنهاد کردند که برادرزاده‌اش محمد(ص) را از ادامه‌ی دعوتش باز دارد تا در مقابل، آن قدر مال و ثروت در اختیارش قرار بدهند که ثروتمندترین آنها شود و ریاست خود را به وی واگذار کنند تا در میان آنان صاحب قدرت شود، ولی پیامبر(ص) همه‌ی این پیشنهادات را رد کرد. سپس قریشیان، راه تهدید و اذیت و آزار و محاصره‌ی اقتصادی پیامبر(ص) و پیروان مسلمانانش را در پیش گرفتند، همراه با اینها به دروغ‌پردازی و افترا و متهم ساختن پیامبر به سحر و جنون پرداختند و شروع به تعذیب جسمانی مسلمانان کردند تا اینکه عده‌ای از مسلمانان بر اثر شکنجه‌های آنان جان خود را از دست دادند و عده‌ای هم دو بار به حبشه مهاجرت کردند. همه‌ی اینها بطور قطع دلالت می‌کنند بر اینکه قریشیان رغبت و حرص کافی برای ابطال دعوت اسلامی را داشته‌اند.

۳_ شرط سوم تحدی هم در تحدی قرآن کریم با مخالفان وجود داشت، چرا که از حوادث تاریخ اسلام بخوبی برمی‌آید که در مکه قدرت در دست مشرکان بود و پیامبر(ص) و مسلمانان مستضعفانی بودند که بهره‌ای از قدرت نداشتند و حتی عده‌ای از آنان همانطور که قبلاً گفتیم به منظور فرار از اذیت و آزار قریش، مکه را به مقصد حبشه ترک کردند تا اینکه بالاخره پیامبر(ص) هم به همراه دیگر مسلمانان به شهر مدینه هجرت کردند. این امر دلالت می‌کند بر این که مانعی بر سر راه قریش و مشرکان وجود نداشته که آنان را از پاسخگویی به تحدی قرآن و اثبات مدعایشان مبنی بر اینکه قرآن از طرف خداوند نازل نشده و محمد(ص) هم فرستاده‌ی خدا نبوده است، باز دارد.

* نتیجه‌ی تحدی قرآن

نتیجه‌ی تحدی قرآن کریم با مشرکان، ناتوانی آنان از شکستن این تحدی و ابطال آن بود. و این ناتوانی آنان - با وجود تمام شروط تحدی - دلالت می‌کند بر صدق مدعای پیامبر(ص) مبنی بر اینکه وی فرستاده‌ی خدا و قرآن کریم کتاب نازل شده‌ی خدا بر اوست. بنابراین بر هر انسانی واجب است که به نبوت حضرت محمد(ص) و به هر آنچه که در قرآن کریم و سنت پاک نبوی وارد شده است، ایمان بیاورد و از شریعت او پیروی کند.

* استمرار تحدی قرآن کریم

تحدی قرآن با مخالفان پیوسته ادامه داشته و هم‌اکنون هم وجود دارد و تا قیامت هم ادامه پیدا خواهد کرد و هر کسی را که در مورد نبوت حضرت محمد(ص) و آسمانی بودن قرآن کریم شک و تردید داشته باشد به مبارزه می‌طلبد. و این دلیل واضحی است بر اثبات نبوت حضرت محمد(ص) و عموم رسالت او همانطور که قرآن کریم با دلایل قاطع و غیرقابل انکاری آن را بیان کرده است. پس اگر اعجاز قرآن در طول قرون متوالی از عصر پیامبر(ص) تاکنون پابرجا مانده و در این مدت اسلام با دشمنان و معاندان و کافران مختلف و دارای عقاید و اندیشه‌های باطل مواجه شده و هرچه در توان داشته‌اند صرف ضربه زدن به اسلام و ایجاد شک و تردید در آن و آلوده کردن افکار و عقاید آن کرده‌اند، ولی تاکنون کسی به خود جرأت نداده است که به تحدی قرآن پاسخ دهد و آن را ابطال کند. بنابراین اعجاز قرآن که صدق آن در طول بیش از چهارده قرن به اثبات رسیده است، قوی‌ترین دلیل بر صدق نبوت حضرت محمد(ص) و صدق آنچه که از طرف پروردگارش آورده است، به حساب می‌آید.

* حفظ قرآن توسط خداوند و نظریات مفسران در مورد آن

خداوند متعال، قرآن کریم را بعنوان کلام خود بر حضرت محمد(ص) نازل کرده و خود حفظ آن را برعهده گرفته است و در نتیجه دست تحریف‌کنندگان و باطل‌گرایان از آن کوتاه گردیده است، چرا که چیزی که خداوند خود حفظ آن را برعهده گرفته باشد، بدون شک محفوظ خواهد ماند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود نیز حافظ و نگهدار آن هستیم».

مفسران در تفسیر آیه‌ی فوق نظرات مختلفی دارند که نخست به آنها اشاره می‌کنیم و سپس به امکان عملی محفوظ ماندن قرآن و وسایل حفظ آن می‌پردازیم:

۱- تفسیر زمخشری: این آیه در رد انکار و استهزای مشرکان است که خطاب به پیامبر(ص) می‌گفتند: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾^۲ «ای کسی که قرآن بر او نازل شده است» و از نسبت دادن آن به خدا خودداری می‌کردند. از این روی خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ﴾ و با قاطعیت تمام تأکید می‌کند که وی خود نازل‌کننده‌ی قرآن بر پیامبر(ص) بوده و جبرئیل را در حالی که نگهبانانی را در اطراف او گماشته تا از شیاطین محفوظ بماند به سوی محمد(ص) فرستاده است و او خود برخلاف دیگر کتاب‌های آسمانی حفظ و نگهداری قرآن را از هرگونه زیاد و نقصان و از هرگونه تحریف و تبدیلی

۱- الحجر: ۹.

۲- الحجر: ۶.

برعهده گرفته است، چون خداوند متعال حفظ کتاب‌های آسمانی پیشین را خود بر عهده نگرفته بلکه حفظ آن‌ها را به روحانیان و علمای دینی سپرده است که آنان هم دچار اختلاف شده و مرتکب تحریف در کتاب‌های آسمانی گردیده‌اند، ولی حفظ قرآن را به دیگران واگذار نکرده بلکه خود عهده‌دار حفظ آن شده است.^۱

۲- **تفسیر ابن عطیه:** ضمیر «له» در آیه به قرآن برمی‌گردد. یعنی ما قرآن را از اینکه همچون دیگر کتاب‌های آسمانی دچار تغییر و تبدیل شود حفظ می‌کنیم. عده‌ای هم گفته‌اند: یعنی با ذخیره شدن قرآن در سینه‌های مردم آن را حفظ می‌کنیم.^۲

۳- **تفسیر قرطبی:** خداوند خود حفظ قرآن را برعهده گرفته و در نتیجه تاکنون نیز محفوظ مانده است، در حالی که خداوند در مورد دیگر کتاب‌های آسمانی فرموده است: ﴿بِمَا أَسْتَحْفِظُوا﴾^۳ «به سبب چیزی که بدانان سپرده شده بود تا آن را حفظ کنند» و حفظ آن را به علمای دینی اهل کتاب واگذار کرده است که آنان هم دست به تبدیل و تغییر آن زده‌اند.^۴

امام قرطبی حادثه‌ی مستندی را ذکر کرده است که خلاصه‌ی آن بدون ذکر سند راویان آن چنین است: شخصی یهودی مسلمان شد و مأمون (خلیفه‌ی عباسی) از علت اسلام آوردن او سؤال کرد. در پاسخ گفت: من دوست داشتم که این ادیان (سه گانه) را امتحان کنم، پس به سراغ تورات رفتم و سه نسخه از

۱- تفسیر زمخشری، ج ۲، ص ۵۷۲.

۲- تفسیر ابن عطیه، ج ۸، صص ۲۸۵-۲۸۴.

۳- المائده، ۴۴.

۴- تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۵.

آن را نوشتم و چیزهایی را به آن افزودم و چیزهایی را کم کردم و آن را به کنیسه بردم و آن‌ها را از من خریدند. سپس به طرف انجیل رفتم و سه نسخه از آن را نوشتم و چیزهایی را از آن کم و زیاد کردم و آن را به کلیسا بردم و همه‌ی آنها را از من خریدند و در پایان قرآن را انتخاب کردم و سه نسخه را با حذف و اضافه از آن نوشتم و آن را به بازار کاغذفروشان بردم، و آنها را مورد بررسی قرار دادند. چون فهمیدند که حذف و اضافه در آن‌ها روی داده است، آنها را پرت کردند و از من نخریدند، از این روی من دریافتم که قرآن کتاب محفوظی است و در نتیجه مسلمان شدم.^۱

۴_ تفسیر شوکانی: وقتی که کفار، پیامبر(ص) را به تمسخر گرفتند و خطاب به وی گفتند: ﴿يَتَأْتِيَ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾^۲. «ای کسی که قرآن بر او نازل شده است! بی‌گمان تو دیوانه‌ای!»، خداوند این سخن آنان را محکوم کرد و فرمود: ﴿إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ و ما خود آن را از هر گونه تحریف و افزایش و نقصانی حفظ می‌کنیم.^۳

۵_ تفسیر آلوسی: چون مشرکان نزول قرآن از جانب خداوند بر پیامبر را انکار کرده و پیامبر را به مسخره گرفتند، خداوند در رد آنان فرمود: «ما خود این قرآن را که مشرکان منکر آن و منکر نزول آن بر شما شده‌اند، نازل کرده‌ایم و ما خود آن را از هر گزند و از هرگونه تحریف و افزایش و نقصانی

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۰، صص ۶-۵.

۲- الحجر: ۶.

۳- تفسیر شوکانی، ج ۳، ص ۱۲۲.

حفظ می‌کنیم بطوری که حتی اگر پیرمرد با ابهتی نقطه‌ای از آن را تغییر دهد، کودکان سخن او را رد کرده و به او می‌گویند که صحیح آن، چنین است.^۱

۶_ تفسیر فتح‌البیان: قرآن کریم از هرگونه تحریف و تغییر و هرگونه افزایش و نقصانی محفوظ است و هیچ کس نمی‌تواند حرف یا کلمه‌ای بر آن بیفزاید یا از آن کم کند. این ویژگی تنها به قرآن کریم اختصاص دارد، چون بعضی از دیگر کتاب‌های آسمانی دچار تحریف و تغییر شده‌اند.^۲

* امکان عملی محفوظ ماندن قرآن کریم

از دلایل امکان عملی محفوظ ماندن قرآن کریم از هرگونه افزایش و نقصان و تحریف و تبدیلی، حفظ آن در سینه‌ها است، چرا که با حفظ آن در سینه‌ها هرگونه تلاشی جهت تحریف قرآن حتی با زیاد کردن یا کم کردن یک حرف به آسانی کشف می‌شود. و این خاصیت را خداوند خود به قرآن کریم داده است که برخلاف دیگر کتاب‌های آسمانی، حفظ کردن آن آسان شده است. قرآن کریم خود به این نکته اشاره کرده و مفسران هم بدان تصریح کرده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾^۳

«ما قرآن را برای ذکر (پند گرفتن یا حفظ کردن) آسان ساخته‌ایم، آیا عبرت گیرنده‌ای هست؟»

۱- تفسیر آلوسی، ج ۱۴، صص ۱۵-۱۶.

۲- تفسیر فتح‌البیان، ج ۷، صص ۱۴۸-۱۴۹.

۳- القمر: ۱۷.

قرطبی در تفسیر این آیه گفته است: یعنی ما قرآن را برای حفظ کردن آسان ساخته‌ایم و کسی که بخواهد آن را حفظ کند یاری می‌کنیم. آیا کسی هست که خواستار حفظ کردن آن باشد تا او را یاری دهیم؟ سعید بن جبیر گفته است: هیچ کدام از کتاب‌های آسمانی بصورت حفظی خوانده نمی‌شوند مگر قرآن کریم. برخی هم گفته‌اند: بنی اسرائیل نمی‌توانستند تورات را از حفظ بخوانند بجز موسی و هارون و یوشع بن نون و عزیر (ص).

ولی خداوند متعال حفظ قرآن کریم را بر امت اسلامی آسان کرده تا آنچه را که در آن است به یاد بیاورند. ﴿فَهَلْ مِنْ مَدَّكِرٍ﴾ یعنی آیا تلاوت کننده‌ای هست که آن را تلاوت کند.^۱

ابن عطیه در تفسیر خود گفته است: ﴿يَسْرِنَا الْقُرْآنَ﴾ یعنی قرآن را آسان و نزدیک (به ذهن) کردیم. ﴿الذِّكْرُ﴾ یعنی حفظ کردن و از بر کردن.

ابن جبیر گفته است: از میان کتاب‌های آسمانی بجز قرآن کریم هیچ کتابی حفظ نشده است. ابن عطیه در ادامه گفته است: قرآن کریم با نظم زیبا و مفاهیم عالیش به قلب‌های (سلیم) می‌چسبد و با خرده‌های سالم درمی‌آمیزد و در نتیجه حفظ کردن آن آسان است.^۲

یکی از آثار و برکات حفظ آسان قرآن کریم این است که هم‌اکنون هزاران مسلمان اعم از کودک و بزرگسال آن را حفظ می‌کنند و بدین ترتیب هرگونه تلاش جهت تحریف قرآن و کم و زیاد کردن آن به حمد و سپاس خداوند بزودی کشف می‌شود. به یاد دارم که در دهه‌ی شصت میلادی یهودیان تلاش کردند که با زیاد کردن یا کم کردن الفاظی، قرآن را تحریف کنند و هزاران

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۷، ص ۱۳۴.

۲- تفسیر ابن عطیه، ج ۱۴، ص ۱۵۳.

نسخه از قرآن تحریف شده را چاپ و در آفریقا توزیع کردند، ولی بزودی این دسیسه‌ی آنان کشف شد و علمای الأزهر فتوایی صادر کردند و ضمن مشخص کردن جاهای تحریف شده، دستور دادند که تمام نسخه‌های قرآن تحریف شده (جمع‌آوری و) سوزانده شوند. بدین ترتیب خداوند متعال این دسیسه‌ی شوم یهودیان را برطرف ساخت و نیرنگ نیرنگ‌بازان تنها به خودشان باز می‌گردد!

* انکار نبوت حضرت محمد(ص) از روی نادانی و عناد

باتوجه به اعجاز قرآن کریم و دلالت قاطع آن بر نبوت حضرت محمد(ص)، انکار پیامبری او، نادانی و عناد و به سخره گرفتن خرد بشری به حساب می‌آید. از این روی چنین افرادی اولاً در زمره‌ی کافران سرکش به شمار می‌آیند و جاودانه در آتش جهنم می‌مانند و ثانیاً با انکار نبوت حضرت محمد(ص) راهی برای ایمان به دیگر پیامبران نخواهند داشت مگر از طریق تقلید محض از نیاکان. چون کسی که وجود آفتاب را در آسمان صاف و بدون ابر و در حالی که به آن نگاه می‌کند، انکار نماید، راهی برای ایمان آوردن به وجود ستاره‌ای که آن را نمی‌بیند، نخواهد داشت، و اگر بدان ایمان بیاورد دچار نوعی تناقض خواهد شد.^۱

۱- چون معجزات پیامبران پیشین مقطعی بوده و در حال حاضر عینیت ندارند در حالی که قرآن کریم بعنوان معجزه‌ی جاودان پیامبر گرامی اسلام(ص) هرگز عینیت خود را از دست نمی‌دهد و همواره بعنوان یک معجزه مطرح خواهد بود (مترجم).

* اثبات نبوت حضرت محمد(ﷺ) در واقع اثبات نبوت پیامبران پیشین است

اثبات نبوت حضرت محمد(ص) از طریق اعجاز قرآن کریم، نبوت پیامبران پیشین را نیز به اثبات می‌رساند، چرا که نام بعضی از آنان مانند موسی و عیسی در قرآن آمده و چون قرآن کلام خدا است پس هر آنچه که در آن آمده است از جمله ایمان به پیامبران مذکور در آن به اثبات می‌رسد. و بدین خاطر این را گفتیم که دلیل قاطع دیگری برای اثبات نبوت پیامبران قبل از حضرت محمد(ص) نداریم. پس اگر کسی نبوت حضرت محمد(ص) را انکار کند و به نبوت دیگر پیامبران از جمله حضرت موسی و عیسی(ع) ایمان بیاورد، در واقع دچار تناقض شده و بهانه را به دست منکران اصل نبوت داده است. از این روی کفر ورزیدن به رسالت هر کدام از پیامبران الهی، کفر به رسالت حضرت محمد(ص) به حساب می‌آید، چرا که این کار متضمن تکذیب برخی از مفاهیم قرآن از جمله نام پیامبرانی که در آن آمده است، می‌باشد. به همین دلیل یکی از اعتقادات مسلمانان، ایمان به تمام انبیاء الهی است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ءَاٰمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَّبِّهٖ ۚ وَالْمُؤْمِنُوْنَ كُلُّۢهُمْ بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِۦٓ وَكُتُبِهٖۚ وَرُسُلِهٖ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهٖۚ...﴾^۱

«فرستاده‌ی خدا (محمد) ایمان دارد به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است و مؤمنان (نیز) بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتاب‌های وی و پیامبرانش ایمان آورده (و می‌گویند): میان هیچ‌کدام از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم...».

یعنی به همه‌ی پیامبران ایمان می‌آوریم بدون اینکه مانند یهودیان و مسیحیان میان آنان فرق بگذاریم و به عده‌ای ایمان بیاوریم و به عده‌ای دیگر کفر بورزیم.^۱

* اسلام خاتم ادیان آسمانی است

اسلام به معنی خاص خود یعنی به معنی دینی که بر حضرت محمد(ص) نازل شده است، خاتم ادیان آسمانی محسوب می‌شود، چرا که خداوند متعال فرموده است:

﴿ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۚ ﴾^۲

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده، بلکه فرستاده‌ی خدا و آخرین پیامبران است و خداوند به هر چیزی آگاه است».

این آیه دلالت می‌کند بر اینکه اسلام آخرین ادیان آسمانی است، چرا که فرو فرستادن دین از جانب خداوند مستلزم وجود پیامبری است که دین بر او نازل شود و چون بعد از حضرت محمد(ص) پیامبری نخواهد آمد، پس دین جدیدی هم از جانب پروردگار جهانیان نخواهد آمد. بنابراین هر کس بعد از حضرت محمد(ص) ادعای نبوت بکند، کافر و دروغگو به حساب می‌آید. و اگر شخص مسلمانی چنین ادعایی بکند، مرتد می‌شود، چون با ادعای خود در واقع نص آیه فوق و دیگر آیاتی که بر ختم نبوت دلالت می‌کنند انکار کرده است.

اسلام به عنوان آخرین دین آسمانی در نظر گرفته شده است، چون دینی کامل و جوابگوی تمام نیازهای بشری است. خداوند متعال می‌فرماید:

۱- تفسیر فتح البیان، ج ۲، ص ۱۶۲.

۲- الأحزاب: ۴۰.

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۱

«امروز دین شما را برایتان کامل کردیم و نعمت خود را بر شما تمام کردیم و اسلام را بعنوان دین شما پسندیدیم».

پس با وجود دین کامل اسلام که جوابگوی تمام نیازهای جامعه‌ی بشری است، نیازی به پیامبری جدید نخواهد بود که خداوند دین جدیدی را بر او نازل کند.

مبحث سوم:

رابطه‌ی اسلام با ادیان دیگر

* ادیان آسمانی و ادیان ساختگی

منظور از ادیان آسمانی، ادیانی است که در اصل مبتنی بر وحی الهی بوده‌اند، مانند آئین‌های یهودیت و مسیحیت که خداوند آن‌ها را بر موسی و عیسی (ع) بعنوان پیامبران برگزیده‌ی خود نازل کرده تا آنان هم آن را به مردم ابلاغ کنند.

منظور از ادیان ساختگی، ادیانی است که انسان خود آن را ساخته است تا از طریق آن خدا را پرستش کند. مانند مشرکانی که ذکر آن‌ها و ذکر بعضی از معتقداتشان در قرآن آمده و برای خود عقاید، عبادات و قوانینی خاص وضع کرده‌اند که خداوند هیچ حجت و برهانی را برای مشروعیت آن‌ها نازل نکرده است.

* رابطه‌ی اسلام با ادیان ساختگی

اسلام هیچ رابطه‌ای با ادیان ساختگی ندارد جز اینکه آن‌ها را انکار کند و آن‌ها را باطل بداند و از آن‌ها تبری جوید، چرا که خداوند تمام پیامبران خود را فرستاده است تا مردم را از ادیان ساختگی باز دارند و آنان را به آیین راستین خدا که مبتنی بر عبادت و بندگی خدای یگانه است دعوت کنند، عبادتی که خداوند خود کیفیت و انواع آن را مشخص کرده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الصِّغُوتَ﴾^۱

«در میان هر ملتی پیامبری را فرستاده‌ایم (تا به ملت‌های خود بگویند): که خدا را

بپرستید و از طاغوت دوری کنید».

«طاغوت» در لغت بر هر آنچه که جز خدا پرستش شود اطلاق می‌گردد،

خواه انسانی باشد که به این کار رضایت داده است و یا سنگ و چوب باشد.^۲

پس رسالت تمام پیامبران الهی این بوده است که مردم را به بندگی خدای

یگانه فرا بخوانند و آنان را از بندگی غیر خدا اعم از شیطان و کاهن و بت و از

هر کسی که آنان را به گمراهی دعوت کند، دور سازند.^۳

۱- النحل: ۳۶.

۲- تفسیر ابن عطیه، ج ۸، ص ۴۱۳.

۳- تفسیر فتح‌البیان، ج ۷، ص ۲۴۰.

* رابطه‌ی اسلام با ادیان آسمانی

ادیان آسمانی که آخرین آن‌ها اسلام است، ادیانی هستند که خداوند آن‌ها را بر پیامبران خود نازل کرده است تا آنها را به مردم ابلاغ کنند و مردم به آن‌ها عمل نمایند. و در واقع خداوند پیامبران خود را مبعوث کرده است تا دین وی را به مردم برسانند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾^۱

«هیچ ملتی نبوده است که بیم‌دهنده‌ای به میان‌شان نیامده باشد».

ادیان آسمانی همه از یک منبع سرچشمه گرفته و از طرف خداوند آمده‌اند و همه مبتنی بر تسلیم در برابر پروردگار جهانیان هستند. مظهر این تسلیم، اطاعت و فرمانبرداری از شریعتی است که خداوند به پیامبران خود وحی کرده است تا آن را به مردم ابلاغ کنند. بنابراین دین تمام پیامبران یکی است همانطور که پیامبر(ص) فرموده است: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ دِينَنَا وَاحِدٌ» یعنی دین ما پیامبران یکی است.

در بیان همین معنا همانطور که قبلاً بیان کردیم خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ

الْدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ إِلَهٌ سَلَمٌ﴾^۲

علاوه بر این ادیان آسمانی در اصول دین و مسایل اعتقادی از قبیل ایمان به خدا، تنها بندگی کردن او، اخلاص برای او، ایمان به روز قیامت و آماده شدن برای آن بوسیله اعمال نیک و مشروع و دوری از انواع شرک و صورت‌های مختلف آن نیز با هم اتفاق و اشتراک دارند. در این مورد آیات مختلفی از قرآن کریم وارد شده‌اند از جمله:

۱- فاطر: ۲۴.

۲- آل عمران: ۱۹.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾^۱.
 ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾^۲. ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾^۳

«خداوند آیینی را برای شما بیان داشته است که آن را به نوح توصیه کرده است، آیینی که ما به تو وحی کرده و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم که دین را بپا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید».

یعنی خداوند دین نوح و محمد و ابراهیم و موسی و عیسی را برای شما (مؤمنان) بیان کرده است. سپس خداوند این دین مشترک میان تمام پیامبران را به اقامه‌ی دین و خودداری از تفرقه و اختلاف در آن تفسیر کرده است. منظور از اقامه‌ی دین، اقامه‌ی دین اسلام یعنی توحید و اطاعت از خدا و ایمان به پیامبران و کتاب‌های آسمانی و روز قیامت و دیگر چیزهایی است که انسان بوسیله‌ی ایمان آوردن به آنها مسلمان می‌شود. منظور از دین مشترک در اینجا شریعت و قوانین و مقرراتی نیست که برحسب اوضاع و احوال جوامع مختلف متفاوت است، همانطور که خداوند متعال فرموده است: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ

شَرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾^۴

۱- الانبیاء: ۲۵. ترجمه‌ی آن گذشت.

۲- النحل: ۳۶ - ترجمه‌ی آن گذشت.

۳- الشوری: ۱۳.

۴- تفسیر زمخشری، ج ۲، ص ۲۳۵.

۵- المائدة: ۴۸. ترجمه‌ی آن گذشت.

بنابراین ادیان آسمانی در منشأ، اصول اعتقادی ایمان و مقاصد عمومی تشریع یکی هستند ولی در احکام عملی و تفصیلات جزئی که تنظیم‌کننده روابط افراد با آفریدگارشان و نیز با یکدیگر است، با هم اختلاف دارند. از این روی خداوند متعال فرموده است: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا.﴾ و نیز فرموده است:

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

«سپس ما تو را بر شریعت و راه روشنی از دین قرار دادیم، پس از این شریعت

پیروی کن و از هوا و هوسهای کسانی که نمی‌دانند پیروی مکن».

شریعت همانطور که ابن جریر طبری از قتاده روایت کرده عبارت است از واجبات، حدود، امر و نهی و بطور کلی احکام عملی تنظیم‌کننده اعمال افراد.^۲ در واقع چنین احکامی هستند که گاهی بوسیله شریعت‌های بعد از خود نسخ می‌شوند و گاهی هم حکم آنها باقی می‌ماند و در شریعت‌های بعدی هم مشروع می‌گردد. مانند حکم قصاص که در شریعت تورات وجود داشته و سپس در قرآن کریم هم برای امت حضرت محمد(ص) مشروع شده است. بطور کلی در مورد رابطه‌ی اسلام با ادیان آسمانی می‌توان موارد زیر را در نظر گرفت:

۱- وحدت منبع و منشأ: منشأ تمام ادیان آسمانی و از جمله اسلام یکی است، چرا که همه‌ی آنها از جانب خدا آمده و تنها خدا احکام آنها را وضع کرده است و وظیفه‌ی پیامبران در این میان این بوده است که این ادیان را به مردم برسانند.

۱- الحجاثیه: ۱۸.

۲- تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۱۴.

۲_ وحدت اصول و مقاصد عمومی: تمام ادیان آسمانی در دعوت به اصول اعتقادی همچون ایمان به خدا و روز آخرت و دوری از شرک و اختصاص دادن عبادت و بندگی به خدا مشابه یکدیگرند همانطوری که در مقاصد عمومی تشریع از قبیل تزکیه نفس از راه اعمال صالح و حرص بر هدایت مردم به راه راست و فراهم کردن خیر و نیکی برایشان در دنیا و سعادت و خوشبختی در آخرت، با همدیگر شباهت دارند.^۱

۳_ اسلام ناسخ دیگر ادیان است: یعنی احکام شرعی تنظیم‌کننده روابط افراد با یکدیگر و با آفریدگارشان که بر حضرت محمد(ص) نازل شده‌اند، احکام شرعی ادیان پیشین را نسخ کرده است بطوری که بعد از آمدن اسلام تنها باید از احکام شرعی و اصول اعتقادی و ایمانی وارد شده در اسلام پیروی کرد، اگرچه همین اصول اعتقادی در ادیان پیشین هم وارد شده باشند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ ۖ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ ۚ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا.﴾^۲

«کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم که تصدیق‌کننده‌ی کتاب‌های پیشین و شاهد و حافظ آن‌ها است، پس میان آنان طبق آنچه خدا نازل کرده است داوری کن و از امیال و آرزوهای آنان پیروی مکن که در این صورت از حقی که برای تو آمده است منحرف می‌شوی. برای هر ملتی شریعت و برنامه‌ای قرار داده‌ایم.»

۱- تفسیر المنار، ج ۵، صص ۳۶ و ۱۴۴ و ج ۶، ص ۴۱۷.

۲- المائدة: ۴۸.

یعنی با نازل کردن قرآن بر تو دین را کامل کرده‌ایم پس میان پیروان دیگر ادیان همانند مسلمانان با احکامی که بر تو نازل شده است حکم کن نه با احکامی که برای امت‌های پیشین نازل شده است، چرا که شریعت اسلامی ناسخ تمامی شریعت‌های پیشین است.^۱

۴- احکام شرعی اسلام که بر حضرت محمد(ص) نازل شده‌اند همه مبتنی بر وحی الهی هستند و از ادیان و شریعت‌های پیشین گرفته نشده‌اند، چرا که پیامبر(ص) تنها از چیزی پیروی می‌کند که از جانب پروردگارش به وی وحی شده است و مسلمانان هم تنها از آنچه که به پیامبر(ص) وحی شده است پیروی می‌نمایند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي﴾^۲

«بگو: من تنها از آنچه که از طرف پروردگارم به من وحی شده پیروی می‌کنم».

﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾^۳

«تنها از آنچه که به من وحی شده پیروی می‌کنم».

﴿اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ...﴾^۴

«از آنچه از جانب پروردگارتان برای شما نازل شده پیروی کنید و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی نکنید».

زمخشری گفته است: منظور از «مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ» قرآن و سنت است.^۵

۱- تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۱۲.

۲- الاعراف، ۲۰۳.

۳- الأنعام: ۵۰.

۴- الاعراف: ۳.

۵- تفسیر زمخشری، ج ۲، ص ۸۶.

بنابراین اگر تشابهی بین بعضی از احکام شریعت اسلامی و احکام شریعت‌های پیشین وجود داشته باشد، وجوب اطاعت ما از چنین احکامی در شریعت اسلامی بدین خاطر است که در قرآن کریم و در شریعت اسلامی آمده است نه تنها بخاطر اینکه در شریعت‌های پیشین وجود داشته است. مثلاً خداوند متعال در مورد فریضه‌ی روزه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما واجب شده است، همانگونه که بر کسانی که قبل از شما بوده‌اند واجب بوده است، باشد که پرهیزگار شوید».

بنابراین وجوب روزه بر ما بدین خاطر است که در قرآن کریم بدان امر شده است نه بخاطر اینکه بر امت‌های قبل از ما واجب بوده است.^۲

۵_ احکام شریعت‌های پیشین که قرآن کریم بدون انکار و اقرار به آنها اشاره کرده است و دلیلی بر نسخ آنها در حق ما وجود ندارد، تبعیت از آنها بر ما واجب نیست و جزئی از شریعت اسلامی به حساب نمی‌آیند. این موضوع در اصول فقه مورد بررسی قرار گرفته است.

۱- البقره: ۱۸۳.

۲- تفسیر المنار، ج ۶، صص ۴۱۷-۴۱۶.

مبحث چهارم: موضع اسلام در برابر پیروان دیگر ادیان

* اسلام دین همه‌ی انسان‌ها است

یکی از ویژگی‌های اسلامی که خداوند بر حضرت محمد(ص) نازل کرده است این است که دین تمام جامعه‌ی بشری است و حضرت محمد(ص) هم برای تمام انسان‌ها مبعوث شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ يَتَّيِّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾^۱

«ای پیامبرا! بگو: من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾^۲

«ما تو را نفرستاده‌ایم مگر برای همه‌ی مردم تا مؤده‌دهنده و بیم‌دهنده باشی».

عمومیتی که از این آیات فهمیده می‌شود، عمومیت مکانی است، یعنی رسالت پیامبر(ص) برای تمام افراد جامعه‌ی بشری عمومیت دارد در هر نقطه‌ای از زمین که باشند.

ولی اسلام علاوه بر عمومیت مکانی، عمومیت زمانی نیز دارد، یعنی اسلام علاوه بر اینکه برای تمام افراد جامعه‌ی بشری در هر نقطه‌ای که باشند عمومیت دارد، این عمومیت آن در هر زمانی و تا روز قیامت باقی خواهد ماند، چرا که اسلام با احکام جاودانه‌اش در معرض هیچ‌گونه نسخ و تغییری قرار نخواهد گرفت، چون نسخ باید در حد منسوخ و یا قوی‌تر از آن باشد.

۱- الأعراف: ۱۵۸.

۲- سبأ: ۲۸.

بنابراین اسلام و احکام آن که از جانب خداوند نازل شده است تنها با دین جدید دیگری از جانب خدا قابل نسخ خواهد بود و دین جدید هم باید بر پیامبری که خدا او را برگزیده است نازل شود ولی چون حضرت محمد(ص) خاتم پیامبران است و خداوند فرموده است:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾^۱

«محمد پدر هیچ کدام از مردان شما نبوده بلکه فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران است».

بنابراین هیچ پیامبر دیگری بعد از حضرت محمد(ص) مبعوث نخواهد شد و در نتیجه نه دین جدیدی از جانب خدا خواهد آمد و نه آئین اسلام نسخ خواهد شد و بدین ترتیب اسلام (تا قیامت) باقی خواهد ماند. و این همان عمومیت زمانی و مکانی اسلام است. یعنی اسلام دین تمام افراد بشری است تا روز قیامت در هر زمان و مکانی که باشند.

* پذیرش اسلام بر همه‌ی انسان‌ها واجب است

بر همه‌ی انسان‌ها اعم از اهل کتاب و غیر اهل کتاب واجب است که اسلام را بپذیرند و به حضرت محمد(ص) بعنوان فرستاده‌ی خدا به سوی آن‌ها، و به اسلام بعنوان دینی که از جانب خداوند بر او نازل شده و باید بدان عمل کنند، ایمان بیاورند، چرا که خداوند پیامبر را برای همه‌ی مردم فرستاده و به آنان دستور داده است که به او و به دین اسلامی که از جانب پروردگارش آورده است، ایمان بیاورند.

اینک به بعضی از آیاتی که بر عمومیت رسالت حضرت محمد(ص) برای تمام مردم اعم از اهل کتاب و غیر اهل کتاب دلالت می‌کنند و نیز تفسیر این آیات با استفاده از تفاسیر مختلف اشاره می‌کنیم:

۱- خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ يَتَّيِّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي
يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۱

«ای پیامبر! بگو: ای مردم! من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم، خدائی که ملک آسمان‌ها و زمین متعلق به اوست. جز او معبود (راستینی) نیست. اوست که زنده می‌گرداند و می‌میراند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، پیامبر درس ناخوانده‌ای که به خدا و سخنانش ایمان دارد. از او پیروی کنید باشد که هدایت یابید».

ابن عطیه در تفسیر خود گفته است: در این آیه خداوند به پیامبر(ص) دستور داده است که دعوت خود را اعلام کند و مردم را به پذیرش شریعت اسلامی تشویق نماید. (حکم) این آیه از میان پیامبران تنها به حضرت محمد(ص) اختصاص دارد، چون تنها اوست که برای همه‌ی مردم و نیز برای جنیان مبعوث شده است، در حالی که دیگر پیامبران تنها برای گروهی از مردم مبعوث شده‌اند نه برای همه‌ی آن‌ها.

خداوند بعد از آنکه اعلام کرده است که رسالت حضرت محمد(ص) از جانب خدا بوده است، خود را نیز طوری توصیف کرده است که مقتضی اعتراف به (الوهیت و ربوبیت) اوست، چرا که خود را فرمانروای آسمان‌ها و

زمین و آفریننده و پدیدآورنده‌ی آن‌ها و زنده کننده و میراننده‌ای معرفی کرده است که هیچ معبود (راستینی) جز او وجود ندارد. ﴿فَأَمْنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ﴾ این قسمت آیه مردم را به پیروی از حضرت محمد(ص) تشویق می‌کند. منظور از ﴿وَكَلِمَاتِهِ﴾ آیاتی است که از جانب خداوند نازل شده است همچون تورات و انجیل. ﴿وَاتَّبِعُوهُ﴾ لفظ عامی است که تمام الزامات شرعی را در بر می‌گیرد.^۱

در تفسیر ابن کثیر چنین آمده است: در این آیه خداوند به حضرت محمد(ص) گفته است که مردمان را با لفظ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ که مردمان سرخ‌پوست و سیاه‌پوست و عرب و غیر عرب را در بر می‌گیرد، مورد خطاب قرار دهد. ﴿وَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ یعنی «من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم» و اینکه حضرت محمد(ص) بعنوان خاتم پیامبران برای همه‌ی انسان‌ها مبعوث شده است، بیانگر شرافت و عظمت اوست. همانطور که خداوند فرموده است:

﴿قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾^۲

«بگو: خدا میان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی که این قرآن بدانها می‌رسد به آن بیم دهیم».

و نیز فرموده است:

﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ^۳ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا^۴ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ^۵﴾

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۶، صص ۱۹۸-۱۰۸.

۲- الأنعام: ۱۹.

۳- آل عمران: ۲۰.

«و بگو به کسانی که بدانها کتاب داده شده است (یعنی یهودیان و مسیحیان) و به درس ناخواندگان (یعنی مشرکان عرب) آیا تسلیم شده‌اید؟ اگر تسلیم شوند، بی‌گمان هدایت یافته‌اند و اگر سرپیچی کنند (نگران نباش، چرا که) بر تو تنها ابلاغ (رسالت) است».

آیات در این زمینه زیادند و احادیث بی‌شمار. و این امر در واقع جزو ضروریات اسلام است.

در صحیح مسلم به نقل از ابوهریره آمده است که پیامبر(ص) فرموده است: «والذی نفس محمد بیده لایسمع بی رجل من هذه الأمة یهودی و لا نصرانی ثم لایؤمن بی إلا دخل النار»^۱ «قسم به کسی که جان محمد در دست اوست هر شخص یهودی و مسیحی که دعوت مرا بشنود و به آن ایمان نیاورد، وارد جهنم می‌شود».

در تفسیر المنار هم آمده است: این آیه خطاب عامی است برای تمام جامعه‌ی بشری اعم از عرب و غیر عرب که حضرت محمد پسر عبدالله عربی هاشمی با دستور خداوند آنان را با آن مورد خطاب قرار داده و به آنان خبر داده است که وی فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی مردم است نه ملت عرب به تنهایی آنطور که یهودیان تصور کرده‌اند. خداوند متعال فرموده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾^۲

«ما تو را نفرستادیم مگر برای تمام مردم که مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشی».

﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾^۳

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، صص ۲۵۵ - ۲۵۴.

۲- سبأ: ۲۸.

۳- الأنعام: ۱۹.

«و این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی که این قرآن بدانها می‌رسد (اعم از جن و انس) بدان بیم دهم».

پس اگر کسانی از اهل کتاب و غیر اهل کتاب بگویند: ما ایمان داریم به اینکه حضرت محمد(ص) فرستاده‌ی خدا تنها به سوی ملت عرب است، ایمان آنان اعتباری نخواهد داشت، چرا که با این سخن خود تمام آیاتی را که بر عمومیت رسالت حضرت محمد(ص) و شمول آن بر اهل کتاب و غیر اهل کتاب دلالت می‌کنند، تکذیب می‌نمایند. در این مورد آیات دیگری هم نازل شده‌اند از جمله:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۱

«پاک و منزّه است کسی که قرآن را بر بنده‌ی خود نازل کرده است، تا اینکه برای جهانیان بیم‌دهنده باشد».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۲ واژه‌ی «العالمین» انسان و جن را

شامل می‌شود.

در این مورد احادیث صحیحی هم وارد شده‌اند از جمله حدیثی که مسلم و بخاری و غیر آنها از جابر روایت کرده‌اند که پیامبر(ص) فرمود: «أَعْطِيتَ خَمْسًا لَمْ يَعْطَهُنَّ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي: نَصَرْتُ بِالرَّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَجَعَلْتُ لِيَ الْأَرْضَ مَسْجِدًا وَطَهْرًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكْتَهُ الصَّلَاةَ فَلْيَصِلْ، وَأَحَلَّتْ لِيَ الْغَنَائِمُ وَ لَمْ تَحُلْ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَأَعْطِيتَ الشَّفَاعَةَ وَكَانَ النَّبِيُّ يَبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً وَبَعْثٌ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً» در روایتی هم بجای «عامه»، «كافّه» آمده است.^۳

۱- الفرقان: ۱.

۲- الأنبياء: ۱۰۷.

۳- تفسیر المنار، ج ۹، صص ۲۸۴-۲۸۳.

«به من پنج چیز داده شده که به پیامبران قبل از من داده نشده است، از مسیر یک ماهه رعب و وحشت من در دل دشمن ایجاد شده و در نتیجه پیروز شده‌ام، تمام زمین برای من پاک و مسجد قرار داده شده است، پس هر کس از امت من وقت نمازش فرا رسد (هر جا که باشد) باید نماز بخواند، غنائم جنگی برای من حلال شده در حالی که برای پیامبران قبل از من حلال نبوده است، به من (اجازه‌ی) شفاعت داده شده است، و بالآخره اینکه پیامبران پیشین تنها برای اقوام خود مبعوث شده‌اند ولی من برای تمام مردم فرستاده شده‌ام».

۲_ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا

يَعْلَمُونَ﴾^۱

«ما تو را نفرستادیم مگر برای همه‌ی مردم که مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشی، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

ابن کثیر در تفسیر این آیه گفته است: خداوند در این آیه خطاب به حضرت محمد(ص) می‌فرماید که ما تو را برای تمام مکلفین فرستاده‌ایم. محمد بن کعب گفته است: یعنی خداوند پیامبر را برای تمام مردم فرستاده است. به گفته‌ی قتاده: خداوند حضرت محمد(ص) را برای عرب و غیر عرب و به گفته‌ی ابن عباس برای انسان و جن ارسال کرده است.^۲

در تفسیر ابن عطیه آمده است: خداوند در این آیه اعلام کرده است که حضرت محمد(ص) را برای تمام جهانیان مبعوث کرده است، و این یکی از

۱- سبأ: ۲۸.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، صص ۴۳۹-۴۳۸. و در تفسیر قرطبی، ج ۱۴، ص ۳۰۰ نیز چنین آمده است.

ویژگی‌هایی است که خداوند از میان پیامبران به حضرت محمد(ص) اختصاص داده است.^۱

در تفسیر فتح‌البیان هم آمده است: این آیه دلالت می‌کند بر اینکه رسالت عامی که برای تمام مخلوقات اعم از انسان و جن آمده است به حضرت محمد(ص) اختصاص دارد و این از ویژگی‌هایی است که تنها به آن حضرت داده شده است. «بشیراً و نذیراً» یعنی مژده‌ی بهشت یا رحمت را به کسانی که به رسالت پیامبر(ص) معترفند، می‌دهد. و کسانی که بر تکذیب وی اصرار می‌ورزند از آتش جهنم بیم می‌دهد. «و لکن اکثر الناس لا یعلمون» ولی بسیاری از مردم از آنچه که نزد خداوند دارند و از منافعی که در ارسال پیامبران نهفته است آگاهی ندارند و از روی نادانی دست به مخالفت می‌زنند.^۲

۳_ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۳

«(ای پیامبر) ما تو را جز بعنوان رحمت برای جهانیان نفرستاده‌ایم».

زمخشری در تفسیر این آیه گفته است: خداوند حضرت محمد را بعنوان رحمت برای جهانیان ارسال کرده است، چرا که حضرت محمد(ص) دین و برنامه‌ای را با خود آورده است که اگر مردمان از آن پیروی کنند به سعادت و خوشبختی دست می‌یابند ولی اگر به مخالفت با آن پردازند بهره‌ای از آن نخواهند برد.^۴

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۱۲، صص ۱۸۸-۱۸۷.

۲- تفسیر فتح‌البیان، ج ۱۱، ص ۱۹۴.

۳- الأنبياء: ۱۰۷.

۴- تفسیر زمخشری، ج ۳، ص ۱۳۸.

در تفسیر ابن کثیر آمده است: هرکس به حضرت محمد(ص) ایمان بیاورد، آن حضرت برای وی در دنیا و آخرت رحمت می‌شود و هرکس از او پیروی نکند، از عذابی که بر اثر تکذیب پیامبران گریبانگیر امت‌های پیشین (در دنیا) می‌شد معاف می‌شود ولی در آخرت بر اثر تکذیب پیامبر(ص) عذاب جهنم در انتظار وی خواهد بود همانطور که در انتظار امت‌های پیشین بوده است.^۱

آلوسی هم در تفسیر این آیه گفته است: یعنی ما تو را نفرستاده‌ایم مگر برای اینکه بدین وسیله به جهانیان رحم کنیم. و این بدین خاطر است که خداوند پیامبر را با دین و برنامه‌ای مبعوث کرده است که سعادت و خوشبختی جامعه‌ی بشری را در دنیا و آخرت فراهم می‌سازد. ولی انسان کافر با رویگردانی از برنامه‌ی پیامبر(ص) و ایمان نیاوردن به وی خود را از این رحمت محروم می‌کند و این ضرری نمی‌رساند به اینکه حضرت محمد(ص) بعنوان رحمت برای تمام جهانیان مبعوث شده است. همانطوری که اگر عده‌ای بعلت تنبلی یا هر علت دیگری از چشمه‌ی آب گوارایی که در دسترس آنان است و به بهره‌گیری از آن دعوت شده‌اند، استفاده نکنند، ضرری به سودمند بودن این چشمه‌ی گوارا برای عموم مردم نمی‌رساند.^۲

*** رستگاری اهل کتاب مشروط به ایمان آوردن به نبوت و رسالت
حضرت محمد(ﷺ) است
خداوند متعال می‌فرماید:**

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۰۲.

۲- تفسیر آلوسی، ج ۱۷، ص ۱۰۴.

«... وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ۚ فَسَأَكْتُمِبُا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٧﴾ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي
يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ
الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ
الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ۚ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ
مَعَهُ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝»^۱

«... و رحمت من همه چیز را در بر گرفته است (و در این دنیا شامل کافر و مؤمن می‌گردد، اما در آخرت) آن را برای کسانی مقرر خواهیم داشت که تقوا پیشه کنند و زکات بدهند و به آیات ما ایمان بیاورند. کسانی که پیروی می‌کنند از فرستاده (ی خدا محمد مصطفی) پیامبر درس ناخوانده‌ای که (اوصاف) او را در تورات و انجیل نزد خود نگاشته می‌یابند، (پیامبری) که آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار بد باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاکی‌ها را بر آنان حرام می‌گرداند و بار سنگین گناه و غل و زنجیرهایی که بر آنان بوده فرو می‌اندازد. پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند و وی را یاری دهند و از نوری که (قرآن نام دارد و) به همراه او نازل شده است پیروی کنند. آنانند رستگارانند.»

در تفسیر زمخشری چنین آمده است: خداوند خطاب به بنی‌اسرائیل می‌فرماید: این رحمت (واسعه‌ی) خود را به کسانی از شما اختصاص می‌دهم که در آخر زمان جزو امت حضرت محمد(ص) می‌گردند. امتی که به تمام آیات و کتاب‌های ما ایمان دارند و به هیچ کدام از آنها کفر نمی‌ورزند. و به پیامبری ایمان می‌آورند که اوصاف او را نزد خود در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند. پس کسانی که به او ایمان می‌آورند و او را یاری می‌کنند تا هیچ دشمنی بر او

غلبه پیدا نکند و از قرآنی که به همراه او نازل شده پیروی می‌نمایند، چنین افرادی هستند که به سبب ایمان آوردنشان به حضرت محمد(ص) در بهشت رستگار می‌شوند.^۱

در تفسیر ابن کثیر هم آمده است: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» این آیه بیانگر صفات حضرت محمد(ص) است که در کتاب‌های آسمانی پیشین به آن پرداخته شده و پیامبران مژده‌ی بعثت او را به امت‌های خود داده و آنان را به پیروی کردن از او دستور داده‌اند. این صفات پیامبر(ص) هنوز هم در کتاب‌های آنها موجود است و علمای دینیشان از آنها آگاهی دارند. «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» یعنی اینانند رستگاران در دنیا و آخرت.^۲

در تفسیر فتح‌البیان هم چنین آمده است: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» یعنی بنی‌اسرائیل‌هایی که ایمان می‌آورند به محمد(ص) فرستاده‌ی خدا و پیامبر درس ناخوانده. «الْأُمِّيَّ» منسوب به «الْأُمَّةُ الْأُمِّيَّةُ» است یعنی امتی که نوشتن و حساب و خواندن را نمی‌داند و منظور از چنین امتی ملت عرب است. «الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» یعنی پیامبری که یهودیان و مسیحیان اوصاف او را نزد خود در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند.

(امام فخر) رازی می‌گوید: این آیه دلالت می‌کند بر اینکه اوصاف پیامبر(ص) و صحت نبوت او در تورات و انجیل نگاشته شده است، چرا که اگر چنین نباشد، ذکر چنین سخنی از جانب خداوند، یهودیان و مسیحیان را متنفّر کرده و آنان را از پذیرش سخن او باز می‌دارد. در حالی که هیچ خردمندی در

۱- تفسیر زمخشری، ج ۲، صص ۱۶۶-۱۶۵.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، صص ۲۵۴-۲۵۱.

راستای تنقیص خود و متنفر ساختن مردم از پذیرش سخن خود تلاش نمی‌کند. بنابراین چون خداوند این سخن را گفته است، درمی‌یابیم که اوصاف پیامبر(ص) بطور حتم در تورات و انجیل ذکر شده است و این بزرگترین دلیل بر صحت نبوت پیامبر(ص) و وجوب ایمان به اوست. «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نصرَّوه وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» یعنی پس یهودیان و مسیحیانی که به حضرت محمد(ص) ایمان می‌آورند و از شریعت و قوانینی که از جانب پروردگارش آورده است پیروی می‌کنند و او را بزرگ داشته و او را بر دشمنانش یاری می‌دهند و از قرآنی که بر او نازل شده تبعیت می‌کنند، چنین افرادی هستند که به خیر و رستگاری و هدایت دست می‌یابند.^۱

* هر کس به نبوت حضرت محمد(ص) ایمان نیاورد، کافر می‌شود

باتوجه به آیاتی که در مورد لزوم ایمان آوردن اهل کتاب یعنی یهودیان و مسیحیان و غیر اهل کتاب به نبوت حضرت محمد(ص) گذشت درمی‌یابیم که هرکس از ایمان به نبوت و رسالت حضرت محمد(ص) و دین اسلام خودداری کند، کافر به حساب می‌آید. و این از بدیهیات شریعت اسلامی و ضروریات دین به حساب می‌آید.

خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَلُهُمْ ۖ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ ۖ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ

۱- تفسیر فتح‌البیان، ج ۵، صص ۳۶-۳۳.

وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ﴿۱﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا أَلْبَطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبَعُوا
الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ ۚ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَلَهُمْ ۚ^۱

«کسانی که کافر شوند و مردم را از راه خدا باز دارند، خدا کارهای آنان را باطل می‌گرداند. و (اما) کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند و به آنچه بر پیامبر نازل شده - و آن هم حق است و از سوی پروردگارشان آمده است - ایمان بیاورند، خداوند گناهانشان را می‌بخشد و حال و وضعشان را اصلاح می‌کند. این بدین خاطر است که کسانی که کافر شده‌اند از باطل پیروی می‌کنند و کسانی که ایمان آورده‌اند، از حقی پیروی می‌نمایند که از سوی پروردگارشان آمده است. اینگونه خدا برای مردم مثالهای (حسنات و سیئات) آنان را بیان می‌دارد».

در تفسیر زمخشری آمده است: «الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله» یعنی کسانی که کافر شده و به خدا پشت کرده و از پذیرش اسلام خودداری می‌کنند و یا دیگران را از مسلمان شدن باز می‌دارند. ابن عباس گفته است: منظور از چنین کسانی مطعمان جنگ بدر هستند^۲. از مقاتل هم روایت شده است که اینان دوازده نفر از مشرکان بوده‌اند که مردم را از اسلام باز داشته و به آنان دستور می‌دادند که کافر شوند. برخی هم گفته‌اند که منظور از اینها اهل کتابی هستند که کفر ورزیده و دیگران را از پذیرش اسلام باز می‌داشتند. عده‌ای هم بر این باورند که این آیه عام است و شامل هر کسی می‌شود که کفر بورزد و مردم را از اسلام باز دارد. «أضلّ أعمالهم» یعنی اعمال آنان را باطل و بی‌ثمر گردانید. «والذین آمنوا» مقاتل گفته است: آنان گروهی از قریش هستند. عده‌ای هم آنان را گروهی از انصار و برخی هم آنان را مؤمنان اهل کتاب دانسته‌اند. بعضی هم لفظ را عام گرفته‌اند که تمام مؤمنان را شامل می‌شود. «آمنوا بما نزل

۱- محمد: ۱-۳.

۲- مطعمان جنگ بدر، سران شرک در مکه بودند که برای مشرکانی که به جنگ بدر می‌رفتند، شتر سر می‌بردند. (نگاه: تفسیر آلوسی، ج ۲۵، ص ۳۷).

علی محمد^۱ خداوند در اینجا به منظور تعظیم شأن قرآن کریم از میان دیگر ارکان ایمان، ایمان به آنچه که بر پیامبر گرامی اسلام نازل شده را ذکر کرده است، چرا که ایمان، بدون ایمان آوردن به آنچه بر حضرت محمد(ص) نازل شده است کامل نمی‌شود. «و هو الحق من ربهم» یعنی دین حضرت محمد(ص) همان حق است، چون دین او ناسخ دیگر ادیان است و خود نسخ نمی‌شود. «کفر عنهم سیأتهم» یعنی خداوند بخاطر ایمان و کردار نیک و توبه‌شان، کفر و عصیان‌شان را می‌بخشد. «و أصلح بالهم» یعنی خداوند با توفیق آنان در امور دینی، وضعیت‌شان را اصلاح می‌کند. «ذلک بأن الذین کفروا اتبعوا الباطل و أن الذین آمنوا اتبعوا الحق من ربهم» یعنی باطل ساختن کردار کافران بدین خاطر است که آنان از باطل پیروی کرده‌اند و بدین خاطر گناه مؤمنانی را که به آنچه بر حضرت محمد(ص) نازل شده ایمان آورده‌اند، مورد آمرزش قرار داده که از حق پیروی کرده‌اند و منظور از حقی که بر پیامبر نازل شده و مؤمنان از آن پیروی کرده‌اند، قرآن و سنت نبوی است.^۱

در تفسیر شوکانی هم چنین آمده است: «الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله» منظور از آنان کفار قریش هستند که به خدا کفر ورزیده و خود و دیگران را از راه خدا یعنی دین اسلام باز داشته‌اند. مجاهد و سدی نیز چنین گفته‌اند.

برخی هم گفته‌اند: منظور از آنان اهل کتاب هستند. خداوند بعد از آنکه گروه کافران را ذکر کرده از مؤمنان سخن به میان آورده و فرموده است: «و الذین آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزل علی محمد» ظاهر این آیه عام است و تمام مؤمنان نیک کردار را در بر می‌گیرد و خصوص سبب (شأن نزول) آن

۱- تفسیر زمخشری، ج ۴، صص ۳۱۵-۳۱۴.

مانع این عمومیت نمی‌شود. در مورد شأن نزول آن گفته شده که این آیه در مورد انصار نازل شده، و عده‌ای هم شأن نزول آن را در مورد گروهی از قریش و برخی هم در مورد مؤمنان اهل کتاب دانسته‌ند. ولی در هر حال عموم لفظ معتبر است نه خصوص سبب. با وجود اینکه ایمان به آنچه بر پیامبر(ص) نازل شده جزئی از مطلق ایمان است و قبلاً بیان شده ولی خداوند به منظور تعظیم شأن قرآن کریم دوباره آن را ذکر کرده است.

«و هو الحق من ربهم» یعنی ناسخ ادیان پیشین است. «كفر عنهم سيئاتهم» یعنی خداوند گناهان پیشین آنان را بر اثر ایمان و کردار نیک مورد آمرزش قرار داده است. «و أصلح بالهم» یعنی وضعیت آنان را اصلاح کرده است. «ذلک أن الذین کفروا اتبعوا الباطل و أن الذین آمنوا اتبعوا الحق من ربهم» «ذلک» اشاره است به تهدید کفار و وعده به مؤمنان، یعنی باطل ساختن کردار کافران بدین خاطر است که از باطل پیروی کرده و مرتکب شرک و معصیت شده‌اند و آمرزش گناه مؤمنان و اصلاح وضعیت آنان بدین خاطر بوده که از حق یعنی توحید و ایمان و کردار نیک که خدا بدانها دستور داده است، پیروی کرده‌اند.

«کذلک یضرب الله للناس أمثالهم» زجاج گفته است: یعنی خداوند این چنین مثل کارهای نیک مؤمنان و ابطال اعمال کافران را بیان می‌کند، یعنی هرکس کافر باشد خدا اعمالش را باطل می‌کند و هرکس مؤمن باشد گناهانش را مورد آمرزش قرار می‌دهد.^۱

آلوسی در تفسیر خود گفته است: «الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله» یعنی کسانی که از اسلام و در پیش گرفتن راه آن روی گردانیده و دیگران را نیز از آن باز می‌دارند. این آیه عام است و هرکسی را که کافر باشد و دیگران

۱- تفسیر شوکانی، ج ۵، صص ۳۰-۲۹.

را از راه خدا باز دارد شامل می‌شود. ولی مقاتل گفته است: منظور از آنان شیاطین اهل کتاب هستند که دیگران را از پذیرش اسلام منع می‌کردند. «أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» یعنی اعمالشان را باطل و بی‌اثر گردانید. «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ابن عباس گفته است: منظور از آنان انصار مدینه است. مقاتل آنان را گروهی از قریش و برخی هم آنان را مؤمنان اهل کتاب دانسته‌اند. ولی عده‌ای بر این باورند که آیه عام است و هر مؤمن نیک‌کرداری را در بر می‌گیرد، چرا که واژه‌ی «الَّذِينَ» اسم موصول و عام است و علتی برای تخصیص آن وجود ندارد. «آمَنُوا بِمَا نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ» با وجود اینکه ایمان به قرآن کریم جزئی از ایمان است و قبلاً به طور مطلق بیان شده است ولی خداوند متعال در اینجا به منظور تعظیم شأن قرآن و بیان جایگاه آن در میان دیگر ارکان ایمان آن را بصورت اختصاصی ذکر کرده است، از این روی به دنبال آن فرموده است: «وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ» این جمله مفید حصر است یعنی تنها آنچه که بر پیامبر(ص) نازل شده (قرآن کریم) حق است. و منظور از حق، ضد باطل است. حقانیت قرآن کریم بدین خاطر است که ناسخ کتاب‌های آسمانی پیشین بوده و خود غیر قابل نسخ است، و این مقتضی توجه کردن به آن است و به همین علت هم مورد تأکید قرار گرفته است. «كَفَرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» یعنی بوسیله‌ی ایمان و کردار نیک گناهانشان را پوشانیده و آنان را مورد مؤاخذه قرار نداده است. «وَأَصْلَحَ بِالْهِم» یعنی با توفیق و تأیید خود وضعیت دین و دنیای آنان را اصلاح کرده است. «ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَ أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ» «ذلک» اشاره است به ابطال و بی‌اثر گردانیدن اعمال کافران و مورد آمرزش قرار دادن گناهان و اصلاح حال مؤمنان، یعنی این امر بدین خاطر بوده است که کافران از باطل و مؤمنان از حق پیروی کرده‌اند. منظور از حق و باطل همان معنی مشهور آن‌ها است. ولی

از مجاهد نقل شده است که «باطل» یعنی شیطان و هر آنچه که به آن دستور می‌دهد، و «حق» یعنی پیامبر(ص) و شریعت.^۱

از آنچه مفسران در مورد آیات فوق گفته‌اند درمی‌یابیم که هرکس به نبوت و رسالت حضرت محمد(ص) و به قرآن کریم بعنوان کتابی که خداوند بر فرستاده‌ی خود محمد(ص) نازل کرده ایمان نیاورد، کافر به حساب آمده و کردارش باطل و بی‌اثر می‌گردد، و هرکس که به نبوت و رسالت حضرت محمد و به قرآنی که از جانب پروردگارش بر وی نازل شده ایمان بیاورد، خداوند گناهانش را مورد آمرزش قرار داده و وضعیتش را اصلاح می‌کند. و در واقع هر عذابی که گریبانگیر کافران شده و خواهد شد خواه اهل کتاب بوده باشند یا غیر اهل کتاب به علت خودداری آنان از پذیرش اسلام است، و هر ثواب و پاداشی که نصیب مؤمنان شده و خواهد شد بخاطر ایمان آوردن آنان به حضرت محمد(ص) و قرآن کریم است.

* سوره‌ی «بینه» و دلالت آن بر کفر اهل کتاب و مشرکان

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ
 ﴿۱﴾ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً ﴿۲﴾ فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ ﴿۳﴾ وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا
 الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴿۴﴾ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
 حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ﴿۵﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ

۱- تفسیر آلوسی، ج ۲۵، صص ۳۶-۳۸.

أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴿١٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴿١١﴾ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ. ^۱

«کافران اهل کتاب (= یهودیان و مسیحیان) و مشرکان تا زمانی که حجت برایشان نیاید، دست از کفر خود برنمی‌دارند. (و آن حجت) فرستاده‌ای از جانب خدا است که کتاب‌های پاک (الهی) را (بر آنان) می‌خواند. در آنها نوشته‌های راست و پرارزشی است. اهل کتاب پراکنده نشدند مگر زمانی که حجت برایشان آمد، در حالی که به آنان دستور داده نشده بود جز اینکه حقگرایانه خدا را بپرستند و دین خود را برای او خالص گردانند و نماز را به پای دارند و زکات را بپردازند. آئین راستین و ارزشمند همین است و بس. بی‌گمان کافران اهل کتاب و مشرکان در میان آتش دوزخ خواهند ماند؛ آنان بدون شک بدترین انسانها هستند. مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام می‌دهند، بهترین انسانها هستند. پاداش آنان در پیشگاه پروردگارشان باغهای بهشتی است که جای ماندگاری است و رودها در زیر (کاخها و درختهای) آن روان است. برای همیشه جاودانه در آنجا خواهند ماند. خدا از آنان راضی و آنان هم از خدا خشنودند. این (همه نعمت) برای کسی خواهد بود که از پروردگارش بهراسد».

«والمشركين» یعنی بت‌پرستان و آتش‌پرستان عرب و غیر عرب. «حتى تأتئهم البینه» منظور از «بینه» در اینجا حضرت محمد(ص) است. ابن کیسان گفته است: اهل کتاب صفات حضرت محمد(ص) را که در کتاب‌هایشان آمده بود، انکار نمی‌کردند تا اینکه حضرت محمد(ص) به

پیامبری رسید، آنگاه به او حسادت ورزیدند و نبوت او را انکار کردند. همانطور که خداوند در آیه‌ی دیگری فرموده است:

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا﴾^۱

«وقتی که آنچه را می‌شناختند برایشان آمد، به آن کفر ورزیدند».

مشرکان هم قبلاً در مورد حضرت محمد(ص) به بدی سخن نمی‌گفتند بلکه او را «امین» می‌نامیدند ولی وقتی که به پیامبری برگزیده شد و به سوی آنان فرستاده شد، (از ایمان آوردن به او سر باز زدند و) به دشمنی با او پرداختند. ﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ﴾ یعنی اهل کتاب تنها زمانی در مورد حضرت محمد(ص) دچار اختلاف شدند که حضرت محمد(ص) بعنوان پیامبر مبعوث شد، چرا که اهل کتاب قبلاً در مورد نبوت آن حضرت اتفاق نظر داشتند و منتظر بعثت او بودند، چون تورات و انجیل مژده‌ی آن را داده بودند ولی وقتی که حضرت محمد به پیامبری رسید، نبوت او را انکار کردند و بعضی از روی حسادت و ستم‌ورزی به او کفر ورزیدند و عده‌ای هم به او ایمان آوردند. همانطور که خداوند در آیه‌ی دیگری فرموده است:

﴿وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ...﴾^۲

«(اهل کتاب) پراکنده نشدند مگر بعد از علم و آگاهی، و این تفرقه بخاطر ستمگری

و کجروی در میان خودشان بوده است».

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ این آیه شامل تمام کسانی می‌شود که به حضرت محمد(ص) ایمان آورده‌اند اعم از مشرکان و اهل کتاب و غیر آنان.

۱- البقره: ۸۹.

۲- الشوری: ۱۴.

زمخشری در تفسیر این آیات گفته است: کافرانِ اهل کتاب - یهودیان و مسیحیان - و مشرکان یعنی بت پرستان، قبل از بعثت حضرت محمد(ص) می گفتند: تا زمانی که پیامبر موعودی که ذکر او در تورات و انجیل آمده است مبعوث نشود ما دست از دین و آیین خود برنمی داریم؛ ولی وقتی که پیامبر(ص) مبعوث شد آنان دچار تفرقه و پراکندگی شدند و آنچنان که وعده داده بودند، به او ایمان نیاوردند بلکه عده‌ی کمی به او ایمان آوردند و بیشتر آنان نبوت او را انکار کردند.^۱

* گفتگو با غیرمسلمانان

گفتگو با غیرمسلمانان اعم از اهل کتاب و غیر اهل کتاب امری است مطلوب و موردپسند شریعت. ولی این گفتگو باید به قصد دعوت آنان به اسلام صورت گیرد نه به قصد ارضای آنان و یا بخاطر تقریب بین ادیان و ترک دعوت آنان به اسلام چون این نوع گفتگو جایز نیست، چرا که خداوند متعال فرموده است:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْعُرْفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲

«باید از میان شما گروهی باشند که به نیکی دعوت کنند و امر به معروف و نهی از

منکر نمایند و آنان خود رستگارند».

۱- تفسیر قرطبی، ج ۲۰، ص. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۳۷. تفسیر ابن عطیه، ج ۱۵، ص ۵۲۷. تفسیر فتح البیان، ج ۱۵، صص ۳۳۳-۳۲۹. تفسیر زمخشری، ج ۴، صص ۷۸۳-۷۸۲. تفسیر قاسمی، ج ۱۷، صص ۲۲۴-۲۲۱.

۲- آل عمران: ۱۰۴.

در این آیه کلمه‌ی «مِنْ» به نظر بعضی از مفسرین برای تبیین است نه تبعیض که در این صورت معنی آیه چنین می‌شود: «شما باید امتی باشید که به نیکی دعوت می‌کند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید». دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد که مرتبه‌ی اول آن عبارت است از اینکه امت اسلامی دیگر امت‌ها و از جمله اهل کتاب را به اسلام دعوت کند، چرا که اسلام خیر عظیم و دین تمام پیامبران و مبتنی بر اخلاص عبادت و بندگی برای خدا و تسلیم شدن در برابر حکم اوست. و از جمله احکام و دستورات الهی این است که تمام انسان‌ها دین اسلام را بپذیرند.

از آنجائیکه امت اسلامی، امتی وسط و گواه بر دیگر مردمان و بهترین امتی است که به نفع مردم آفریده شده است، باید از طریق گفتگو اهل کتاب و غیر اهل کتاب را به اسلام دعوت کند، چرا که وظیفه‌ی هر انسان مسلمانی است که مردم را به سوی خدا و اسلام دعوت کند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ۖ وَسُبْحَنَ اللَّهُ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱

«بگو: این راه من است که من و کسانی که از من پیروی می‌کنند با آگاهی و بینش (مردم را) به سوی خدا دعوت می‌کنیم و خدا را منزّه می‌دانیم و من از زمره‌ی مشرکان نیستم».

اگر واژه‌ی «مِنْ» را در ﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ...﴾ برای تبعیض بگیریم معنی آیه چنین می‌شود: «باید از میان شما گروهی باشند که مردم را به نیکی دعوت کنند و...» ولی در هر صورت هدف از گفتگو با اهل کتاب و غیر اهل کتاب، دعوت آنان به خیر یعنی اسلام است.

* روش دعوت به اسلام

چون هدف از گفتگو با غیرمسلمانان و از جمله اهل کتاب دعوت آنان به اسلام است، پس دعوت آنان باید با حکمت و موعظه‌ی حسنه صورت گیرد همانطور که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ۚ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۚ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۱

«ای پیامبر! مردم را با سخنان استوار و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با شیوه‌ای هرچه بهتر با آنان گفتگو کن، بی‌گمان پروردگارت آگاه‌تر است به حال کسانی که از راه او منحرف شده یا به راه او یافته‌اند».

زمخشری در تفسیر این آیه گفته است: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ﴾ یعنی مردم را به اسلام دعوت کن. ﴿بِالْحُكْمَةِ﴾ یعنی با سخن محکم و صحیحی که حق را روشن و شبهات را از بین می‌برد. ﴿وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ یعنی پند و اندرزى که دعوت‌شوندگان احساس کنند که تو ناصح و خیرخواه آنان و خواستار سود و نفع آنان هستی. همچنین می‌توان گفت معنی آیه چنین است: «با قرآن کریم که حکمت و موعظه‌ی حسنه است آنان را به اسلام دعوت کن». ﴿وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ یعنی با روشی که بهترین راه گفتگو است با آنان بحث و مجادله کن و از خود رفق و نرمش نشان بده و از هرگونه خشونت و سرزنش دوری کن. سپس در پایان آیه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۲ یعنی بی‌گمان پروردگارت به حال آنان که از راه او منحرف شده و کسانی که به راه او هدایت یافته‌اند آگاه‌تر است و می‌داند کسی که

خیری در او باشد اندک پند و اندرزی او را کافی است و کسی که خیری در او باقی نمانده باشد، هیچ روشی با او کارساز نخواهد بود و بحث و گفتگو کردن با او همچون کوبیدن آهن سرد است.^۱

از آنجائیکه گفتگو و جدال با اهل کتاب یعنی یهودیان و مسیحیان به منظور دعوت آنان به اسلام صورت می‌گیرد، لازم است که این گفتگو و جدال به بهترین صورت باشد همانطور که خداوند متعال فرموده است:

﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا ءَامَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾^۲

«با اهل کتاب جز به روشی که نیکوتر است بحث و گفتگو نکنید مگر با کسانی از آنان که ستم کنند (و از حد متعادل در جدال در گذرند) بگویید: به آنچه بر ما و بر شما نازل شده ایمان داریم. معبود (راستین) ما و معبود (راستین) شما یکی است و ما تنها تسلیم و فرمانبردار او هستیم».

ابن کثیر در تفسیر این آیه گفته است: برخی از اهل کتاب خواستار کسب آگاهی و بینش در دین هستند که با چنین افرادی باید به بهترین صورت بحث و گفتگو صورت گیرد تا در رسیدن به هدفشان موفق شوند. همانطور که خداوند فرموده است: ﴿ادْعَ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۳

۱- تفسیر زمخشری، ج ۲، ص ۶۴۴.

۲- العنکبوت: ۴۶.

۳- النحل: ۱۲۵.

همچنین خداوند هنگامی که موسی و فرعون را به سوی فرعون فرستاد به آنان فرمود: **﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾**^۱.

«به نرمی با او سخن بگویند تا شاید متذکر شود یا بهراسد».

﴿وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُم﴾ یعنی هرگاه اهل کتاب چیزی را به مسلمانان بگویند که صدق و کذب آن برایشان معلوم نباشد، نباید آن را تصدیق کنند چون شاید که باطل باشد و نیز نباید آن را تکذیب نمایند چون احتمال حق بودن آن وجود دارد بلکه باید به آنها بگویند: ما به آنچه که بر ما نازل شده و همچنین به آنچه که بر شما نازل شده به شرطی که از تحریف و تأویل محفوظ مانده باشد، ایمان داریم. امام بخاری از ابوهریره (رض) روایت کرده است که گفت: اهل کتاب تورات را با زبان عبری می خواندند و با زبان عربی برای مسلمانان تفسیر می کردند. پیامبر (ص) فرمود: **«لَا تَصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَلَا تَكْذِبُوهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُم وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»**^۲.

«اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب (بلکه) بگویند: به آنچه که بر ما و بر شما نازل شده ایمان داریم و معبود ما و معبود شما یکی است و ما تنها تسلیم و فرمانبردار او هستیم».

در تفسیر شوکانی چنین آمده است: **﴿وَلَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾** یعنی تنها با بهترین روش با اهل کتاب به بحث و گفتگو برخیزید! بدین ترتیب که آنان را به سوی خدا دعوت کنید و دلایل و براهین (راه) را برایشان روشن نمایید و از تندى و خشونت با آنها بپرهیزید به امید اینکه اسلام را

۱- طه: ۴۴.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، صص ۴۱۶-۴۱۵.

بپذیرند. **﴿إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾** یعنی بجز کسانی که ستم می‌کنند و در مجادله راه افراط را در پیش می‌گیرند و در بحث و گفتگو با مسلمانان ادب را رعایت نمی‌کنند که با چنین افرادی می‌توان به تندی برخورد کرد و در گفتگو با آنان با خشونت رفتار کرد. منظور از اهل کتاب باتوجه به تصریح بیشتر مفسران، یهودیان و مسیحیان هستند. **﴿وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ﴾** یعنی بگویید: ما به قرآنی که بر ما نازل شده و به تورات و انجیلی که بر شما نازل شده ایمان داریم و تورات و انجیل را دو کتاب آسمانی می‌دانیم که از جانب خداوند نازل شده‌اند و شریعت آنها تا زمان آمدن شریعت اسلامی و بعثت حضرت محمد(ص) ادامه داشته است. البته آنچه که گفتیم شامل تورات و انجیل تحریف شده نمی‌شود. **﴿وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾** یعنی ما امت حضرت محمد(ص) تنها مطیع و فرمانبردار خداییم و عزیر و مسیح را فرزندان خدا نمی‌دانیم و عالمان و راهبان خود را به خدایی نمی‌گیریم.^۱

زمخشری هم در تفسیر این آیه گفته است: **﴿وَلَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾** یعنی با بهترین روش با اهل کتاب به بحث و گفتگو بپردازید بدین ترتیب که در برابر خشونت آنان نرمی از خود نشان دهید و در برابر خشم آنان، خشم خود را فرو بخورید. همانطور که خداوند متعال فرموده است: **﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾**^۲ (بد رفتاری دیگران را) با بهترین شیوه پاسخ بده. **﴿إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾** مگر کسانی که ستم می‌کنند و از حد می‌گذرند و در عنادورزی راه افراط را در پیش می‌گیرند و پند و اندرز را قبول نمی‌کنند و نرمخویی با آنان سودمند نخواهد بود، با چنین افرادی می‌توانید تندی و خشونت را به خرج

۱- تفسیر شوکانی، ج ۴، ص ۲۰۵. در تفسیر فتح‌البیان، ج ۱۰، صص ۲۰۳-۲۰۱ نیز چنین آمده است.

۲- فصلت: ۳۴.

دهید. «وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمُ» این خود نوعی مجادله و گفتگو به نحو احسن است. از پیامبر(ص) روایت شده است که فرمود: «مَا حَدَّثَكُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ فَلَا تَصَدَّقُوهُمْ وَلَا تَكْذِبُوهُمْ، وَقُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَكِتَابِهِ وَرَسُولِهِ فَإِنْ كَانَ بَاطِلًا لَمْ تَصَدَّقُوهُمْ وَإِنْ كَانَ حَقًّا لَمْ تَكْذِبُوهُمْ».^۱

«در آنچه که اهل کتاب به شما خبر می‌دهند نه آنان را تصدیق کنید و نه تکذیب بلکه بگویید که ما به خدا و کتاب‌ها و پیامبرانش ایمان داریم، در این صورت اگر سخن آنان باطل باشد، آنان را تصدیق نکرده‌اید و اگر سخن آنان حق باشد، آنان را تکذیب نکرده‌اید».

* در جدال و گفتگو با اهل کتاب باید صراحت را بخرج داد

اگرچه به ما دستور داده شده است که در جدال و گفتگو با اهل کتاب بهترین روش را انتخاب کنیم ولی این بدین معنی نیست که از دعوت آنان به اسلام و تصریح به بطلان معتقدات آنان و وجوب تبری جستن از آن غفلت بورزیم و در برابر مانع‌تراشی آنان بر سر راه خدا و دشمنی با اسلام و دعوت اسلامی سکوت کنیم. در این باره آیات زیادی وجود دارند که باید هر مسلمان و هر گروه اسلامی در گفتگو با اهل کتاب آنها را در نظر بگیرد. چون خداوند اگرچه ما را به جدال احسن فراخوانده و فرموده است: «وَلَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» ولی آیات متعدد دیگری را هم نازل کرده است که بر وجوب صریح بودن با آنان دلالت می‌کنند و از آنان می‌خواهند که از مانع‌تراشی در راه خدا دست بردارند و دعوت اسلام را که برای آنها خیر و نیکی را در بر دارد اجابت کنند. در زیر به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

۱- تفسیر زمخشری، ج ۳، ص ۴۵۷.

۱- ﴿وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ﴾^۱

«و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند، برایشان بهتر است».

یعنی اگر اهل کتاب هم به آنچه که شما به آن ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورند برای آنان در دنیا و آخرت بهتر خواهد بود ولی تنها تعداد کمی از آنان از جمله عبدالله بن سلام و قبیل‌های او از یهودیان و نجاشی و گروهی از مسیحیان ایمان آوردند و بیشتر آنان بصورت کافر و فاسق باقی ماندند.^۲

پس مسلمانان هم باید در گفتگوی خود با اهل کتاب این نکته را یادآوری کنند و به آنان بگویند که اگر دعوت اسلامی را اجابت کنند، به چنین خیری دست خواهند یافت.

۲- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَءَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ

وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳

«ای کسانی که (به پیامبران پیشین از جمله موسی و عیسی) ایمان آورده‌اید! تقوای خدا پیشه کنید و به فرستاده‌ی او (محمد بن عبدالله) ایمان بیاورید تا خداوند دو پاداش از رحمت خود را به شما بدهد (یکی پاداش ایمان به عیسی و دیگری پاداش ایمان به محمد) و نیز برای شما نوری قرار دهد که در پرتو آن حرکت کنید و شما را مورد آمرزش قرار دهد و خدا آمرزنده و مهربان است».

این آیه همانند فرموده‌ی خداوند متعال است که می‌فرماید:

۱- آل عمران: ۱۱۰.

۲- تفسیر زمخشری، ج ۴، ص ۶۵.

۳- الحديد: ۲۸.

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَأَمَّا بِهِمَ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ﴿٥٣﴾ أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٥٤﴾﴾^۱

«کسانی که قبل از نزول قرآن برایشان کتاب (تورات و انجیل) فرستادیم (و هم‌اکنون) به قرآن ایمان می‌آورند. وقتی که (قرآن) بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند: ما بدان ایمان داریم، چرا که حق است و از جانب پروردگار ما (نازل شده) است. ما قبل از نزول قرآن (یا قبل از بعثت حضرت محمد(ص)) هم مسلمان (و موحد) بودیم (و باور داشتیم که محمد(ص) مبعوث و قرآن بر او نازل خواهد شد) آنان کسانی هستند که دوبار بدانها اجر و پاداش داده می‌شود به سبب اینکه شکبائی کرده‌اند و بدی را با نیکی از بین می‌برند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق می‌کنند».

خداوند در این آیه خبر داده است که گروهی از یهودیان و مسیحیان که قبل از نزول قرآن بدانها کتاب (تورات و انجیل) داده شده است، به قرآن کریم و حضرت محمد(ص) ایمان خواهند آورد. همانند عبدالله بن سلام. چنین افرادی در واقع دو بار اجر و پاداش دریافت می‌کنند (پاداشی در برابر ایمان به پیامبران پیشین و پاداشی در مقابل ایمان به قرآن و حضرت محمد(ص)). در صحیح مسلم از ابو موسی اشعری روایت شده است که پیامبر(ص) فرمود: «ثلاثه يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ: رجل من أهل الكتاب آمن بنبيّه وأدرك النبیّ - أي محمداً(ص) - فأمن به و اتبعه و صدقه فله أجران، و عبد مملوك أدى حق الله عز و جل و حق سيده فله أجران، و رجل كانت له أمه فغذاها فأحسن غذاها ثم أدبها فأحسن أدبها ثم أعتقها و تزوجها فله أجران».

«سه گروه هستند که دو برابر به آنان اجر و پاداش داده می‌شود: یکم شخصی از اهل کتاب که به پیامبر خود ایمان آورده و چون به پیامبر اسلام یعنی حضرت محمد(ص) می‌رسد به او هم ایمان می‌آورد. دوم برده‌ای که (بطور همزمان) حق خدا و حق سیّد خود را ادا می‌کند. و سوم شخصی که کنیزی دارد و به خوبی به او طعام می‌دهد و سپس به خوبی او را تربیت می‌کند، آنگاه او را آزاد کرده و با او ازدواج می‌نماید».

دانشمندان در تفسیر این حدیث گفته‌اند: چون هر کدام از این گروه‌ها با دو چیز و از دو جهت مختلف مورد خطاب قرار گرفته‌اند، پس هرکدام از آنان دو برابر اجر و پاداش دریافت می‌کنند. مثلاً شخصی که اهل کتاب است یک بار از جانب پیامبر خود مورد خطاب قرار گرفته است که به او ایمان بیاورد و بار دیگر حضرت محمد(ص) او را مورد خطاب قرار داده است و چون به هر دو ایمان آورده است پس پاداش هر دو دین را دریافت می‌کند یکی بخاطر اینکه قبل از بعثت حضرت محمد(ص) به پیامبر خود ایمان آورده و دیگری بدین خاطر که بعد از بعثت حضرت محمد(ص) به آن حضرت ایمان آورده است. عبارت «**بما صبروا**» عام است و هم شامل صبر اهل کتاب بر آئین پیشینشان می‌شود و هم صبر بر آئین جدید یعنی اسلام و بر اذیت و آزاری که بر اثر مسلمان شدنشان از کفار دیده‌اند را در بر می‌گیرد.^۱

مسلمانان در گفتگوی خود با اهل کتاب باید به آنان یادآوری کنند که اگر مسلمان شوند، چنین اجر مضاعفی را خواهند داشت.

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۳، صص ۲۹۸-۲۹۶.

۳_ «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ۚ أَنْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ ۚ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ ۚ سُبْحَنَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ ۚ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۚ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا»^۱

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید (و درباره عیسی راه افراط و تفریط را در پیش نگیرید) و درباره‌ی خدا جز حق نگویید (و برای او شریک و همسر و فرزند قرار ندهید)، عیسی مسیح پسر مریم تنها فرستاده‌ی خدا است و او واژه‌ی خدا است که آن را به مریم رساند و او روحی است از جانب خدا. پس به خدا و پیامبران‌ش ایمان بیاورید و نگویید که (خدا) سه تا است، (از این سخن بیهوده) دست بردارید که برای شما بهتر است. خدای بر حق تنها یکی است و آن «الله» است و او پاک و منزّه است از اینکه فرزندی داشته باشد در حالی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست و کافی است که خدا وکیل باشد».

این آیه به صراحت مسیحیان را از شرکی که بر اثر غلو در مورد عیسی(ع) مرتکب آن شده‌اند، نهی می‌کند. قبلاً در مورد تفسیر این آیه و امثال آن صحبت کردیم.

۴_ مسلمانان باید در گفتگو و جدال خود با اهل کتاب به آنان یادآوری کنند که باید به (نبوت) حضرت محمد(ص) که در کتاب‌هایشان بدان مژده داده شده است ایمان بیاورند و او را مژده‌رسان و بیم‌دهنده‌ی خود و دیگران بدانند که خداوند به فاصله‌ای بعد از پیامبران پیشین او را مبعوث کرده است تا

مفاهیم و احکام و قوانین دین خاتم را برای آنان بیان کند. در این مورد آیات متعددی وجود دارند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

(الف) «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ۖ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿١﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ ۖ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۖ»^۱

«ای اهل کتاب! (یعنی یهودیان و مسیحیان) پیامبر ما (محمد) به سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی که از کتاب (تورات و انجیل) پنهان نموده‌اید، روشن می‌سازد و از بسیاری از چیزهایی که پنهان کرده‌اید و مورد نیاز نیست) صرف نظر می‌کند. از جانب خدا نوری و کتاب روشنگری پیش شما آمده است. خداوند با آن (کتاب) کسانی را که رضایت خدا را دنبال می‌کنند به راههای سلامتی (و نجات از عذاب) هدایت می‌کند و با اراده و مشیت خود آنان را از تاریکی‌های (کفر و شرک و شبهات) بیرون می‌آورد و به سوی نور (ایمان و دلایل قاطع) می‌برد و آنان را به راه راست (یعنی اسلام) هدایت می‌کند».

این آیه خطاب به یهودیان و مسیحیان نازل شده است که بسیاری از مطالب کتاب‌های خود از جمله صفات حضرت محمد(ص) و رجم‌زانی محسن را پنهان می‌کردند.

در این آیه منظور از «کتاب» قرآن و منظور از «نور» حضرت محمد(ص) است، چون مردم بوسیله‌ی او هدایت پیدا می‌کنند و از این روی «سراج» هم نامیده شده است.^۲

۱- المائدة: ۱۶-۱۵.

۲- تفسیر ابوسعود، ج ۲، صص ۲۸-۲۷. تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۶۱۷. تفسیر قاسمی، ج ۶، ص ۱۲۷-۱۲۶.

ب) ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ ۖ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱

«ای اهل کتاب! پیامبر ما (محمد) به سوی شما آمده است که به دنبال انقطاع مدت زمانی که میان پیامبران بوده است (چون در فاصله‌ی بین حضرت محمد و حضرت عیسی پیامبر دیگری نیامده است) برای شما (اوامر و نواهی الهی را) بیان می‌کند تا اینکه (در روز قیامت بهانه نگیرید و) نگوید: مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای به سوی ما نیامده است (که ما را به آنچه که موجب سعادت و خوشبختی ما در دنیا و آخرت می‌گردد تشویق و از آنچه باعث بدبختی و عذاب ما می‌گردد برحذر دارند). مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای به سوی شما آمده است (و عذری برای شما نمانده است) و خدا بر همه چیز توانا است (و می‌تواند پیامبران را بفرستد و به هر که به آنان ایمان بیاورد پاداش دهد و هر که با آنان مخالفت کند مجازات نماید)»^۲

۵- ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن ءَامَنَ تَبَغُّوهَا عِوَجًا وَأَنتُمْ شُهَدَاءُ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾^۳

«بگو: ای اهل کتاب! چرا کسی را که ایمان آورده است از راه خدا باز می‌دارید و (با این کار خود) می‌خواهید این راه را کج نشان دهید در حالی که شما (از راستی و درستی این راه) آگاهید و خدا از آنچه که انجام می‌دهید بی‌خبر نیست».

خداوند در این آیه به پیامبر(ص) دستور داده است که به اهل کتاب یعنی یهودیان و مسیحیان بگوید: چرا کسانی که به حضرت محمد(ص) ایمان می‌آورند و از او پیروی می‌کنند، از راه خدا که راه رسیدن به رضایت و رحمت خدا است باز می‌دارید و تلاش می‌کنید که با دروغ و افترا و القای شبهات باطل

۱- المائدة: ۱۹.

۲- تفسیر قاسمی، ج ۶، ص ۱۴۲.

۳- آل عمران: ۹۹.

و نیرنگ زدن به اسلام و پیامبر و مؤمنان و دعوتگران، مردم را از دعوت اسلامی باز دارید. و با این کار خود می‌خواهید اسلام را راهی کج نشان دهید در حالی که خود به آنچه در مورد اسلام و مژده به آمدن پیامبر اسلام آمده است آگاهید و می‌دانید که این راه، راه مستقیمی است و هرکس مردم را از آن باز دارد، گمراه و گمراه‌کننده است. و خدا از آنچه در راستای باز داشتن مردم از اسلام و ایمان به حضرت محمد(ص) انجام می‌دهید بی‌خبر نیست و شما را به سزای اعمالتان خواهد رساند.^۱

مبحث پنجم:

بعضی از اصول و قواعد کلی در اسلام

* رفع حرج

حرج به معنی ضیق و شدت است و خداوند در تشریع قوانین و اوامر و نواهی خود هیچ‌گونه حرج و شدتی قرار نداده است. آیات مختلفی از قرآن کریم به این امر تصریح کرده‌اند، که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»^۲

«خداوند هیچ‌گونه سختی و مشقتی را در دین بر شما قرار نداده است.»

علماء در مورد حرجی که خداوند (از بندگان خود) برداشته است اختلاف نظر دارند، عده‌ای گفته‌اند: رفع حرج یعنی حلال کردن ازدواج با دو، سه

۱- تفسر المنار، ج ۴، صص ۱۵-۱۴.

۲- حج: ۷۸.

و یا چهار زن. برخی هم بر این باورند که رفع حرج یعنی شکستن نماز و خوردن روزه برای مسافر و خواندن نماز با اشاره برای کسی که نمی‌تواند آن را بخواند و اسقاط جهاد از لنگ پا و کور و بیمار. عده‌ای نیز گفته‌اند: رفع حرج عبارت است از اینکه خداوند مسلمانان را به احکام مشقت‌بار مکلف نکرده بلکه آنان را به آنچه که در توانشان است مکلف کرده و تکالیف طاقت‌فرسا را از دوش آنان برداشته است و از آنان نخواستہ است که همچون بنی‌اسرائیل با اعمالی سخت و طاقت‌فرسا بندگی خدا را بجا بیاورند.

برخی هم معتقدند که رفع حرج بدین معنی است که خداوند با گشودن در توبه و استغفار و تشریع کفاره و دیه و قصاص در باب جنایات راهی برای برون‌رفت از گناه را برای مسلمانان قرار داده است. ولی آنچه از ظاهر آیه برمی‌آید این است که رفع حرج عام است و به هیچ کدام از موارد فوق اختصاص ندارد بلکه بدین معنی است که خداوند تکالیف سخت و مشقت‌آور را از دوش بندگان خود برداشته است، بدین ترتیب که یا اصلاً آنان را بدان مکلف نساخته است و یا در حکم تخفیف داده و جایگزین بدون مشقتی را بجای آن قرار داده و یا اینکه راهکار مشروعی فراروی بندگان خود قرار داده است تا از طریق آن بتوانند از گناه رهایی یابند. این آیه چقدر آیه‌ی سودمند و پرفایده‌ای است. آیات زیر نیز مانند این آیه هستند (و مضمون آن را بیان می‌کنند):

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾^۱

«هر اندازه می‌توانید تقوای خدا پیشه کنید».

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾^۲

۱- التَّغَابُن: ۱۶.

۲- البقره: ۱۸۵.

«خداوند آسایش و راحتی شما را می‌خواهد و خواهان زحمت و سختی شما نیست».

﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ﴾^۱

«پروردگارا! بار سنگین (و تکالیف دشوار) را بر (دوش) ما مگذار همانطور که بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند گذاشتی. پروردگارا! ما را به آنچه که در توان ما نیست وادار نکن».

در حدیثی از پیامبر(ص) نقل شده است که خداوند (بعد از این دعا) فرمود: چنین کردم (و شما را به آنچه که در توانتان نیست مکلف نخواهم کرد).^۲

۲_ ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّن حَرْجٍ...﴾^۳.

«خداوند نمی‌خواهد هیچ‌گونه حرج و مشقتی را بر (دوش) شما بگذارد».

یعنی خداوند نمی‌خواهد در احکامی که تشریع می‌کند شما را دچار حرج و سختی کند، چون خداوند از شما بی‌نیاز است و نسبت به شما رأفت و رحمت دارد و تنها احکامی را برای شما تشریع می‌کند که خیر و منفعت شما را در پی داشته باشد. دانشمندان بر پایه‌ی قانون رفع حرج در اسلام و سهل‌گیری خداوند نسبت به بندگان در تشریع احکام و قوانین، اصول و قواعدی را استنباط کرده‌اند که براساس آنها بسیاری از احکام فرعی عبادات و معاملات را استخراج کرده‌اند.

از جمله این اصول و قواعد عبارتند از:

۱- هرگاه چیزی به تنگنا افتاد، گشایش حاصل می‌شود.

۱- البقره: ۲۸۶.

۲- تفسیر شوکانی، ج ۳، ص ۴۷۱. راغب اصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۱۱.

۳- المائده: ۶.

- ۲- سختی و مشقت سهل‌گیری را جلب می‌کند.
 - ۳- دفع مفاسد از جلب منافع بهتر است.
 - ۴- شرایط ضروری چیزهای ممنوع و حرام را مباح می‌گرداند.
 - ۵- چیزی که ذاتاً حرام است بهنگام ضرورت مباح می‌گردد.
- علمای اسلامی معیار شناخت سختی و مشقتی که موجب سهل‌گیری و تخفیف (در احکام) می‌شود را به عرف مردم وابسته کرده‌اند. همانطور که ملاحظه می‌شود آیه بصورت عام آمده و براساس آن هیچ‌گونه حرجی در اسلام نه در زمینه‌ی عبادات و نه در زمینه‌ی معاملات وجود ندارد و در واقع اصل رفع حرج با اراده‌ی خداوند که نسبت به بندگان خود سهل‌گیر است هماهنگی دارد. (چرا که) خداوند متعال می‌فرماید «**يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ**»^۱ یعنی خداوند در رخصتهایی که برای شما وضع کرده خواسته است دین شما دینی آسان و بدون سختی و مشقت باشد. این یک اصل دینی است که فقهای اسلامی جهت شناخت احکام وقایع و حوادثی که به تازگی روی می‌دهند، به آن مراجعه می‌کنند.
- در سنت نبوی هم احادیثی در این مورد وارد شده‌اند مثل این فرموده‌ی پیامبر(ص) که فرموده است: «**يَسِّرُوا وَلَا تَعْسِرُوا وَبَشِّرُوا وَلَا تَنْفَرُوا**»^۲. «آسان بگیرید و سخت نگیرید، و (به مردم) مژده دهید و آنان را متنفر نکنید».

۱- البقره: ۱۸۵.

۲- تفسیر المنار، ج ۱، ص ۱۶۴ و ج ۶، صص ۵۸ و ۲۷۰.

* عدالت

الفاظ «عداله» و «معادله» معنی مساوات را در ضمن دارند. عدل و عدل از لحاظ معنی به هم نزدیکند ولی «عدل» در مورد چیزهایی به کار می‌رود که با بصیرت درک می‌شوند مانند احکام. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا﴾^۱ «یا به تعداد (مستمندان دریافت‌کننده‌ی کفاره) روزه می‌گیرد». ولی «عدل» و «عدل» در مورد چیزهایی به کار می‌روند که با حواس قابل درک باشند مانند اشیاء وزن‌شدنی، قابل شمارش و پیمانه‌ای.

عدالت دو نوع است؛ یکی عدالت مطلق که یک امر عقلی است و عقل خودبخود به آن پی می‌برد و در هیچ زمانی قابل نسخ نبوده و هیچگاه تعدی و تجاوز به حساب نمی‌آید. مانند نیکی کردن در حق کسی که در حق تو نیکی کرده و دوری از اذیت کردن کسی که اذیتش به تو نرسیده است. دیگری عدالت شرعی که تنها از طریق شرع می‌توان به (حسن) آن پی برد و امکان منسوخ شدن آن در بعضی از زمان‌ها وجود دارد. مانند قصاص و دیه‌ی جنایات.

عدالت مقتضی مساوات در جزا و پاداش است بطوریکه پاداش نیکی به نیکی و جزای بدی به بدی داده شود. ولی احسان عبارت است از اینکه پاداش نیکی به بیشتر از آن و جزای بدی به کمتر از آن داده شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَنِ﴾^۲. «بی‌گمان خداوند به (رعایت) عدالت و احسان دستور می‌دهد».

لفظ «عدل» برای مفرد و جمع بکار می‌رود.^۳

۱- المائدة: ۹۵.

۲- النحل: ۹۰.

۳- راغب اصفهانی، معجم الفاظ مفردات القرآن، ص ۱۱۱.

ابن عطیه در تفسیر این آیه گفته است: عدالت عبارت است از انجام دادن واجبات اعتقادی و غیراعتقادی همچون ادای امانات و ترک ستم و انصاف به خرج دادن و اعطای حق به صاحب حق، ولی احسان انجام دادن کارهای مندوب و مستحب است.^۱

عدالت در گفتار و شهادت و قضاوت و همچنین در مورد دوست و دشمن و در تمام معاملات امر مطلوبی است و پایبندی به آن لازم است. آیات مختلفی در این باره نازل شده‌اند از جمله:

﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ﴾^۲

«و هرگاه سخن گفتید، عدالت را رعایت کنید اگرچه (کسی که سخن به نفع یا به زیان او گفته می‌شود) از خویشاوندان باشد».

﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾^۳

«(خداوند به شما مؤمنان دستور می‌دهد که) اگر میان مردم داوری کردید، دادگرانه داوری کنید».

﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾^۴

«دشمنی با قومی شما را بر آن ندارد که (با آنان) دادگری نکنید، دادگری کنید که دادگری به پرهیزکاری نزدیکتر است».

﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ﴾^۵

«و پیمانه و ترازو را به تمام و کمال و دادگرانه مراعات کنید».

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۸، ص ۴۹۴.

۲- الأنعام: ۱۵۲.

۳- النساء: ۵۸.

۴- المائدة: ۸.

۵- الأنعام: ۱۵۲.

اگر آیاتی که از ظلم و ستم نهی می‌کنند را در کنار این آیات قرار دهیم، آنگاه به اهمیت عدالت در اسلام پی می‌بریم و می‌توانیم بدون مبالغه بگوییم که اسلام دین عدالت است. یکی از مظاهر عدالت (اسلامی) تساوی افراد جامعه در تطبیق احکام شرعی بر آنها است بدون اینکه تفاوتی بین فرامایگان و فرومایگان باشد. از این روی وقتی که زنی از طایفه‌ی مخزومی مرتکب سرقت شد (و پیامبر(ص) خواست دستش را قطع کند) و این کار بر مردم گران آمد، از اسامه بن زید خواستند که برای او نزد پیامبر(ص) شفاعت کند. چون اسامه این کار را کرد، پیامبر(ص) خشمگین شد و گفت: آیا در مورد یکی از حدود الهی شفاعت می‌کنی؟ سپس خطبه‌ای در میان مردم خواند و گفت: «ما بال أقوام يشفعون في حد من حدود الله، إنما أهلک الذين من قبلکم أنهم كانوا إذا سرق الشريف تركوه و إذا سرق الضعیف أقاموا علیه الحدّ. و أیّم الله لو أن فاطمه بنت محمد سرقت لقطعتم يدها»^۱.

«چی شده است که عده‌ای در مورد یکی از حدود الهی شفاعت می‌کنند، (در حالی که) تنها چیزی که موجب هلاک اقوام پیش از شما شده است این بوده که اگر فرامایه‌ای سرقت می‌کرد، او را رها می‌کردند ولی اگر فرومایه‌ای دست به این کار می‌زد، حد را بر او اجرا می‌کردند. به خدا قسم اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند، دستش را قطع خواهم کرد».

* هیچ کس مسؤولیت گناه دیگری را برعهده نمی‌گیرد

یکی از اصول مهم شریعت اسلامی این است که هرکس مسؤول اعمال خود است و هیچ کس مسؤولیت گناه دیگری را برعهده نمی‌گیرد. مثلاً اگر کسی

۱- عبدالکریم زیدان، اصول الدعوه، صص ۱۱۲-۱۱۱.

مرتکب قتل عمد عدوانی شود، تنها وی مسؤول جرم خود خواهد بود و پدر و برادر و خویشاوندانش مورد بازخواست قرار نمی‌گیرند. و یا اگر کسی مرتد شود تنها او مسؤول کار خود خواهد بود و کس دیگری در مورد آن مؤاخذه نمی‌شود. خداوند متعال در این باره فرموده است:

﴿وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾^۱

«و هر کس هر گناهی که بکند خود بار گناه خود را بر دوش می‌گیرد و هیچ کس بار گناه دیگری را بر عهده نمی‌گیرد».

این اصل در واقع تطبیق عملی اصل عدالت است، چرا که عادلانه نیست که انسان در برابر اعمال دیگران مورد بازخواست قرار گیرد. این اصل بزرگ اگرچه یک اصل مفهوم و مشهور و مسلم است ولی وجود آن در شریعت اسلامی یکی از دلایل اثبات نبوت حضرت محمد(ص) به حساب می‌آید، چون اگر حضرت محمد(ص) فرستاده‌ی خدا و مأمور تبلیغ این اصل نبود امکان نداشت که همچون اصلی در جامعه‌ی جاهلی مطرح گردد؛ جامعه‌ای که مبتنی بر نظام قبیله‌ای بود و قبیله مسؤولیت تمام جرم و جنایت‌های افراد قبیله را تحمل می‌کرد.

«وزر» در لغت به معنی بار سنگین است.

ابن عباس در تفسیر این آیه گفته است: یعنی هیچ کس گناه دیگری را بر عهده نمی‌گیرد.^۲

۱- الأنعام: ۱۶۴.

۲- تفسیر المنار، ج ۸، ص ۴۲۶.

در تفسیر شوکانی چنین آمده است: «و لا تكسب كل نفس إلا عليها» یعنی هیچکس در برابر گناهی که انسان انجام می‌دهد، مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد. در این مورد همچنین خداوند متعال فرموده است:

﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾^۱

«هر کار (نیکی که انسان) انجام دهد به نفع اوست و هر کار (بدی که) انجام دهد به زیان خود او است». و نیز فرموده است:

﴿لَتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى﴾^۲

«تا هر کس در برابر تلاش و کوشش خود جزا و سزا داده شود».

«وزر» در آیه‌ی مورد بحث به معنی بار سنگین است و در آیه نیز به همین معنی بکار رفته است:

﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾^۳

«و (آیا) بار سنگین را از تو برداشتیم» البته منظور از بار سنگین در اینجا گناه است.

آیه‌ی مورد بحث ردی است بر نظام جاهلی که خویشاوند را به گناه خویشاوند مؤاخذه می‌کردند و یکی از افراد قبیله را به گناه دیگری مورد بازخواست قرار می‌دادند.

حکم آیه عام است و شامل احکام دنیا و آخرت می‌شود و دلیلی بر اختصاص آن به آخرت وجود ندارد. و اما اینکه پرداخت دیه‌ی قتل غیرعمد بر گردن عاقله (ی شخص قاتل) انداخته می‌شود، این مسأله در واقع مخصّصی

۱- البقره: ۲۸۶.

۲- طه: ۱۵.

۳- الانشراح: ۲.

است برای این حکم عام و در جای خود بدان عمل می‌شود. مضمون این آیه با این فرموده‌ی خداوند هم تعارضی ندارد که می‌فرماید:

﴿وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَاهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَاهِمُ﴾^۱

«آنان بارهای سنگین خود را بر دوش می‌کشند و به همراه بارهای سنگین خود، بارهای سنگین دیگر را نیز حمل می‌کنند».

چون منظور از بار سنگینی که انسان به همراه بار سنگین خود حمل می‌کند، بار سنگین کسانی است که انسان باعث گمراهی آنان شده است، همانطور که در این آیه به آن تصریح شده است که خداوند می‌فرماید^۲:

﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۖ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ﴾^۳

«آنان باید در روز قیامت بار گناهان خود را بطور کامل بر دوش بگیرند و نیز باید بار گناهان کسانی که بدون آگاهی آنان را گمراه ساخته‌اند حمل کنند».

* عقوبت (باید) به اندازه‌ی جرم باشد

یکی از مظاهر عدالت و تطبیق عملی آن اصل «تعیین عقوبت به اندازه‌ی جرم» است. و این، اصل بزرگی است در نظام جرائم و عقوبات که با دقت تمام در شریعت اسلامی تطبیق شده است بطوریکه نمی‌توان در قوانین وضعی نظیر آن را پیدا کرد. اگر عدم مساواتی در عقوبت بعضی از جرائم در شریعت اسلامی دیده می‌شود، بخاطر اختلاف‌نظری است که در تعیین مقدار زیان جرم

۱- عنکبوت: ۱۳.

۲- تفسیر شوکانی، ج ۲، ص ۱۸۶.

۳- النحل: ۲۵.

و مبنای سنجش جرم و شناخت بزرگی آن و در نتیجه تعیین عقوبت متناسب با آن وجود دارد.^۱

خداوند متعال در بیان این اصل می‌فرماید:

﴿ وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا ۚ فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ۚ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الظَّالِمِينَ ۚ ۲﴾

«کیفر هر بدی، کیفری همسان آن است، پس اگر کسی گذشت کند و صلح و صفا به راه اندازد، پاداش او با خدا خواهد بود، بی‌گمان خدا ستمکاران را دوست نمی‌دارد».

ابن کثیر در تفسیر این آیه گفته است: این آیه همانند آیات زیر است که خداوند می‌فرماید:

﴿ فَمَنْ أَعْتَذَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَذَىٰ عَلَيْكُمْ ۚ ۳﴾

«هر کس بر شما تجاوز کرد به همان اندازه که بر شما تجاوز کرده است، بر او تجاوز کنید».

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ ۚ ۴﴾

«و اگر مجازات کردید به همان اندازه که شما با آن مجازات شده‌اید، مجازات کنید».

خداوند قانون قصاص را جهت اجرای عدالت وضع کرده است ولی در کنار آن عفو و بخشش را نیز بعنوان فضیلتی در نظر گرفته و مردم را به آن دعوت کرده است. خداوند متعال می‌فرماید:

۱- نگاه کنید به کتاب «اصول الدعوه»، صص ۳۰۰-۱۹۵.

۲- الشوری: ۴۰.

۳- البقره: ۱۹۴.

۴- النحل: ۱۲۶.

﴿وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ﴾^۱

«و جراحاتها و زخمها قصاص دارند و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند) این کار کفاره‌ای برای (بخشش برخی از گناهان) او می‌گردد».

از این روی خداوند در پایان آیه مورد بحث هم فرموده است:

﴿فَمَن عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾^۲

در تفسیر فتح‌البیان هم چنین آمده است: خداوند در این آیه بیان کرده است که عدالت در پیروزی، رعایت مساوات است. و اینکه در این آیه سزای بدی هم بدی نامیده شده است یا بخاطر بدی آن نسبت به کسی است که بر او واقع می‌شود و یا از طریق مشاکله و تشابه در صورت است.^۳

* تعاون و همکاری بر نیکی و تقوا و عدم همکاری بر گناه و تجاوز

یکی از ویژگی‌های جامعه‌ی اسلامی تعاون و همکاری افراد آن بر نیکی و تقوا و پرهیز از همکاری بر گناه و تجاوز است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ ۖ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾^۴

«همدیگر را بر نیکی و تقوا یاری کنید و بر گناه و تجاوز با هم همکاری نکنید».

در تفسیر این آیه آمده است:

﴿البر﴾ یعنی زیاد کار نیک انجام دادن. ﴿التقوى﴾ یعنی پرهیز از هر آنچه که انجام دادن یا ترک کردن آن به دین و دنیای انسان ضرر می‌رساند. ﴿الإثم﴾ این

۱- المائدة: ۴۵.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۱۸.

۳- تفسیر فتح‌البیان، ج ۱۲، ص ۳۱۲.

۴- المائدة: ۲.

واژه بر هر گناه و معصیتی اطلاق می‌شود. «العدوان» یعنی تجاوز از حد شرع و عرف در رفتار با مردم و رعایت نکردن عدالت. البته می‌توان گفت: «البر» یعنی هر آنچه از ایمان و اخلاق و اعمال که انسان بوسیله‌ی آن‌ها از خدا نزدیک می‌گردد.

امر به تعاون و همکاری در راه نیکی و تقوا یکی از ارکان و ویژگی‌های نظام اجتماعی اسلام است که به موجب آن بر مسلمانان واجب است که همدیگر را بر کارهای نیکی که منافع دینی و دنیوی افراد و جامعه را تأمین می‌کنند و نیز بر اعمال پرهیزکارانه‌ای که با آن مفسد و مضرات را از خود و جامعه‌ی خود دفع می‌کنند، یاری و پشتیبانی نمایند.^۱

بنابراین اصل، تشکیل جماعتی که به خیر و نیکی دعوت می‌کند و امر به معروف و نهی از منکر انجام می‌دهد و مردم را به اسلام و اجرای احکام الهی فرا می‌خواند و آنان را از ارتکاب معاصی و گناهانی که اسلام آنها را حرام کرده، نهی می‌کند، یکی از بارزترین مظاهر تعاون و همکاری بر نیکی و تقوا به حساب می‌آید. و انسان مسلمان نباید با گروه و جماعتی که براساس تعاون بر گناه و مخالفت با شرع خدا پایه‌گذاری شده است، همکاری کند و با مال یا عضویت و یا با تعریف و تمجید آن را یاری نماید.

* حکومت مبتنی بر اصل شورا

در جامعه‌ی اسلامی حکومت متعلق به تمام مسلمانان است و خداوند این حق را به آنان داده است تا بتوانند آنچه که خدا از آنان خواسته است انجام دهند و به اقامه‌ی شرع خدا و تطبیق احکام آن در زمین بپردازند. ولی از آنجایی که امکان ندارد که همه‌ی مسلمانان با هم به اجرای شریعت الهی

۱- تفسیر المنار، ج ۶، صص ۱۳۱-۱۲۹.

بپردازند، مسأله‌ی نیابت در حکومت مطرح گردید، بدین ترتیب که مسلمانان از میان خود شخصی را بعنوان امیر و حاکم برمی‌گزینند تا به نیابت از آنان و با استفاده از قدرت و ولایتی که به وی داده‌اند به اجرای شرع خدا بپردازد که بر افراد جامعه هم لازم است از امر و نهی (مشروع) او اطاعت کنند. البته امیر یا حاکم اسلامی باید از طریق شورا و مشورت با عموم مسلمانان یا نمایندگان آنان که اهل حل و عقد نامیده می‌شوند در مسایل کلانی که به مشورت نیاز دارند به اجرای احکام (و امر حکومت‌داری) بپردازد. اهل حل و عقد کسانی هستند که از طریق انتخابات توسط مسلمانان واجد شرایط انتخاب می‌شوند. خداوند خود به امیر و حاکم اسلامی دستور داده است که با مردم به مشورت بپردازد و فرموده است:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾^۱

«و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن».

خداوند در مدح مسلمانان هم فرموده است:

﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾^۲

«و کارشان براساس مشورت و رایزنی با یکدیگر است».

پیامبر گرامی اسلام (ص) هم به کثرت با مسلمانان مشورت می‌کرد که این خود بر وجوب مشورت بر امیر و حاکم اسلامی دلالت می‌کند، حتی ابن عطیه در این باره گفته است: شورا یکی از قواعد شریعت و از احکام واجب است و

۱- آل عمران: ۱۵۹.

۲- شوری: ۳۸.

هر حاکمی که با اهل دین و دانش مشورت نکند، عزل او واجب است.^۱ بنابراین در حکومت اسلامی حاکم مستبد (جایگاه و) بقایی ندارد.

* مسؤولیت فرد در برابر اصلاح جامعه

یکی از ویژگی‌های نظام اجتماعی اسلام مسؤولیت فرد در برابر اصلاح جامعه است و این اصل مهمی است که تکبر و خودخواهی را از درون انسان می‌زداید و افراد را طوری تربیت می‌کند که جامعه را بعنوان خانواده‌ی خود در نظر گرفته و در نتیجه به صلاح و اصلاح آن اهتمام می‌ورزند. و این مسؤولیت در واقع مبتنی بر اصل مهم امر به معروف و نهی از منکر است، اصلی که اسلام آن را جزو اوصاف ثابت و واجب مؤمنان و وجه تمایز بین آنان و منافقان معرفی کرده است. خداوند متعال (در وصف مؤمنان) فرموده است.

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۲

«مردان و زنان مؤمن دوستان و یاوران یکدیگرند که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

خداوند در وصف منافقان هم فرموده است:

﴿الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ﴾^۳

۱- تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۲۴۹.

۲- توبه: ۷۱.

۳- توبه: ۶۷.

«مردان و زنان منافق همه از یک گروه هستند که امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند».

* خاتمه

آنچه گذشت خلاصه‌ای بود از موضوع ادیان در قرآن که آن را به رشته‌ی تحریر درآوردم، اگر آنچه که در فصلهای این کتاب نگاشته‌ام حق و درست باشد، این از فضل و کرم خداست و ستایش و منت تنها از آن اوست. و اگر خطا و لغزشی در آن وجود داشته باشد این از جانب من بوده (و بخاطر آن) از خداوند رحمان طلب غفران و آمرزش می‌کنم. و مرا کافی است که تلاش نموده‌ام هنگام نوشتن در مورد مسایل دینی و اسلامی دچار خطا و لغزش نشوم. در هر حال امیدوارم که از اجر و پاداش این کار محروم نگردم، چون پیامبر(ص) فرموده است: «إِذَا اجْتَهِدَ الْحَاكِمُ فَأَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ وَإِنْ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ وَاحِدٌ».

«هرگاه مجتهد اجتهاد کند و در اجتهاد خود به حقیقت دست یابد دو اجر، و اگر دچار خطا شود یک اجر را دریافت می‌کند».

و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است.

فهرست منابعی که در ترجمه‌ی کتاب مورد استفاده قرار گرفته‌اند:

- ۱- ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، چاپ سوم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۳ م.
- ۲- ابوتمام، دیوان ابوتمام،
- ۳- بلخی، جلال الدین محمد، کلیات شمس تبریزی، چاپ سوم، تهران، نشر ثالث، ۱۳۸۱ ش.
- ۴- حبنکه الميدانی، عبدالرحمن حسن، العقیده الإسلامیه، چاپ دوم، بیروت، دارالقلم، ۱۹۷۹ م.
- ۵- د. خرم دل، مصطفی، تفسیر نور، چاپ سوم، تهران، نشر احسان،
- ۶- د. الزحیلی، وهبه، التفسیر الوجیز، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۷ م.
- ۷- العسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۷۹ هـ ق.
- ۸- قطب، سید، فی ظلال القرآن، چاپ پانزدهم، بیروت، دارالشروق، ۱۹۸۸ م.
- ۹- لاهوری، اقبال، کلیات اشعار فارسی، چاپ ششم، تهران، انتشارات سنایی.
- ۱۰- النووی، یحیی بن شرف، شرح النووی علی صحیح مسلم، چاپ دوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۲ هـ ق.
- همیلتون، ملکم، جامعه شناسی دین، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، چاپ دوم، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.